

دولت روحانی؛ شمارش معکوس

(ارزیابی کارنامه دولت روحانی و وظایف پیش رو)



سرسنخ ۸

جان لیمپرت / م. یلفانی

گرچه گرفتار

حمیدمائی

خطرهای دولت یازدهم

امیر حسین گنج بخش

ایران در استعمار ولایت

مرتضی کاظمیان

روحانی در انتظار دولت دوم

محمدچواد اکبرین

دولت و چالش «سیاست» با «رسالت»

علی اصغر رمضانپور

فرجام روحانی و آزمون نظریه برآمدن ایران

حسن شریعتمداری

روحانی رودرروی ده فرمان اقتصاد مقاومتی

علی کشتگر

چرا روحانی به وعده هایش عمل نمی کند؟

حسن یوسفی اشکوری

دولت یازدهم؛ گذشته، حال و بایسته های آینده

علی مزروعی

ارزیابی عملکرد دولت روحانی در عمل به وعده ها

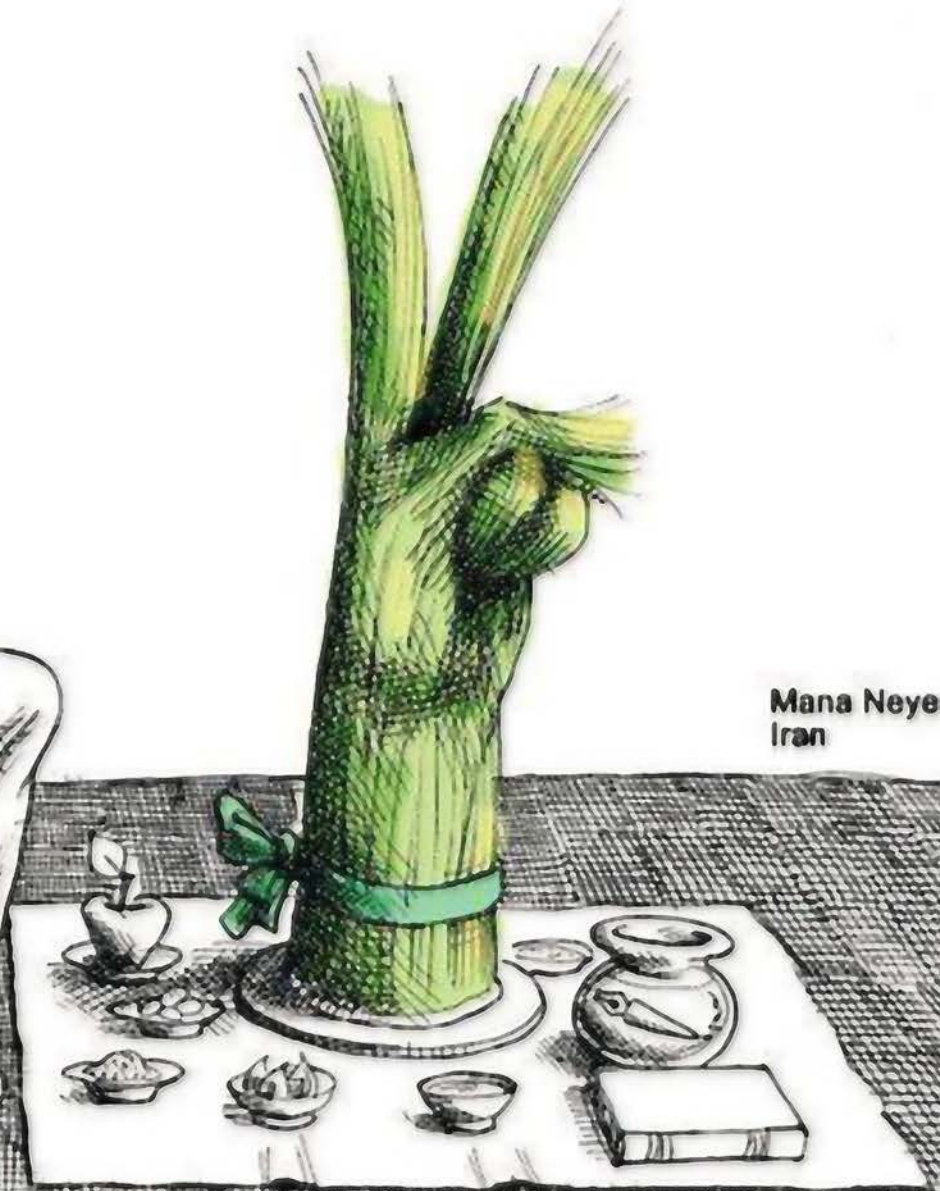
رضاعلیچانی

پیام انتخاباتی مردم «دستاوردها» برای دولت روحانی

مهدی جلمی

گذار از نظام پاپ و پادشاه در ایران (نگاهی به رویارویی دولت اعتدالی با رهبر افراطی)

بعد از این هر روز بهتر روزها جاودانه تا ابد «نو» روزها



Mana Neyestani
Iran

سرخن

در باره روی کار آمدن دولت روحانی تحلیل‌های گوناگونی ارائه شده است. به سرانجام رساندن پرونده هسته‌ای و پشت سر گذاردن دو انتخابات اسفند ماه، به خصوص تشکیل مجلسی همسوتر با دولت، سرفصل تازه‌ای در مسیر این دولت، که عمرش از نیمه‌نیز گذشته، شمرده می‌شود و تحلیل‌های تازه‌ای می‌طلبد.

پیام‌ها و سخنرانی‌ها و اظهار نظرهای پس از انتخابات، به خصوص از سوی رهبر و رئیس‌جمهور و حامیان و پیروان آنها، نشان داد که کشاکشی جدی در فوقانی‌ترین سطوح حکومت در ایران بین گرایش‌های سیاسی مختلف در جریان است. کشاکشی که جدا از رقابت‌های سیاسی و طبعاً در حوزه اقتصاد، بویژه خود را در تشخیص و تعیین راهبردهای سیاست خارجی حکومت (بین‌المللی و منطقه‌ای)، و نیز در برخی سیاست‌های داخلی به وضوح نشان می‌دهد.

با توجه به این نکات بود که عنوان «دولت روحانی؛ شمارش معکوس» برای شماره هشتم نشریه /سایت میهن انتخاب شد و از تحلیل‌گران و صاحب‌نظران علاقه‌مند دعوت کردیم نظرات خود را، هم در مورد جمع‌بندی کارنامه دولت روحانی تاکنون و هم وظایفی که در مدت باقی‌مانده بر دوش دارد، برای ما ارسال کنند. پیداست که تحقق یا عدم تحقق وعده‌های رئیس‌جمهور تأثیرات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مهمی در وضعیت آینده نزدیک کشور خواهد داشت.

اغلب نویسندگانی که در این شماره با ما همکاری کرده‌اند به درستی بر این نکته تأکید کرده‌اند که انجام برخی وعده‌های رئیس‌جمهور با مانع بزرگ جریان اقتدارگرا و با رأس هرم سیاسی مواجه خواهد بود. در واقع، ساخت نسبتاً دو گانه قدرت در ایران همواره باعث کشمکش و ناهماهنگی دائمی میان رؤسای جمهوری و ولی فقیه بوده است. حوزه عمل حسن روحانی به عنوان رئیس‌جمهور نیز در همین چارچوب مورد تحلیل قرار گرفته است. در عین حال، همکاران این شماره این نکته اساسی را نیز از نظر دور نداشته‌اند که در یک نگاه راهبردی در مورد آینده ایران تنهانی توان و نباید به بررسی کشمکش‌ها و بده-بستان‌های رئیس‌جمهور و ولی فقیه اکتفا کرد و باید چشم‌اندازهای گسترده‌تر را نیز در نظر داشت.

از نویسندگان و صاحب‌نظرانی که با همکاری خود امکان انتشار این شماره را فراهم آورده‌اند صمیمانه سپاس‌گزاری می‌کنیم. همچون همیشه از همگان دعوت می‌کنیم که با ارسال مقالات شان، چه درباره موضوع خاص هر شماره و چه درباره دیگر موضوع‌های مورد توجه شان، به دوام و غنای «میهن» یاری‌رسانند.

شورای دبیران میهن: محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی، علی کشتگر و محسن یلفانی

صاحب امتیاز: انجمن دفاع از آزادی و اطلاع رسانی در ایران

مدیر مسئول: علی کشتگر

دبیر تحریریه: رضا علیجانی

شورای دبیران: محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی،

علی کشتگر، محسن یلفانی

طراحی و برنامه نویسی وبسایت: مقداد ابوالفضل

Email: contact@mihan.net

Tel: ۰۰۳۳(۰)۶۰۹۲۲۴۳۳۴

از باز نشر مقالات با ذکر منبع سپاسگزاریم

فهرست

۴. **گره‌گرفتار** (جان لیمبرت / ترجمه: محسن یلفانی).....
۶. **خطرهای دولت یازدهم** (حمید مافی).....
۹. **ایران در استعمار ولایت** (امیر حسین گنج بخش).....
۱۲. **روحانی در انتظار دولت دوم** (مرتضی کاظمیان).....
۱۵. **دولت و چالش «سیاست» با «رسالت»** (محمدجواد اکبرین).....
۱۷. **فرجام روحانی و آزمون نظریه برآمدن ایران** (علی اصغر رمضانپور).....
۱۹. **روحانی رودر روی ده فرمان اقتصاد مقاومتی** (حسن شریعتمداری).....
۲۵. **چرا روحانی به وعده‌های خود عمل نکرد؟** (علی کشتگر).....
۲۸. **دولت یازدهم؛ گذشته، حال و بایسته‌های آینده** (حسن یوسفی اشکوری).....
۳۱. **ارزیابی عملکرد دولت روحانی در عمل به وعده‌ها** (علی مزروعی).....
۳۳. **پیام انتخاباتی مردم «دستاوردگرا» برای دولت روحانی** (رضا علیجانی).....
۳۶. **گذار از نظام پاپ و پادشاه در ایران** (نگاهی به رویارویی دولت اعتدالی با رهبر افراطی) (مهدی جامی).....

گره گرفتار

جان لیمرت ترجمه: محسن یلفانی



نبینی که چون گره عاجز شود
برارد به چنگال چشم پلنگ (سعدی شیراز)

در سه سال گذشته دگرگونی‌های مهمی در چشم‌انداز سیاسی ایران پدید آمده است: پایان کار پریزیدنت احمدی‌نژاد و شعارهای پر شر و شورش؛ یک رئیس‌جمهور جدید (حسن روحانی) که با زبانی جدید از نتایج «برد-برد» سخن می‌گوید؛ یک توافق هسته‌ای (برجام) میان ایران و گروه ۵+۱ در پی مذاکراتی که سال‌ها بی‌حاصل مانده بود؛ تماس‌های بی‌سابقه میان مقام‌های آمریکایی و ایرانی؛ و این که رای‌دهندگان ایرانی در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۶ تصمیم گرفتند صدایشان را حتی در چارچوب یک دموکراسی محدود به گوش مسئولان برسانند.

ایران هم‌چنان میان گروه‌های رقیب، افراد جاه‌طلب، و بینش‌های گوناگون از سیاست و جامعه گرفتار است. ایرانیان در سال ۱۹۷۹ انقلابی بر پا کردند تا بعد از قرن‌ها تحمل تحقیر واقعی یا عاطفی از جانب خارجی‌ان ارباب خانه خود باشند. این پرسش همچنان بی‌پاسخ مانده است که: چه کسی ارباب است و در چه نوع خانه‌ای. سی و هفت سال پیش قطار ایران به دروزن تونل رفت و هنوز از آن خارج نشده است. در این میان، خدمه قطار و مسافران در مورد مقصد، سرعت، و مسیر آن به سر و کله هم می‌زنند.

امروز، در سال ۲۰۱۶، به هنگام بررسی ایران موارد زیر را مشاهده می‌کنیم:

۱. باشگاه سی عضوی روحانیان مهمی که در این سی و هفت سال قدرت را به نحوی مستمر در اختیار داشته‌اند، دوران کهولت را می‌گذرانند و مرگشان نزدیک است. آخرین متوفی، که در ۴ مارس ۲۰۱۶ دار فانی را وداع گفت، عباس واعظ طبسی بود، که از ۱۹۷۹ به این سو، بر استان ثروتمند و بزرگ خراسان، همچون تیول شخصی خود، حکومت می‌کرد.

۲. جامعه ایرانی، به طور کلی، جامعه‌ای پویا، تحصیل‌کرده، و از نظر سیاسی، آگاه است. سیاست‌های جمهوری اسلامی، بی آن که بخواهد، باعث پدید آمدن شمار بزرگی از مردمی شده است که پاسخ‌ها و شعارهای گذشته دیگر برایشان اعتباری ندارد.

واقعی کیست.

بسیاری از ایرانیان، صرف‌نظر از عقاید سیاسی‌اشان، از این که می‌بینند کشورشان در انزوا قرار گرفته و با آن مثل لیبی قذافی رفتار می‌شود، راضی نیستند. احترامی که برای خود قائلند ایجاب می‌کند که ایران به عنوان بازیگری سزاوار توجه به طریقی به صحنه بازی‌های بین‌المللی باز گردد. هر چند که رسیدن به چنین هدفی نیازمند اتخاذ چند تصمیم دشوار است. بدین معنا که در برابر هر مانع به حمله و پرخاش روی نیاورند، و، برای مثال، عوام‌الناس را برای حمله به دفترهای نمایندگی خارجی‌ان در تهران گسیل نکنند و مقامات مسئول را عاجز و مسلوب‌الاختیار به حال خود گذارند. نمونه دیگر ملایم‌تر کردن سخن‌رانی‌های ضد عربستان سعودی و ضد اسرائیلی است، نه به این منظور که ایران با ریاض و تل‌آویو دوست شود، تنها به خاطر این که به حرفش گوش دهند.

در پنج تا ده سال آینده، ایران مجبور خواهد شد تا میان شعارهای تند و تیزش با واقعیت‌های موجود توازنی برقرار کند. ایران، صرف‌نظر از این که بخواهد چه موقعیتی در منطقه داشته باشد، واقعیت این است که - به دلایل تاریخی، زبانی و مذهبی - از عرب‌ها، ترک‌ها و همسایگان سنی مذهبش جدا خواهد ماند. مجموعه این عوامل، همراه با یک دیپلماسی نآزموده، باعث شده است که جمهوری اسلامی دوستان

تغییرات پراگماتیک در مناسبات با جهان خارج.

۴. میان حاکمان و روشنفکران کشور نوعی جنگ چریکی خفیف در جریان است. از لحاظ تاریخی، جمهوری اسلامی با جمعیت تحصیل‌کرده‌اش روابط دشواری دارد. با نوسان مقامات میان تحمل و توسل به خشونت، وکلا، روزنامه‌نگاران، فیلم‌سازان، کنش‌گران حقوق زنان، نویسندگان، دانشگاهیان، و کسان دیگر از این دست هستند که زندگی‌اشان دچار آشوب و تعرض می‌شود.

۵. دستاورد اقتصاد ایران ناچیز است. ایران، با برخورداری از منابع طبیعی و جمعیت تحصیل‌کرده‌اش، باید بهشتی باشد. ولی نیست. اگر چه مقامات جمهوری اسلامی کوشیده‌اند تا تحریم‌های خارجی را علت این اقتصاد فقیر قلمداد کنند، مشکلاتی نظیر فساد، مدیریت بی‌لیاقت، و شکست در سرمایه‌گذاری نیز از علل اصلی این وضعیت‌اند.

۶. شکاف میان جمهوری‌خواهان و اسلام‌خواهان (=the Islamic) در جمهوری اسلامی شدید است. رئیس‌جمهورهای انتخابی و نمایندگان مجلس، همراه با دولت‌هایشان می‌آیند و می‌روند؛ مقامات غیرانتخابی امور امنیتی و قضائی، بدون چندان محدودیت قانونی، به اعمال قدرت خود ادامه می‌دهند، و گاهگاه، به همکاران انتخابی خود یادآوری می‌کنند که ارباب



محسن یلفانی

استاد مطالعات خاور میانه در آکادمی نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا و مؤلف چند کتاب درباره ایران است. سی و چهار سال در وزارت خارجه آمریکا کار کرده که بیشتر آن به عنوان دیپلمات در کشورهای اسلامی گذشته است. وی که به زبان فارسی آشنائی کافی دارد، در سال ۱۹۷۹ تازه مأمور خدمت در سرویس خارجی سفارت ایالات متحده در تهران شده بود که سفارت به اشغال دانشجویان درآمد و همراه با ۵۲ دیپلمات دیگر بیش از یک سال در اسارت گذراند. منبع مقاله : <http://thecipherbrief.com/article/middle-east/iran-cornered-cat-1090> \FnKF4c.email_Vv•

در پنج تا ده سال آینده، ایران مجبور خواهد شد تا میان شعارهای تند و نیش با واقعیت‌های موجود توازنی برقرار کند. ایران، صرف‌نظر از این که بخواهد چه موقعیتی در منطقه داشته باشد، واقعیت این است که - به دلایل تاریخی، زبانی و مذهبی - از عرب‌ها، ترک‌ها و همسایگان سنتی مذهبی جدا خواهد ماند. مجموعه این عوامل، همراه با یک دیپلماسی ناآزموده، باعث شده است که جمهوری اسلامی دوستان معدودی داشته باشد؛ در نتیجه ایران شانس چندانی برای تبدیل شدن به نیروی قاهر منطقه با چیزی شبیه به آن نخواهد داشت.

حضور یادگارهای نابهنگامی که بدانها مثلث «جیم» نام داده‌اند، نمی‌بینند - سه روحانی فرتوت و فوق‌العاده محافظه‌کار به نام‌های جنتی، یزدی و مصباح یزدی. خطرات پنج سال آینده نه در گسترش نفوذ یک ایران نیرومند، که در استیصال یک ایران ضعیف و گرفتار، نهفته است. همگان باید به پند پرج سعیدی گوش فرا دهند و از گریه گرفتار بر حذر باشند: ممکن است عاجز و ناتوان باشد، اما به محض آنکه حمله کند، پنجه‌هایش می‌تواند آسیب فراوان برساند. ترجمه م. یلفانی

درباره نویسنده: جان لیمبرت John Limbert

معدودی داشته باشد؛ در نتیجه ایران شانس چندانی برای تبدیل شدن به نیروی قاهر منطقه با چیزی شبیه به آن نخواهد داشت. در داخل ایران مجادلات ادامه خواهد یافت. محفل خودی‌ها (کذا در اصل) بازی را به غیرخودی‌ها، که دیگر مایل نیستند فقط نقش هورااکشان و تحسین‌کنندگان گاهگاهی را بازی کنند، خواهد باخت. شکاف میان یک حکومت سرکوب‌گر و یک جامعه تحصیل کرده و خلاق هر چه بیشتر افزایش خواهد یافت. زمانی خواهد رسید - احتمالاً تا چند سال آینده - که دیگر اختلاف میان این دو جبهه قابل تحمل نخواهد بود. انتخابات مجلس خیرگان در فوریه ۲۰۱۶ به روشنی نشان داد که بسیاری از ایرانیان دیگر فایده‌ای در

ادامه از صفحه ۳۱

د. بایسته های آینده

با این همه، به شرحی که در فصل قبل آمد، در شرایط کنونی حسن روحانی از قدرت چانه زنی بیشتری برخوردار است و می‌تواند با استفاده هوشمندانه و مدبرانه از این همه ابزارها و امکانات، به گونه‌ای پیش برود که هم در تحقق برجام خارجی کامیاب باشد و هم برجام داخلی را ولو نسبی و تدریجی به پیش ببرد. درست است که سد سدید افراطیون به رهبری آقای خامنه‌ای همچنان مانع جدی اند و نمی‌توان آنها را دست کم گرفت، اما به نظر می‌رسد زمانه کاملاً به سود روحانی است و به زبان افراطیون ضد

معتدل نیز پایگاه استواری ندارد. اما روحانی از ابزارهای لازم و اثرگذار برای پیشبرد اهدافش برخوردار است. اکنون خامنه‌ای در ضعف مفرط است و روحانی در قدرت مطلوب و مناسب. سیر حوادث می‌تواند به سود روحانی باشد. در هر حال آقای روحانی می‌تواند و باید در سال آینده دست به اصلاحات معناداری بزند تا حداقل آینده خود را تضمین کند و بار دیگر بر کرسی ریاست بنشیند. زمانه به سود اوست. ابزار بزرگی او تا حدودی فراهم است. می‌ماند هوشمندی و تدبیر که روحانی نشان داده است از آن بی‌بهره نیست. هرچه باشد روحانی «خودی» است و از سازو کارهای خودی‌ها

اصلاحات. چنان که از دوم خرداد ۷۶ به بعد نیز چنین بوده است. تجربه نشان می‌دهد که تدبیر غیرمدبرانه آقای خامنه‌ای مبنی بر کشیدن فردی جاه طلب و ویرانگر به نام «محمود احمدی نژاد» به منظور به نقطه صفر رساندن جناح اصلاح طلب در ساختار قدرت، نه تنها افاقه نکرد بلکه کاملاً به زیانش تمام شد. احمدی نژاد رفت اما وزر و وبالش تا پایان تاریخ بر گردن آقای خامنه‌ای خواهد ماند. از پیامدهای منفی و پر هزینه احمدی نژاد برای رهبر نظام، جنبش استثنایی سبز بود که هنوز هم ادامه دارد و آقای خامنه‌ای هرگز نمی‌تواند گریبان خود را از وبال آن رها کند. آن سیاست‌های اشتباه به انتخابات ۹۲ منتهی شد که دولت یازدهم را پدید آورد؛ دولتی که اکنون به یک معضل اساسی برای آقای خامنه‌ای تبدیل شده است.

انتخابات مجلس دهم و خبرگان پنجم نیز بار دیگر غربت و انزوای رهبر نظام ولایی را بیش از پیش عیان کرده است. حال بی تردید آقای خامنه‌ای حتی در جناح اصولگرایان



خطرهای دولت یازدهم

حمید مافی



حسن روحانی و دولت او یک سال و نیم باقی مانده را چگونه سپری خواهند کرد؟ آیا او می تواند به وعده هایی که پیش و پس از قرار گرفتن در مسند رئیس دولت داده، عمل کند یا به سان محمد خاتمی به این نتیجه خواهد رسید که تنها در نقش تدارکاتچی نظام برای بیرون رفتن از بحران های داخلی و خارجی به کار گرفته شده است؟

برای پاسخ به این پرسش باید پیش از هر چه برآمدن حسن روحانی را بازخوانی کرد. این که او در چه شرایطی و با کدامین هدف/اهداف توانست چهار سال پس از خرداد پراشوب ۸۸ بر مسند ریاست جمهوری بنشیند؟ روحانی قرار بود و قرار است کدامین مسئله نظام جمهوری اسلامی را حل کند و در این فرایند آیا می توان او را ادامه میل به دموکراسی خواهی طبقه متوسط شهری و سیاستمداران و سیاست ورزان اصلاح طلب درون ساختار حاکمیت جمهوری اسلامی دانست؟ یا باید از زاویه های دیگر به برآمدن روحانی و کارویژه دولت آن نگاه کرد؟

از خرداد ۸۸ تا خرداد ۹۴؛ شکافی که پر شد

دولت حسن روحانی در دوران فترت و خاموشی گرفتن جنبش سبز برآمد. روزهایی که بخشی از اصلاح طلبان از آنچه که در خرداد ۸۸ و پس از آن صورت گرفته بود، براثت جستند و راهکارشان هم اعتمادزایی با نظام - بخوانید رهبر جمهوری اسلامی ایران- بود.

خرداد ۸۸ همانقدر که برای معترضان هزینه داشت، حاکمیت جمهوری اسلامی ایران را هم برای نخستین بار در سه دهه گذشته اش با یک شکاف عمیق و انکار نشدنی در درون روبرو کرد. برای یادآوری این شکاف کافی است به روزهای پس از خرداد ۸۸ بازگردیم، به مراسم تحلیف رئیس دولت پیشین، به مناسبت های سیاسی و مذهبی و موج انتقادی که در درون نظام و وفاداران به جمهوری اسلامی نسبت به حاکمیت صورت گرفت.

پروژه های حذف در جمهوری اسلامی تا پیش از خرداد ۸۸ خونین و سرکوب گرانه بوده اما هیچ گاه این میزان شکاف در درون قدرت را به دنبال نداشته است.

در کنار این عملکرد دولت

احمدی نژاد چه در سیاست

خارجی و چه داخلی جمهوری اسلامی را در موقعیتی

دشوار قرار داده بود. اگرچه به روایت مشاور امور

بین الملل رهبر ایران و دست اندرکاران سیاست خارجی

دولت روحانی، مذاکره و گفت و گو در سال های آخر

دولت پیشین آغاز شده بود، اما نظام جمهوری اسلامی

برای توافق به چهره و دولتی نیاز داشت که نماینده

جناح «میان رو و معتدل» معرفی شود و بتواند «اعتماد

غرب» را جلب کند. همزمان با این در داخل نیز آنچه

که در نامگذاری سال ۹۴ از سوی رهبر ایران به کار

گرفته شد، «همدلی و همزبانی دولت و ملت» را هم

به وجود آورد.

در واقع دولت روحانی کارویژه های دو سویه برای

حاکمیت جمهوری اسلامی داشت و دارد؛ یکی گشودن

گره از پرونده هسته ای و رفع بخشی از تحریم ها به

منظور تنفس اقتصادی جمهوری اسلامی و دیگری

هم بازگرداندن قهر کردگان از نظام در موضع ضعف

و استیصال. رد این کارکرد را می توان در گفت و گوی

سعید لیلی از اعضای شورای مرکزی حزب کارگزاران

سازندگی و حامی دولت روحانی دید: «بله کشور در

زمانی که روحانی قدرت را به دست گرفت، لبه پرتگاه

بود. کشور پیش از این، در حال سقوط بود و معتقدم

در حال حاضر بعد از به قدرت رسیدن روحانی، اندکی

در سقوط وقفه افتاد و الا سقوط آزادش شروع شده بود.

روحانی که آمد، وضع مناسب تر شد و گرنه اگر اینها یک ثانیه احساس می کردند خودشان می توانند کشور را اداره کنند، به روحانی اجازه نمی دادند و او را تحمل نمی کردند.» [ماهنامه گزارش تیر و مرداد ۹۴]

دولت امنیتی و سیاست های امنیتی

حسن روحانی و دولت او را می توان امنیتی ترین دولت جمهوری اسلامی خواند، پیشینه رئیس دولت در ستاد جنگ و شورای عالی امنیت ملی در سال های متوالی نشان از جایگاه ویژه او در برنامه ریزی و سیاست های امنیتی نظام جمهوری اسلامی ایران دارد. در میان مدیران و مشاوران ارشد روحانی هم امنیتی ها حضور پررنگی دارند. حداقل در میان مشاوران روحانی علی یونسی، حسام الدین آشنا و محمد صادق سابقه امنیتی دارند. در میان وزرای روحانی هم به صورت مشخص مصطفی پورمحمدی و علی ربیعی نیروی امنیتی به شمار می آیند.

شاید رویکرد دولت روحانی را از عنوان کتابی که در مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام تهیه و به نام حسن روحانی منتشر شده است، بهتر بتوان دید؛ «امنیت ملی و نظام اقتصادی ایران». این کتاب محصول دوره ای است که روحانی و همراهانش در مرکز تحقیقات مجمع تشخیص مصلحت نظام به شناسایی تهدیدهای جمهوری اسلامی نشسته و بر پایه پژوهش هایی که صورت گرفته راهکاری بهتر

از خرداد ۸۸ و در غیاب دیگر گروه‌های سیاسی از یک حزب حاشیه‌ای به بازیگر اصلی تبدیل شود. روحانی در قامت رئیس دولت همچنان خود را بخشی از جامعه روحانیت مبارز به عنوان یکی از دو تشکیلات سیاسی اصلی محافظه‌کاران سنتی می‌داند و در انتخابات مجلس شورای اسلامی هم بخشی از این جریان با حامیان دولت به توافق رسیدند. حمایت ناطق نوری، نزدیکی لاریجانی در قامت رئیس مجلس و پیش از همه این‌ها حمایت علی‌اکبر ولایتی به هنگام

از توسعه اقتصادی با تقویت بخش خصوصی نیافته‌اند. مرور برنامه‌ها و سیاست‌گذاری دولت در دو سال و نیم گذشته هم همین رویکرد را نشان می‌دهد. دولت روحانی همه نیروی خود را در حوزه اقتصادی به کار گرفته و در دوره‌های زمانی متفاوت هم بسته‌های سیاسی متعددی را به منظور خروج از رکود و تحریک رشد اقتصادی به کار گرفته است. اما آنچه که در برنامه‌های اقتصادی دولت روحانی کمتر مورد توجه قرار گرفته، رویکرد امنیتی است که دولت دنبال می‌کند. برای نمونه استان سیستان و بلوچستان که در همه سال‌های گذشته شاهد سیاست‌های امنیتی بوده محل استقرار مشاور عالی رئیس دولت - اکبر ترک‌کان که سابقه وزارت دفاع را نیز دارد - است.

مبنای نظری دولت این است که مسئله بلوچستان به عنوان یکی از آنچه که «تهدید تمامیت ارضی ایران» عنوان می‌شود با استقرار احتمالی صنایع تولیدی، افزایش تجارت و رشد اقتصادی حل خواهد شد. دولت برای تعمیق الگویی که در مسئله بلوچستان در پیش گرفته زمستان سال ۹۴ در لایحه‌های پیشنهاد ایجاد ۲۱ منطقه آزاد تجاری و ویژه اقتصادی را به مجلس ارائه کرد.

بر اساس این لایحه که به دلیل اختلاف نظر نمایندگان بر سر استان‌های هدف به تصویب مجلس نرسید، بخشی از استان‌های کردستان، آذربایجان غربی، ایلام، هرمزگان، بوشهر، اردبیل، گلستان و سیستان و بلوچستان که اکثریت جمعیت آن‌ها را اقلیت‌های قومی - ملی و مذهبی تشکیل می‌دهند، به مناطق آزاد تجاری تبدیل می‌شد.

شکل‌گیری مناطق آزاد علاوه بر پیامدهای مستقیم اقتصادی مانند افزایش قیمت مسکن، کالا و خدمات مصرفی به جابجایی اجباری بخشی از ساکنان این مناطق و تغییر بافت جمعیتی آن‌ها خواهد انجامید. همچنین آن‌گونه که الگوی دو جزیره کیش و به ویژه قشم نشان می‌دهد در کنار سرمایه‌گذاران و تجاری که عموماً به دولت وابسته یا نزدیک هستند، حضور نیروهای امنیتی و نظامی را تحت عنوان تامین امنیت افزایش خواهد داد.

همین یک نمونه از رویکرد دولت در اجرای سیاست توسعه اقتصادی و کاستن از نابرابری‌های منطقه‌ای و ایجاد تعادل منطقه‌ای می‌تواند چشم‌انداز و رویکرد دولت را در سایر برنامه‌هایی که با عنوان توسعه منطقه‌ای و یا توزیع برابر ثروت و امکانات تدوین شده‌اند، نمایان کند.

میانه راست مدرن و سنتی

حزب اعتدال و توسعه که حامی اصلی روحانی است و سهمی بیشتر از دیگران در کابینه دارد، مدل دیگری از کارگزاران سازندگی است. شاید تجربه شکست خورده کارگزاران در همراهی با اصلاح‌طلبان، فضا را برای بال دوم جریان راست مدرن که از میانه دهه ۷۰ در قامت تکنوکرات‌ها و زیر سایه هاشمی راه خود را از راست سنتی جدا کرد به وجود آورد تا در فضای پس



وعده‌های متناقض

اولویت اصلی دولت روحانی بهبود وضعیت اقتصادی ایران در دوره پسا تحریم است. نیمه اول عمر دولت به کنترل دستوری نرخ تورم به قیمت تداوم رکود اقتصادی انجامید. کار دولت در عرصه اقتصاد تدوین بسته‌های اقتصادی به منظور تحریک تقاضا بوده است. به روایت گزارش‌های رسمی پس از یک سال، اقتصاد ایران در آخرین فصل سال ۹۳ بار دیگر با رشد اقتصادی منفی مواجه شده و در پایان سال گذشته در نهایت رشد هفت دهم درصدی را تجربه کرد.

برخلاف سیاست‌های دولت مبنی بر کاهش نرخ بیکاری، گزارش مرکز آمار در پایان سال نشان می‌دهد که نرخ بیکاری بار دیگر روند صعودی در پیش گرفته است. همچنین اگرچه به روایت دولت نرخ تورم کنترل شده و به نزدیکی ۱۰ درصد رسیده اما بر پایه گزارش مرکز آمار نابرابری درآمدی در دو سال گذشته افزایش یافته و نرخ تورم سید کالاها ضروری حداقل دو برابر نرخ تورم رسمی است.

گزارش مجلس و روایت مدیران دولتی هم بیانگر عدم تخصیص بودجه عمرانی در دو سال گذشته است. به‌گونه‌ای که سخنگوی دولت اعلام کرد که دولت به دلیل بی‌پولی پروژه‌های نیمه‌تمام را به بخش خصوصی واگذار می‌کند.

آنچه که دولت در دو سال و نیم گذشته انجام داده افزایش صادرات نفت در پی توافق هسته‌ای و قراردادهای متعدد با شرکای تجاری خارجی است که البته هنوز برای نمایان شدن آثار آن در بهبود احتمالی وضعیت اقتصادی زود است. در ادامه این روند دولت به دنبال دست‌یابی به رشد اقتصادی پنج تا شش درصد است.

راهکار دولت برای دست‌یابی به این هدف تحریک تقاضا و بهره‌گیری از سرمایه‌گذاری خارجی است. تحریک تقاضا می‌تواند در میان مدت نقدینگی بازار

تبلیغات نامزدهای ریاست‌جمهوری در سال ۹۲ از روحانی می‌تواند نزدیکی روحانی و محافظه‌کاران سنتی را نشان دهد.

تفاوت روحانی و تیمش با محافظه‌کاران سنتی در رویکرد اقتصادی است. اگرچه هر دو بازار محورند، اما دولت روحانی به بازار مدرن، خصوصی‌سازی و پیوستن به اقتصاد جهانی اعتقاد دارد. این رویکرد را می‌توان در حضور دولت در اجلاس داووس، استقبال از حضور سرمایه‌گذاران خارجی با تسهیلات حمایتی و تاکید بر تسریع در واگذاری سهام شرکت‌های دولتی دید.

با این روایت می‌توان دولت روحانی را میانه کارگزاران و فراکسیون پیروان رهبری - جریانی که علی لاریجانی در مجلس نقش محوری آن را بر عهده دارد - به عنوان بخشی از محافظه‌کاران سنتی با محوریت جامعه روحانیت مبارز دید. دولت در دو سال و نیم گذشته هم نشان داد که بیش از آن‌که به دنبال عمل به برنامه‌های سیاسی وعده داده شده باشد، نگران از دست دادن حمایت‌شکننده بخشی از محافظه‌کاران سنتی است.

آنچه که دولت روحانی توانسته پس از خرداد ۸۸ در فضای سیاسی ایران انجام دهد بازسازی و احیای سیستم دو جناح خودی درون نظام پس از پالایش نیروهای سیاسی است که اعتماد حاکمیت را از دست داده‌اند. در واقع در غیاب اصلاح‌طلبان که روزگاری خود را با محوریت مجمع روحانیون مبارز و سازمان

دولت روحانی کارویژه‌های دو سوبه برای حاکمیت جمهوری اسلامی داشت و دارد؛ یکی گشودن گره از پرونده هسته‌ای و رفع بخشی از تحریم‌ها به منظور تنفس اقتصادی جمهوری اسلامی و دیگری هم بازگرداندن قهر کردگان از نظام در موضع ضعف و استیصال. در این عرصه دولت موفق بوده و حمایت نسبی رهبر ایران از دولت هم نشانه توفیق دولت در برآورده کردن خواسته حاکمیت است.



حسن روحانی در سی ماه گذشته چندین بار تکرار کرده که به وعده‌های خود پایبند است. وعده‌هایی که متناقض‌اند و غیرقابل جمع. اگر این فرض را بپذیریم که دولت روحانی نه تمایلی به پیگیری مطالبات در حوزه سیاست داخلی دارد و نه توانش را، آن وقت زمین بازی روحانی و دولتش اقتصاد است. جایی که دولت وعده‌های بسیاری داده است برای توزیع عادلانه ثروت، بهبود وضعیت معیشت و رشد و توسعه اقتصادی. تا اینجا دولت به بهانه تحریم‌ها و میراث باقیمانده از دولت قبل وعده‌هایش را به آینده موکول کرده است و حال در ۱۸ ماه باقی مانده باید راهی برای عمل به آن‌ها بیابد.

دارد؛ یک سو کارکردی که برای حکومت داشت تا هم از وضعیت پس از خرداد ۸۸ در عرصه داخلی بیرون بیاید و هم در عرصه بین‌المللی راهی برای برون رفت از تحریم‌ها بیابد. در این عرصه دولت موفق بوده و حمایت نسبی رهبر جمهوری اسلامی ایران از دولت هم نشانه توفیق دولت در برآورده کردن خواسته حاکمیت است.

سویه دیگر اما دولت روحانی به معنای گذر از ۸۸ و اعتماد دوباره به حاکمیت بوده و هست. هرچه که دولت در همراه کردن بخشی از مردم با حاکمیت توانمند بوده، در عمل به وعده‌های سیاسی کارکردی نداشته است و به نظر می‌رسد که در آینده هم با توجه به ترکیب و خاستگاهش تمایل و امکان پیشبرد برنامه‌های را نخواهد داشت.

دولتی با ترکیب امنیتی‌ها که حالا «ما»ی جمعی شکل گرفته پس از خرداد ۸۸ را دست‌کم به دو گروه تقسیم کرده و وعده «امید» داده است، در نهان می‌تواند قاتل امید جمعی به تغییر باشد و موجی از سرخوردگی چه در میان حامیانی که به دلیل مطالبات اقتصادی به روحانی رای دادند و چه در میان مطالبه‌گران سیاسی و مدنی به وجود آورد و زمینه بازگشت و یا تولد دولت دیگری همچون دولت پیش از خود را فراهم کند.

فرصت دولت روحانی کوتاه است و وعده‌هایش بی‌شمار اما واقعیت ماجرا این است که بخشی از وعده‌های او از ابتدا هم تنها برای خلق امید بیهوده بود تا نقش اصلی خود را برای احیای نظام اجرا کند و حال نیز بخش عمده‌ای از کار را به پایان رسانده است. آنچه که در مدت زمان باقیمانده دولت باید انجام دهد،

تکرار همان جمله «پایبندی به وعده» هاست و البته که مهندسی و امنیتی سیاسی اجتماعی اجرای سیاست‌های

برای حضور نظامیان در اقتصاد ببندد بلکه با آن‌ها به توافق هم رسیده است.

در مبارزه با فساد اقتصادی نیز تنها اقدام دولت شکایت از بابک زنجانی و افشای مفاسدی بوده که در دولت پیشین صورت گرفت. اما برای مبارزه با فساد ساختاری نه تنها کاری صورت نگرفته بلکه شبکه تازه‌ای از رانت‌خواری در پیرامون و درون دولت شکل گرفته است.

دولت حتی اگر اراده‌ای برای پیشبرد این دو برنامه و سایر برنامه‌هایش داشته باشد، در رویارویی با نهادها و شبکه‌های قدرتمندتر از خود روبرو است که پیشتر هم نشان داده‌اند که در صورت به خطر افتادن منافع اقتصادی‌شان کوتاه نخواهند آمد. برای همین هم می‌توان نشانه‌های توافق و سازش دولت با این نهادها، به ویژه نظامیان را در پروژه‌های اقتصادی دید.

گشتن امید

به ابتدای نوشته بازگردیم؛ کار ویژه دولت روحانی چه بود و در ادامه چیست؟ آیا او می‌تواند دست‌کم بخشی از مطالبات اصلاح‌طلبانه را پاسخ بدهد؟

هرچه هم که بخشی از نیروهای دموکراسی‌خواه پیروزی روحانی را ادامه سیاست‌ها و استراتژی‌های اصلاح‌طلبانه بدانند، در عالم واقع دولت روحانی آن‌گونه که نامگذاری شده «تدبیر و امید» دو وجهه

پولی را افزایش دهد و با ایجاد رفاه کاذب، مردم را به نظام بانکی بدهکار کند. افزایش سرمایه‌گذاری خارجی هم آن‌گونه که مصوبه‌ها حمایتی و اشتیاق دولت نشان می‌دهد ایران را به یک بازار مصرف و پایگاهی برای تولید شرکت‌های خارجی با استفاده از نیروی کار ارزان قیمت تبدیل می‌کند.

آنچه که در در کلیات جهت‌گیری اقتصادی دولت پیداست، میل به اجرای نسخه‌های تجویزی نهادهای بین‌المللی همانند صندوق بین‌المللی پول و فراهم کردن زمینه برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی است. پیامد اجرای این سیاست‌ها تحریک نرخ تورم و تضعیف تولید داخلی است.

علاوه بر این آزادسازی قیمت‌ها نیز در دستور کار دولت قرار دارد. دولت یازدهم از ابتدا تا به حال چندین مرتبه تعرفه برق و آب را افزایش داده است و آن‌گونه که رئیس سازمان خصوصی سازی گفته است؛ برنامه دولت آزادسازی قیمت آب و برق برای رفع مشکل خصوصی سازی برخی از شرکت‌ها است. در همین زمینه وزارت نفت هم برنامه حذف کارت‌های سهمیه سوخت و رقابتی کردن قیمت بنزین را با واگذاری جایگاه‌های عرضه سوخت به شرکت‌ها بخش خصوصی دارد.

همچنین آن‌گونه که سخنان وزرای بهداشت و آموزش و پرورش نشان می‌دهد، دولت خواستار افزایش سهم شهروندان در تامین هزینه‌های آموزش و درمان است. افزایش مدارس غیردولتی، خصوصی سازی آموزش عالی و طرح خودگردانی بیمارستان‌ها سه برنامه عمده دولت در حوزه آموزش و بهداشت به شمار می‌آیند که پیامدی به غیر از افزایش نابرابری و هزینه تحمیلی بر دهک‌های درآمدی پائین ندارد.

اجرای هر یک از این برنامه‌ها هم قیمت سایر کالا و خدمات را تحریک خواهد کرد و افزایش نرخ تورم را به دنبال دارد. این در حالی است که یکی از وعده‌های دولت بهبود وضعیت معیشت مردم بود و برنامه‌ای برای افزایش قدرت خرید دهک‌های درآمدی پائین ندارد.

بازی در زمین سخت

حسن روحانی در سی ماه گذشته چندین بار تکرار کرده که به وعده‌های خود پایبند است. وعده‌هایی که متناقض‌اند و غیرقابل جمع. اگر این فرض را بپذیریم که دولت روحانی نه تمایلی به پیگیری مطالبات در حوزه سیاست داخلی دارد و نه توانش را، آن وقت زمین بازی روحانی و دولتش اقتصاد است. جایی که دولت وعده‌های بسیاری داده است برای توزیع عادلانه ثروت، بهبود وضعیت معیشت و رشد و توسعه اقتصادی. تا اینجا دولت به بهانه تحریم‌ها و میراث باقیمانده از دولت قبل وعده‌هایش را به آینده موکول کرده است و حال در ۱۸ ماه باقی مانده باید راهی برای عمل به آن‌ها بیابد.

مرور برنامه‌های دولت در نخستین روزهای آغاز به کار می‌تواند فهرست بلندی از وعده‌های بی‌عمل را در برابر ما قرار دهد. نه تنها در حوزه معیشت مردم که در حوزه‌های کلان‌تر هم دولت تا به حال نتوانسته راه را



کنترل شده فضای و برای دوباره تعدیل.

ایران در استعمار ولایت

امیر حسین گنج بخش



ایران امروز در شرایط خطیری قرار گرفته است. بحران های در هم تنیده، اقتصاد و زیر ساخت های در هم شکسته، دولت بدهکار و سیستم بانکی ورشکسته در درون و عکس العمل در حال تکوین منطقه ای از بیرون از جمله چالش ها و تهدیداتی است که کشور با آن روبرو است. اقتصاد و توان مدیریتی کشور در شیبی رو به پایین و به طرف سقوط قرار دارد. خطرات منطقه ای در شکل عکس العمل بر علیه ایران توسط ائتلافی منطقه ای که حاصل عملکرد سیاست های نهاد ولایت در منطقه و ادامه آن در سوریه می باشد در مداری ثابت رو به افزایش است. بدون دخالت قاطع و موثر در تغییر مسیر این دو روند هر کدام از آنها برای آفریدن فاجعه ای جدید کافی است. تمامی امر سیاست یک جامعه، بقول آلفرد استپان (۱) نا گریز برگرد محور حکومت (state) جاریست. از

اصلی پیش رو پا گذاشتن در همان مدار و مسیر تاریخی است که ماکس وبر از آن به عنوان عقلانی - قانونی شدن قدرت کاریزماتیک - انقلابی و در واقع شیفت و تغییر جهت مبنای مشروعیت قدرت سیاسی از اولی به دومی است. در کنار، یا به موازات و (یا در نظر عناصر رادیکالتر این جریان) طریق این شیفت پروژه گشایش و افزایش مشارکت و تسهیل دسترسی (access) عمومی تر به امر تصمیم سازی و تصمیم گیریان حکومتی خواهد بود. برای مثال عباس عبدی بر روی عقلانی کردن تاکید داشت در حالی که علی رضا علوی تبار روی افزایش مشارکت زیر شعار - ایران برای ایرانیان - یعنی روی مدار دموکراتیک سازی پای می فشرد. به عبارتی تحلیل ها و در نتیجه ارزیابی و سیاست های تمامی فعالین و بازیگران عرصه سیاست ایران (اعم از پوزسیون حکومتی و اپوزیسیون) و هم چنین فعالین و اکتور ها و دول خارجی (اعم از تند روان یا مصالحه جویان) بر این فرض مبنایی و بنیادی استوار شده است. اینکه آنچه هست یک حکومت کارا است و منازعه طبیعی در درون آن میان تندرو ها و معتدلین، انقلابی و پراگماتیست ها، چه در حوزه داخلی و چه در حوزه سیاست خارجی، شبیه دیگر سناریوهایی است که در تاریخ در پی قدرت گیری انقلابی مشاهده شده است. اصلاح طلبان دوم خردادی با همین فرض state-centric سیاست فشار از پایین (برای کسب حمایت پایین؛ شعار ایران برای ایرانیان) و چانه زنی در بالا، با این انتظار که آن

نمی کنند، زیرا حاصل همزیستی نظم‌هایی هستند که در تعارض دائمی با یکدیگرند (دشواری در پیش بینی رفتارها از همین ناشی می شود). در چنین حالتی کارکرد یک نظم برای نظم دیگر بی‌نظمی می‌آفریند. جمهوری اسلامی در شمار این سیستم هاست. از این رو رژیم سیاسی جمهوری اسلامی را می‌توان در تداخل دو نظم بازشناخت. این دو نظم، نظم جمهوری و نظم ولایت است که هر کدام ساختار و کارکرد ویژه خود را در سه

عرصه کشورمندی، حکومت مندی و شهروندی دارند. (۲) اما متأسفانه جامعه سیاسی ایران و ناظران خارجی به یکسان از بدو پیدایش و ظهور پدیده ای حکومتی به نام جمهوری اسلامی در دست یافتن به درک روشن و کارآمدی از این مقوله دچار مشکلات تحلیلی جدی بوده اند.

کانون این اشتباه نظری و چارچوب تحلیلی فرض و استفاده همگانی از مدل state centric در تلاش برای توضیح ظهور و غلبه دینامیسم های عمده بر سیاست ایران در پی استقرار این نظام بوده است. همگان، چه موافقان و چه مخالفان، چه از نوع ایرانی و چه از نوع خارجی همگی با این فرض که در پی فروپاشی رژیم شاه در نهایت یک حکومت (هر چند غیر متعارف ولی یک حکومت کارا و شکل گرفته) در ایران مستقر شده است متفق القول بوده و این فرض را مبنا و نقطه آغازین تصمیم سازی و سیاست ورزی خود قرار داده اند.

این نقطه نظر و فرض عمومی بیشتر از همه توسط جریان فکری اصلاح طلبان دوم خردادی مورد استفاده قرار گرفته و مبنای سیاست سازی و سیاست ورزی آنان بوده است. به طور خلاصه این نظر بر این است که در ایران انقلابی به وقوع پیوسته، رژیم سرنگون و به جای آن نظام - استیت ای ارگانیک، بومی و از پایین (مردمی) ولی طبق آرمان های انقلابی مستقر شده است و از این پس چالش

ایران امروز در شرایط خطیری قرار گرفته است. بحران های در هم تنیده، اقتصاد و زیر ساخت های در هم شکسته، دولت بدهکار و سیستم بانکی ورشکسته در درون و عکس العمل در حال تکوین منطقه ای از بیرون از جمله چالش ها و تهدیداتی است که کشور با آن روبرو است. اقتصاد و توان مدیریتی کشور در شیبی رو به پایین و به طرف سقوط قرار دارد. خطرات منطقه ای در شکل عکس العمل بر علیه ایران توسط ائتلافی منطقه ای که حاصل عملکرد سیاست های نهاد ولایت در منطقه و ادامه آن در سوریه می باشد در مداری ثابت رو به افزایش است. بدون دخالت قاطع و موثر در تغییر مسیر این دو روند هر کدام از آنها برای آفریدن فاجعه ای جدید کافی است. تمامی امر سیاست یک جامعه، بقول آلفرد استپان (۱) نا گریز برگرد محور حکومت (state) جاریست. از آنجا آغاز و به آنجا ختم می شود. پشتوانه، ضامن و عامل تحمیل کننده تمامی قوانین رفتاری و مناسبات سیاسی و اقتصادی در هر جامعه ای در نهایت عنصر خشونت و انحصار سازمان آن توسط حکومت است. بنابراین موضوع حکومت به ناچار در محور تمام سیاست ورزی ها، اعم از نوع مطالباتی و یا جایگزینی آن قرار گرفته و درک دقیق از ترکیب و ترتیب نهادها و کارکرد ساختاری شان و ریشه یابی صحیح از ناهنجاریها و مشکلات (diagnosis) لازمه تبیین و تعیین رویکردها و سیاست های ترمیمی درست برای پاسخگویی مناسب می باشد. به همین لحاظ پرداختن به کارنامه "دولت روحانی و سیاستی که در یک سال آینده باید پیش بگردد نیازمند پاسخ به این پرسش بنیادی است که جمهوری اسلامی چگونه حکومتی است. روشن است که این موضوع نقطه حرکت سیاست ورزی جریانات مخالف و منتقد نظام نیز می باشد.

جمهوری اسلامی و معضل حکومت

پیش از این در باره استثنایی بودن ساختار حکومت جمهوری اسلامی نوشته شده است (۲). استثنایی به این معنا که شبیه آن در جایی دیده نشده است و فرایندهای درون آن از مدل های کلاسیک تجربه شده پیروی نمی کند. "ما با فرایندهای پیچیده در سیستمی در هم تنیده غیر انطباقی non Adaptive روبرو هستیم. چنین سیستم های پیچیده ای در تعادل به سر نمی برند یعنی از یک نظم معینی پیروی

بالا (یعنی نهاد ولایت) در نهایت تن به مشروط شدن حیطة قدرت و اختیارات خود خواهد داد و یا اینکه رفتار و سیاست های آن بخصوص در حوزه سیاست خارجی قابل تغییراند و این نهاد بعنوان بخشی لاینفک از یک ساختار یکدست حکومتی دارای چنین ظرفیتی می باشد را پی گرفته اند. اما سیاست مماشات با ولی فقیه پس از دوم خرداد نه تنها به عقلانی شدن ولایت نیانجامید بلکه حرکت کودتایی و فافلگیرانه ولایت برای بدست گرفتن و کنترل کامل سیاسی بخش دولتی را رقم زد. اینکه آقای خاتمی کودتای سپاه در واقعه فرودگاه امام خمینی (که بطور مسلحانه از فرود هواپیمای مسافری داخلی بر روی باند فرودگاه جلوگیری شد) و قرارداد منعقد شده برای سرویس این فرودگاه بین المللی فسخ گردید را کودتای ولایت اعلام نکرد و یا با دستور آغاز غنی سازی و به هم زدن مذاکرات هسته ی مخالفت علنی نورزید و یا در برابر حکم حکومتی تسلیم شد آگاهانه یا نا آگاهانه بر این فرض استوار بود که پروژه و چالش دولت سازی مدرن خاتمه یافته است و از این پس مینا بر گشایش تدریجی و قدم به قدم قرار دارد. اما فاجعه بار ترین عقب نشینی و سکوت در برابر تقلب در انتخابات و حذف آقای کروبی بود. غافل از اینکه سیاست همراهی با ولایت زمینه و چتری برای هجوم وی و تسخیر سیاسی دستگاه دولتی در ظاهر و قامت احمدی نژاد شد. امری که امروزه و کماکان کشور ایران در زیر هزینه آن کمر خم نموده است.

رفتار استعماری ولایت

شاخه و دستگاه ولایت جمهوری اسلامی (که امروزه به یک دستگاه عظیم و عجیبی تبدیل شده است) به لحاظ نوع مناسبات، مدل رفتاری و حتی فرهنگ درون سازمانی اکنون خود را در یک مناسبات استعماری با بدنه و منابع انسانی و طبیعی جامعه و ایران قرار داده است. در واقع نزدیک ترین مدل مناسباتی و رفتاری این بخش از جمهوری اسلامی (و نه همه آن) به طور حیرت آوری شبیه مدل مناسباتی و رفتاری استعمارگران اسپانیایی و پرتغالی در اوایل قرن ۱۶ در آمریکای لاتین است. شباهتی که یافتن شباهتش را اقاعدتا می بایست امری غیر منتظره و اتفاقی دانست. دست کم برای نویسنده این خطوط چنین بوده است.

آنچه در ابتدا در روال بررسی و مطالعه بیشتر غیر منتظره و حیرت آور می نماید سپس به یافته ای گریز ناپذیر تبدیل می گردد و با باز خوانی تاریخچه دوران پس از انقلاب و با در نظر گرفتن عوامل دخیل و تاثیر گذار در برآمد جمهوری اسلامی و ظهور نهادهای شاخه ولایت حالتی طبیعی به خود می گیرد. اجزای نظری این بحث را در نظریاتی در باره حکومت می توان یافت.

داگلاس نورث، اقتصاد دان مشهور و برنده جایزه نوبل ۱۹۹۳، در کتاب structure and change in economic history (۱۹۸۱) خود مقوله Predatory state را طرح میکند. از دید او نظام های حاکم بر جوامع (عمدتا به لحاظ نقش آنان در اقتصاد ولی به میانجی سیاست) می توان از بابت رشد اقتصادی به دو نوع تقسیم نمود. دولت های یغماگر (Predatory states) و یا دولت های قراردادی (contracting states). اولی عمدتا خود را بر مبنای تبعیض و تقسیم نابرابر و غیر عادلانه امتیازات و دست اندازی و کنترل ثروت عمومی در جامعه بنا نهاده و ادامه حیات میدهد در حالی که دومی قدرت خود را از حمایت و رضایت عمومی بدست آورده و عمدتا در نقش داور و مجری (enforcer) قرار دادها میان خود شهروندان عمل میکند. او نتیجه می گیرد که دولت های یغماگر جدا از مولانی که در راه رشد و پیشرفت می تراشند در روند خود دچار بیگانگی از مردم خود نیز می شوند.

در سال ۲۰۱۲ دارن عجم اوغلو و جیمز آندرسن در کتاب مشترکشان به نام why nations fail (۳ مفهوم دولت یغماگر را تعمیق و بحث و extractive institutions و inclusionary را پیش کشیده و از این طریق نتیجه بررسی مطالعات خود در مورد عوامل رشد و پیشرفت اقتصادی آمریکای شمالی در مقایسه با آمریکای لاتین را منتشر نمودند. بحث و نتیجه گیری آنها که طرح کامل آن در حوصله این مقاله نیست همانی است که خواننده حدس میزند. نهاد ها (قوانین و سازمان های قدرت) با یکدیگر در عملکرد و تاثیر در جوامع خود تفاوت های اساسی دارند. آنها ریشه و عوامل رشد آمریکای شمالی در مقابل عدم رشد آمریکای لاتین را در دو تجربه متفاوت کلونیالیسم استعماری در این دو یافته اند. کتاب این دو برای ما ایرانیان خواندنی است. هم برای اطلاعاتی که دارد و هم برای کشف غیر منتظره و تشابه حیرت آوری که مدل رفتاری مناسباتی استعمارگران پرتغالی و اسپانیایی با جوامع و تمدن آن زمان آمریکای لاتین داشته اند با رفتار و مناسباتی که امروزه نهاد ولایت و زیر مجموعه آن بطور علنی با ایران و ایرانیان برقرار کرده است. به نظر نگارنده این مدل برای تبیین جمهوری اسلامی کارا تر می باشد و آن را از مدل های دیگر حکومت های پس از فروپاشی -انقلاب جدا می کند. وجه اصلی این تمایز نوع آمیزش اجباری دو دسته نهاد های متفاوت از هم و در جوهر خود متضاد با یکدیگر در امر استقرار و امتداد حکومت پسائقلابی است.

ریشه های رفتار استعماری

در ایران ۵۷ در پی فروپاشی رژیم شاه نیروهای سیاسی مخالف آن به رهبری آقای خمینی با وجود نهاد های دولتی ریشه دار و کارآمد مدرنی روبرو شدند که تاریخ آنها به دوران مشروطیت و رضا شاه بر میگشت.

در ابتدای امر پاسخ انقلابیون به این موضوع در انحلال نهاد های امنیتی، یافتن و کشتن سران و امرای ارتش و ساواک و پاکسازی دیگر ارگانهای دولتی محدود میشد اما با ادامه و شدت یابی هرج و مرج و بمبازات آن افزایش روزمره غلظت مذهبی -ایدئولوژیک کانون و پایه های قدرت سیاسی جدید (خمینی) و چرخش این کانون بطرف انسجام و انحصار بجای گسترش و مشارکت (inclusion) مسیر دیگری که همانا نهاد سازی موازی باشد در دستور کار قرار گرفت. لاجرم در یک بازه زمانی کوتاه عرصه سیاست ایران به میدان عمل دو گروه از نهادهای مشابه ولی موازی تبدیل گشت. در کنار پروژه پاکسازی و در اختیار گرفتن نهاد های دولتی موجود نهاد های جدید و موازی موسوم به نهاد های انقلابی نیز ایجاد، مستقر و به مرور نهادینه شدند.

ولی آنچه به ساختار جمهوری اسلامی حالت ویژه و منحصر به فردی می بخشد نه لزوما این نهاد سازی موازی بلکه شیوه نهادینه شدن و شکل گیری منطق وجودی آنها در پی واقعه ای است که از یک منظر می توان آن را واقعه ای تصادفی نامید. ولی این واقعه و تصمیمات لحظه ای در مورد آن توسط خمینی را می توان اکنون در آینه عقب تاریخ نقطه عطف و یا به قول چارلز تیلی Critical Juncture و تبعات آن را مسیر ساز (Path dependent) دانست. (۴)

این نقطه عطف تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان

و جوانانی که بعدا توسط حزب توده دانشجویان خط امام نامگذاری شدند بود. تأیید فرصت طلبانه این اقدام توسط آقای خمینی در وهله نخست نیاز وی به سامانه ای منحصر به خود در میان قشر دانشجوی و تحصیلکرده (که در آن زمان در انحصار سازمان مجاهدین و یا نیروهای چپ بودند) بود. همچنین چالشی جدید برای کسب حمایت مجدد خیابانی و سیاسی در مقابل دیگر مراجع (عموما ناراضی از وی) و سازمان های سیاسی بود. جریانی که بعد ها توسط آقای خمینی انقلاب دوم بزرگتر از انقلاب اول نام گرفت دشمن آن این بار نه فقط نظام سلطنتی ایران بلکه آمریکای جهانخواه شد.

پس از تسخیر سفارت آمریکا، انقلاب ضد سلطنتی و ضد شاه به انقلاب خود خواسته ضد آمریکایی تغییر تعریف و ماهیت داده و سازمان ها و شخصیت های مذهبی و سیاسی مخالف آقای خمینی یک به یک بعنوان عوامل آمریکا از صحنه حذف شدند. مخالفت مراجع با او، اعتراضات عمومی و زد و خورد های کردستان و در نهایت حمله عراق به ایران و جنگ ۸ ساله تماما به پای آمریکا نوشته شد.

آنچه در این جا حائز اهمیت است این که گسترش و قوام نهاد های انقلابی از صدر تا ذیل، از نهاد ولایت تا سپاه پاسداران و زیر مجموعه و منشعبات آن، تمامی در بستر و از بابت مبارزه و انقلابی خود تراشیده بر ضد آمریکا زاده شدند و مشروعیت وجودی و نقش و رسالت خود را از این بابت توضیح و توجیه نمودند. چنان که مبنای انسجام و اصول سازمانی خود (Organizing principles) را نیز از این واقعیت خود ساخته می گیرند.

شباهت رفتار ولایت با استعمار

از طرف دیگر نهاد ولایت و به خصوص نهادی همچون سپاه پاسداران و دیگر نهادهای مشابه در سامان یابی جمهوری اسلامی را می توان نهاد هایی عمدتا از جنس نهاد های کنترل دانست. زیرا کارکرد و لزوم تولد نهاد ولایت نه برای کشورداری و دولتمداری بلکه نهاد اصلی کنترل کشور توسط نیروهای تازه بقدرت رسیده بوده است. این نهاد امروزه به یک دستگاه عظیم با بوروکراسی وسیعی تبدیل شده که برای هر بخش از فعالیت های دولت سازمان کنترل آن را نیز ایجاد نموده است. هر وزارتخانه دولت در زیر مجموعه این دستگاه سازمان، دفتر و بوروکراسی کنترل خود را دارد که چه بطور رسمی و چه غیر رسمی و از طریق شبکه ای از ماموران به امر کنترل و هدایت آن وزارتخانه پرداخته و در راستای منویات ولی فقیه عمل میکند. اینجاست که اولین شباهت با دیوانسالاری استعماری که یکی از وظایفش مراقبت و کنترل بوروکراسی محلی (دولت) است آشکار می شود.

در اینجا نیازی به فهرست کردن نفوذ شبکه ای و تار عنکبوتی این دستگاه در تمامی امور کشوری نیست. این اطلاعات تا بحال به سوط وسیع در دسترس عموم قرار گرفته است. در اینجا منظور جلب توجه به این نکته حساس و حیاتی است که تمامی فعالیت این دستگاه و دست اندازی تار عنکبوتی آن به حوزه های فعالیت دولت نه در راستای مصالح و الزامات عمومی کشور بلکه در جهت منافع و مصالح این نهاد و برای حفظ و تثبیت موقعیت سیاسی آن در

نهاد ولایت و به خصوص نهادی همچون سپاه پاسداران و دیگر نهادهای مشابه در سامان یابی جمهوری اسلامی را می توان نهاد هایی عمدتا از جنس نهاد های کنترل دانست. زیرا کارکرد و لزوم تولد نهاد ولایت نه برای کشورداری و دولتمداری بلکه نهاد اصلی کنترل کشور توسط نیروهای تازه بقدرت رسیده بوده است. اینجاست که اولین شباهت با دیوانسالاری استعماری که یکی از وظایفش مراقبت و کنترل بوروکراسی محلی (دولت) است آشکار می شود.

ساختار قدرت جمهوری اسلامی است. نکته اصلی اینکه این مصالح و الزامات (imperatives) امروزه بیش از پیش و بطور چشمگیری در تناقض و تضاد آشتی ناپذیری با مصالح امنیت و الزامات فعالیت اقتصادی و منافع ملی قرار گرفته است.

شباهت دیگر میان ولایت و استعمار در این است که اهداف و منویات هر دو هر چه بیشتر با منافع نیروهای محلی (ایران) در تناقض قرار می‌گیرد که در ادامه بدان باز خواهیم گشت.

اما بیشترین شباهت میان ولایت و زیر مجموعه‌های آن و دیوانسالاری استعماری را در سرشت یغماگر و مکنده آن از منابع اقتصادی می‌توان باز شناخت.

"اقتصاد مقاومتی" در واقع اسم رمز حفظ ارکان اقتصادی و فعالیت های تجاری در دست سپاه و نهاد وابسته به نهاد ولایت است. امری که امروزه به یک بحران مبرم تبدیل شده و تمامی امید و فرصتی را که برجام برای تغییر مسیر ایران در سیاست داخلی و خارجی خود که لازمه جذب توجه و سرمایه گذاری بود را یکجا سوزانده است. کسانی که آگاهانه و بدون هیچ توجهی به نیاز عمومی کشور به راحتی و با گستاخی دست به سوزاندن همان مقدار کم فرصت بدست آمده می‌زنند خود در همان زمان طلبکار نیز می‌شوند! بن بست کنونی سیستم بانکی در اتصال خود به سیستم بانکی جهانی و انتقال مالی ربطی به موضوع تحریم های هسته‌ای نداشته بلکه توسط یک سازمان بین المللی نظارتی بر امور بانکی (FATF) از سال ۲۰۰۸ تا کنون اعمال شده و مربوط به عدم توانایی دولت ایران در نظارت و کنترل سیستم بانکی و موسسات مالی و تجاری در موارد پولشویی و نقل و انتقالات مربوط به تروریسم است. تحریم های آمریکا در موارد برنامه موشکی و کمک مالی نظامی به حزب الله در لبنان پیش از مذاکرات هسته‌ای بوده و امروز نیز ادامه دارد. سیستم بانکی جهانی خود و به جهت رای و نظر این سازمان بین المللی که ۳۷ کشور عضو دارد (منجمله روسیه و چین) در مورد عدم امکان کنترل دولت ایران بر سیستم بانکی (امری که نماینده بانک مرکزی ایران در IMF خود به آن اذعان نموده) است که از برقراری روابط آنچه معمولاً روابط ساده تجاری و بانکی است، ممانعت می‌کند. (۴)

اما این یغماگری با انحصار طلبی و مکنده‌گی extraction همه منابع ایران عجین شده است. سپاه اکنون بطور علنی و طلبکار در مقابل حتی سرمایه گذاری خارجی در صنعت و استخراج نفت که بودجه آن برای همین دولت جمهوری اسلامی نیز حیاتی است ایستاده است و علیرغم تمام باج هایی که این دولت تحت عنوان شروع پروژه متصل کردن دریای خزر به خلیج فارس، افزایش بودجه برنامه موشکی و به نقل از مسعود جزایری سخنگوی ارشد سپاه توافق با دولت برای گرفتن "۱۰ ابر پروژه"، به چیزی کمتر از همه چیز رضایت نمیدهد. آقای جعفری فرمانده سپاه در روز روشن بیان میکند که "دولت از بابت تحقق اقتصاد مقاومتی به مردم بدهکار است!" یعنی دولت به سپاه بدهکار است و تمامی قراردادها میبایست در اختیار آن قرار گیرد. فرماندهان سپاه از بیان اینکه تمامی قرارداد های اقتصادی و مهندسی یا از آن سپاه خواهد بود یا از آن هیچکس ایایی ندارند. (۵)

اما حیرت انگیزترین شباهت میان استعمار و ولایت در ارتباطی است که با نیروهای بومی (بخوان ایران و ایرانی) برقرار میکنند. استعمارگر مردم بومی را هرگز خودی نمی‌داند بلکه ابزاری می‌شناسد که باید در خدمت اهداف او قرار بگیرند، رویکرد ولایت با ایران نیز همین است. نهاد ولایت و کل این شاخه حکومتی در جمهوری اسلامی خود را در رسالتی مجزا و متفاوت از ایران و کشور

داری می‌فهمد و تعریف می‌کند. از ولی فقیه‌ی که خود را رهبر مسلمین جهان و ایران را بعنوان پایگاه انقلاب اسلامی، او معرفی کرده و دشمنی با اسرائیل خط قرمز و نهایی اوست تا سپاهی که در بحرانی ترین شرایط اقتصادی و تولیدی رسماً و علناً موضع اگر دیک برای من نجوشد... را گرفته و در حساسترین و خطیرترین شرایط امنیتی ایران و در زمانی که ارتشی ۳۵۰ هزار نفره به محوریت عربستان سعودی در حال تشکیل و عملیاتی شدن و زرادخانه ۹۰۰ میلیارد دلاری روبروی ایران قرار گرفته است برای تحمیل اراده سیاسی خود دست به موشک پرانی ها و گفتار تحریک آمیز می‌زند، و نمونه های بسیار بیشتری، همگی بیانگر آن است که نهاد و شاخه ولایت خود را در روابطی خودی-غیر خودی با کشور، ایرانیان و منابع انسانی و طبیعی آن قرار داده و در نتیجه در مناسباتی استعمار گونه و استعمار گرایانه با کشور قرار گرفته است.

سپاه از این هم فراتر رفته اکنون آن چنان خود را تافته جدا بافته ای از مابقی ایرانیان میدانند که نه تنها فاصله ای میان خود و آنها قائل است و نه تنها خود را به حق حاکمان آنها می‌پندارد بلکه حتی به کشته شدگان جنگ ایران و عراق نیز، که اکثریتی از آنان در زیر پرچم همین سازمان در جنگ شرکت کرده و جان خود را باختند نیز با نگاه تحقیر آمیز و از بالایی می‌نگرد. فرماندهان سپاه آقایان جزایری و قاسم سلیمانی کشته شدگان دو جنگ ایران و عراق و کشته شدگان در سوریه را با یکدیگر مقایسه کرده و چنین نظر میدهند که مقام و مرتبت شهدای جنگ ۸ ساله با عراق پایین تر از ارج و مقام شهدای جبهه سوریه می‌باشد چرا که شهدای جنگ با عراق بعضاً اوده به عراق ملی و جنگ برای دفاع از خاک بوده اند، در صورتی که شهدای سوریه همگی برای حفظ عتبات جنگیده اند!

بیشترین شباهت میان ولایت و زیر مجموعه‌های آن و دیوانسالاری استعماری را در سرشت یغماگر و مکنده آن از منابع اقتصادی می‌توان باز شناخت. اما این یغماگری با انحصار طلبی و مکنده‌گی همه منابع ایران عجین شده است. سپاه اکنون بطور علنی و طلبکار در مقابل حتی سرمایه گذاری خارجی در صنعت و استخراج نفت که بودجه آن برای همین دولت جمهوری اسلامی نیز حیاتی است ایستاده است.

سخن آخر و سامان ائتلاف ضد استعماری
 "برجام" پنجره‌ای را گشود تا کشور ایران بتواند صدمات بیشماری که بر پیکر اقتصاد و امنیت ملی آن وارد شده بود را ترمیم کند. در فرصتی کوتاه ایران می‌بایست مناسبات خود را در سطح بین‌المللی برای جلب سرمایه خارجی و امنیت مرزهایش سامان دهد. روشن بود که ادامه اوضاع اسفبار اقتصادی، و تهدیدهای منطقه‌ای، به بر آمدن دو سونامی خواهد انجامید که بی تردید به ساحل ایران میرسند. اما ابعاد تخریبی سونامی ها به درک درست از نهاد هایی بر می‌گردد که خود مولد و محرک سونامی ها می‌باشند.

نداشتن درک درست از ساختار حکومت که مهم ترین وجه آن کج خوانی از رفتار ولایت است می‌تواند لطامت بزرگی به ایران بزند. برای مثال کج خوانی از نقش رهبر در برجام و ندیدن این واقعیت که عقب نشینی ولایت در قبول

ظاهری برجام برای تغییر سنگر بوده و او در اولین فرصت خواهد کوشید تا تمام رشته‌ها بی‌بی که برجام بافته است را پنبه کند.

متأسفانه طی ۹ ماه گذشته حرکت و رفتارهای ولایت، همچون سخنرانی های دشمنانه در اسارت ملوان‌ها امریکایی، به آتش کشیدن سفارت عربستان، شمایل موشکی با شعار محو اسرائیل و عاقبت جلوگیری از سفر روحانی به اتریش، حلقه‌های زنجیری است که بخت رفع سریع تحریم‌ها و اطمینان شرکت‌های خارجی به سرمایه گذاری در ایران را بسیار کم کرده است و این تازه در شرایطی است که در حالت عدم نیز جلب اطمینان در محافل اقتصادی بسیار دشوار است.

تنها نکته مثبت این دوران شکست ذوب شدگان در ولایت در انتخابات اسفند بود که پنجره نوینی را در مقابل همه گشوده است و آن ائتلاف سازی بر علیه استعمار ولایت است. ضمن آن که باید دانست اینک ولایت شبیه استعمار پیردر موقعیت بسیار ضعیفی قرار گرفته است.

افزون بر این کار کرد سیاسی در جمهوری اسلامی نه به شیوه هیرارشی (سلسله مراتب هرمی) بلکه به گونه ای عمل میکند که Jay Ogilvy از آن بعنوان Heterarchy نام می‌برد. به این معنی که قدرت در مورد همه موارد لزوماً در یک کانون جمع نشده و همیشه فرماندهی واحدی شکل نمی‌گیرد. سرنوشت تصمیم به عملی خاص به موضوع، شرایط و نوع و سطح سیاست ورزی سیاست مداران در این مجموعه بستگی پیدا می‌کند. کانون های قدرت نسبت به همه تصمیمات قدرتمند نیستند و علیرغم تعارفات و حفظ آبروی همه بازیگران اصلی این صحنه، از جمله ولی فقیه؛ نیازمند ائتلاف سازی و کوشش و تلاش دائمی برای پیشبرد اهداف خود هستند. بقول Ogilvy که از مثال بازی رایج در غرب "کاغذ، سنگ، قیچی" برای توضیح و تعریف این ترتیب استفاده می‌کند (کاغذ بر سنگ و سنگ بر قیچی چیره می‌شود ولی قیچی نیز بر کاغذ چیره می‌گردد) در تصمیم سازی جمهوری اسلامی نیز کانون های مختلف حوزه های خود مختاری را یافته اند که در آن محدوده دارای استقلال عمل نسبی می‌باشند. از لحاظ حقوقی این درست است که در نهایت قانون اساسی برای نهاد ولایت اختیارات و اقتدار و اتوریته ی وسیع و نهایی را منظور کرده است ولی استفاده آنها در مواردی که طرفین مقابل بخصوص در حد ریاست جمهوری اراده مقاومت از خود نشان دهد می‌تواند به بحرانی غیر قابل قبول تبدیل گردد.

تا کنون بقای ایران و نماد آن دستگاه دولت فقط به کمک ملت میسر شده است. چه از طریق صندوق رای و چه از راه مبارزه خیابانی نظیر جنبش سبز ائتلافی پدید آمده است که هدفش باطل کردن سیاست های ولایت و ایستادگی در مقابل آن است. با چنین تشخیصی، درمانی جز سامان دادن ائتلافی ضد ولایت که سرمایه اش را از جنبش سبز گرفته است، متصور نیست.

- (۱) "Problems of Democratic Transition And Consolidation" Juan J. Linz & Alfred Stepan ۱۹۹۶
- (۲) <http://news.gooya.com/politics/>
- (۳) "Why Nations Fail The Origins of Power, Prosperity and Poverty" by Daron Acemoglu and James Robinson, A. ۲۰۱۲, Crown Publishing group
- (۴) <http://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/>
- (۵) <http://www.radiozameh.com/264155/>
- <http://www.radiozameh.com/92963/>

روحانی در انتظار دولت دوم

مرتضی کاظمیان



را به گردش اندازد؛ اقتصادی که واحدهای تولیدی آن با حدود ۲۵ درصد ظرفیت خود مشغول به کارند، و با رکودی بی‌سابقه در چالش، و حتی رهبر جمهوری اسلامی نیز از تعطیلی و توقف حدود ۶۰ درصد کارگاه‌ها و بنگاه‌هایش خبر می‌دهد.

آزادسازی پول‌های بلوکه‌شده ایران، متصل شدن به شبکه سوئیفت در مناسبات مالی جهانی و معاملات بین‌بانکی، عادی

شدن گشایش اعتبارات اسنادی برای معاملات تجاری، دسترسی به منابع پولی بازارهای بین‌المللی، صدور ضمانت‌نامه برای صدور کالاها به ایران و بالعکس توسط بانک‌های بین‌المللی و ایرانی، کاهش هزینه تولید بخاطر کاهش هزینه‌ی مواد اولیه، افزایش و بهبود پوشش بیمه برای کشتی‌ها، بازسازی ناوگان هوایی و افزایش امکان سرمایه‌گذاری خارجی، برخی از مولفه‌های مهمی هستند که بر امید و خوش‌بینی دولت و بخش مهمی از حامیان آن در حوزه‌ی اقتصاد و بهبود شرایط کنونی افزوده است.

اما مشکل اینجاست که تکان خوردن اقتصاد معطل و متوقف و راکد شده، و سرمایه‌گذاران و فعالان اقتصادی بی‌اعتماد به اوضاع سیاسی و ضربه خورده از بی‌ثباتی سیاسی، کارچندان آسان و سریعی نیست، و تنها به مدیریت عرصه‌ی اقتصاد محدود نمی‌شود.

فراز از آن، دولت روحانی با لشکر چند میلیونی بیکاران مواجه است؛ نرخ بیکاری مطابق گزارش مرکز آمار ایران حدود ۱۲ درصد و در گروه سنی ۲۰ تا ۲۴ سال، افزون بر ۲۶ درصد است. قابل پیش‌بینی است که ارقام واقعی، به‌مراتب بیش از گزارش‌های رسمی باشد. دولت اعتدال‌گرا همچنین با سپاهی از میلیون‌ها شهروند فقیر روبروست؛ فقرایی که مبتنی بر برآورد کارشناسان مستقل، شمار ایشان از سال ۱۳۸۲ تا

به چشم برهم زدنی نزدیک به سه سال از عمر دولت اعتدال گذشت. روحانی زمانی به فرجام خوش و مهم برجام رسید که نیمی از زمان ریاست وی بر قوه مجریه سپری شده بود. حالا او در شرایطی که می‌کوشد پیامدهای اقتصادی برجام به‌گونه‌ای روزافزون در معیشت و زندگی اجتماعی ایرانیان بازتاب یابد و ملموس شود، ناگزیر به تدبیر در مورد تداوم دولت خویش است.

روحانی «نجات اقتصاد کشور، احیای اخلاق در جامعه و تعامل سازنده با جهان» را وعده‌های اصلی خود توصیف کرده است.

از این زاویه او را می‌توان به اجمال، و متکی بر رفع تحریم‌ها، کامیابی در مهار تورم و گرانی و نیز بهبود شاخص رشد اقتصادی، و همچنین به‌خاطر افزایش و تعمیق مناسبات با غرب - به‌ویژه در حوزه انرژی هسته‌ای - کامیاب دانست.

توفیق‌های مهم و نه چندان اندک پیش‌گفته البته از چشم اکثریت جامعه پنهان نمانده؛ شاید رأی معنادار به فهرست حامیان دولت و اعتدال‌گرایان و اصلاح‌طلبان عبور کرده از «قتل عام نظارت استصوابی» را بتوان شاهد مهمی بر این ادعا دانست. اما آیا همین توفیق‌ها نیز ماندگار و فزاینده هستند؟

رشد و بهبود اقتصاد در سپاس‌جام؟

بر مبنای آنچه سخنگوی دولت گفته، روحانی و همکارانش موفق شده‌اند رشد اقتصادی منفی شده را در پایان سال ۱۳۹۴ به بالای صفر (حدود هفت دهم) برسانند. این، در کنار کاهش نرخ تورم، مویذ موفقیت قابل اعتنا برای دولت اعتدال‌گراست؛ به‌ویژه آنکه در دو سال پایانی دولت احمدی‌نژاد، نرخ تورم از ۲۰ و ۳۱ درصد نیز گذشت و در سال ۹۲ از ۲۴ درصد هم عبور کرد.

تقلیل نرخ تورم در پایان سال ۱۳۹۳ به حدود ۱۶ درصد و در پایان سال ۱۳۹۴ به حدود ۱۳ درصد نشان از روند اثباتی و امیدوارکننده است.

دولت روحانی متکی به افزایش صادرات و درآمدهای نفتی، و نیز مشتاق به سرمایه‌گذاری خارجی در پی رفع تحریم‌های هولناک، می‌کوشد چرخ‌های اقتصاد راکد

۱۳۹۲ دو برابر شده است.

این واقعیت را باید علاوه کرد بر یک ملاحظه‌ی مهم: برنامه‌های ناظر به رشد اقتصادی لزوماً به بهبود وضع معیشت لایه‌های اجتماعی نابرخوردار منجر نمی‌شود؛ ای‌بسا که تلاش برای رشد اقتصادی به افزایش هزینه‌های زندگی بیانجامد و بر شمار شهروندانی که به زیر خط فقر خواهند رفت، بیافزاید.

این چنین، اعتراض اقشار نابرخوردار و مزدبگیریانی که حقوق آنان پاسخگوی هزینه‌های اساسی زندگی‌شان نیست، و حتی شورش پابرنه‌ها و اعتراض خشن بیکاران و تهیدستان در حاشیه‌ی شهرهای بزرگ کشور، رخدادی غیرمترقبه و احتمالی یکسر محال نخواهد بود. رویدادی که می‌تواند در صورت وقوع بر مصائب دولت روحانی و پیچیدگی‌های اجتماعی - سیاسی ایران بیافزاید.

روحانی و اقتدارگرایی کانون مرکزی قدرت

روحانی برای بهبود اوضاع معیشتی و اقتصادی نمی‌تواند تنها بر حوزه‌ی اقتصاد تمرکز کند؛ چنان‌که صاحب‌نظران اقتصادی مستقل و ملی تأکید می‌کنند، خروج از وضع کنونی نیازمند عزم ملی و مشارکت همگانی پیوند خورده با ثبات و امنیت سیاسی و اعتماد و آشتی ملی است؛ مقوله‌هایی که به شکلی محسوس، در رویکردها و نگاه اقتدارگرایان حاکم در هسته اصلی قدرت، و به‌ویژه رأس هرم نظام سیاسی جایی ندارند.

چنان‌که دکتر محسن رنایی در نامه‌ی مهم و سرگشاده‌اش به شورای نگهبان تصریح کرده، اقتصاد ایران با سه سطح رکود در چالش است؛ رکودی برآمده از همزمانی رکود اقتصاد کلانی، رکود ساختاری و رکود نهادی.

از این منظر، اگر در «رکود اقتصاد کلانی» مشکل ناشی از وجود دشواری و تنگنا در متغیرهای اقتصاد کلان است، و در «رکود ساختاری» دست به گریبان با ناهماهنگی و عدم توازن ساختارهای اقتصادی (مانند فقدان تقاضای کافی برای مسکن تولیدشده)، در «رکود نهادی» مشکلات ریشه در عوامل غیراقتصادی دارد. چنان‌که به‌عنوان نمونه حداقل ۱۰۰ هزار میلیارد تومان سرمایه‌های ایرانیان در فرایندهای رسیدگی در نظام قضایی بلاتکلیف مانده است. و این مستقل از فساد و اختلاس و سوءاستفاده مالی فراگیر و ریشه‌داری است که صدها هزار شهروند را در گوشه و کنار کشور، دچار زیان کرده است (ضرر سرمایه‌گذاران و سهامداران پدید آمده و تبرک و موسسه مالی میزان، تنها چند نمونه است).

با چنین نقطه عزمی، خروج اقتصاد ایران از رکود نیازمند اجماع، عزم و اقدام کل نظام سیاسی است که بدون ثبات سیاسی و اقتدار برآمده از روندهای دموکراتیک و مشارکت اجتماعی - سیاسی موثر و فعال، و نیز بدون کاستن از شکاف ملت - حکومت و افزایش اعتماد عمومی در فضای باثبات و امن سیاسی ممکن نیست.

کانون مرکزی قدرت در جمهوری اسلامی اما پیام‌هایی یکسر متفاوت با مفروض و نگاه پیش‌گفته، صادر می‌کند. تداوم بازداشت خانگی رهبران جنبش سبز؛ ردصلاحیت گسترده‌ی «غیرخودی»ها در دو انتخابات اخیر مجلس و خبرگان - که حتی دامن سیدحسن خمینی را نیز گرفت؛ ابطال آرای مینو خالقی، منتخب مردم اصفهان توسط شورای نگهبان؛ سخنرانی نوروژی و انتقادهای تند رهبر جمهوری اسلامی در ابتدای سال؛ و اظهارنظرهای تند علیه دولت روحانی از برخی تریبون‌های رسمی (ازجمله نمازجمعه)، برخی شواهد مهم از بی‌اعتنایی هسته اصلی قدرت در جمهوری اسلامی به لوازم برون‌شد از رکود تاریخی و وضع ناگوار فراگیر است.

کاستی‌ها و ناپیگیری‌های خود دولت

دولت اعتدال هر قدر در عرصه دیپلماسی و سیاست خارجی پیگیر و جدی و موفق نشان داده، در حوزه سیاست داخلی، و آنچه که به توسعه سیاسی مربوط می‌شود، چنان‌که انتظار می‌رفت، موثر نشان نداده است. در فاصله‌ی محسوس با آنچه که در جریان تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲ توسط روحانی مطرح شد، و حتی بعدتر (در تمام ۳۳ ماه گذشته) در سخنرانی‌ها و کنفرانس‌های مطبوعاتی رییس جمهور ابراز شده، دولت اعتدال‌گرا در برابر تمامیت‌خواهان کم‌اثر رفتار کرده، و حتی در موارد غریبی، زیرمجموعه‌های قوه مجریه، اقتدارگرایانه و

خلاف وعده‌ها و شعارهای انتخاباتی روحانی رفتار کرده‌اند.

تمام مشکل دولت برای کامیابی و تحقق وعده‌هایش ناشی از ناهمسویی دیگر باندها و نهادهای موثر در ساختار سیاسی قدرت یا مقاومت و مانع‌تراشی آنان نیست؛ به‌عنوان نمونه می‌توان به چهار محور مورد زیر اشاره کرد:

۱- وزارت اطلاعات؛

مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی وزارت اطلاعات و تغییر رفتار این نهاد امنیتی از وعده‌های روحانی بود. این مهم اما متحقق نشده؛ چنان‌که وزارت اطلاعات همچنان به‌مثابه‌ی یکی از ابزارهای فشار مهم علیه کنشگران مدنی و فعالان سیاسی و مطبوعاتی ایفای نقش می‌کند. به‌عنوان یک گواه، دکتر محمدحسین رفیعی، فعال ملی - مذهبی و استاد دانشگاه که اینک در زندان اوین محبوس است، در نامه‌ای به روحانی از اعمال فشار وزارت اطلاعات برای پرونده‌سازی علیه خود و بازداشت‌اش می‌نویسد و تصریح می‌کند که تغییر محسوس در وزارت اطلاعات رخ نداده و این نهاد امنیتی همچنان و با ترفندهای شبه‌قانونی، به روال گذشته ادامه می‌دهد.

وزارت اطلاعات به تکرار و تاکید به فعالان سیاسی و کنشگران مدنی با تهدید، پیام فرستاده و تاکید کرده که «گمان نکنید با تغییر دولت، چیزی تغییر کرده است».

وزارت اطلاعات روحانی همچنین به‌مثابه‌ی یکی از بازوهای موثر در عدم‌تحقق وعده‌ی روحانی مبنی بر «تسهیل در بازگشت ایرانیان مهاجر» ایفای نقش کرده است.

۲- وزارت کار؛

روحانی بازگشایی انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران (یکی از بزرگترین نهادهای مدنی کشور) را وعده داده بود. این مهم نیز هنوز - و با مخالفت معنادار وزیر کار دولت اعتدال، و ناپیگیری و عدم‌جدیت معاونت مطبوعاتی وزیر ارشاد - همچنان متوقف مانده است. از مرداد ۱۳۸۸ تا انتخابات ۱۳۹۲ و تا بهار ۱۳۹۵، زمانی نه چندان کوتاه علیه انجمن صنفی روزنامه‌نگاران سپری شده است.

دبیر کمیته حقوقی انجمن صنفی روزنامه‌نگاران تصریح می‌کند: «علی‌ربیبی (وزیر کار) جواب مکاتبات را نمی‌دهد؛ وظایف قانونی‌اش را در این مورد کلاً به کنار گذاشته است».

انجمن صنفی روزنامه‌نگاران تنها نهاد مدنی نیست که از مزاحمت‌ها و ناهمسویی‌های وزیر کار و همکارانش متضرر شده؛ ربیبی در مقابله با سندیکا‌های مستقل کارگری و بی‌اعتنایی به خواسته‌های صنفی کارگران و عدم حمایت از اعتراض‌های مدنی و مطالبات صنفی آنان، نیز کم‌نگذاشته است.

۳- وزارت ارشاد؛

معاونت مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز به‌مثابه‌ی یکی از بازوهای ناهمسو با توسعه سیاسی

بخش دیگری از ناکامی‌ها و

عدم‌توفیق بیشتر دولت روحانی ناظر است به انتصاب مدیران ارشد کم‌توان یا ناهمسو یا فاقد تعهد و جدیت در تعقیب وعده‌های رییس جمهور؛ وزارت ورزش و جوانان روحانی، یا برخی استانداران، شاهد مهمی در این حوزه محسوب می‌شوند.

و فرهنگی، به‌ویژه در عرصه‌ی رسانه ایفای نقش می‌کند.

حسین انتظامی نه تنها برای بازگشایی انجمن صنفی روزنامه‌نگاران همدلی نشان نداده، بلکه کوشیده سازمانی شبه‌مدنی اما دولت‌ساخته برای روزنامه‌نگاران سامان دهد. او که در اقدامی تمامیت‌طلبانه با وجود نشستن بر صندلی معاونتی مهم در وزارت ارشاد، نامزد عضویت در هیأت نظارت بر مطبوعات شد، و بر این منصب نیز تکیه زد؛ چنان‌که مولفه‌ی موثر در سانسور و تهدید رسانه‌های مستقل و افزایش خودسانسوری ایفای نقش کرده است.

معاونت امور مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با دستورالعمل‌های کتبی و شفاهی چنین نقشی داشته است. چنان‌که مثلاً در جریان مذاکرات اتمی با ارسال دستورالعمل محرمانه، رسانه‌ها را وادار به سانسور و عدم‌ورود مستقل و ارزیابی بی‌طرفانه کرد.

در نمونه‌های دیگر، انتظامی - با سابقه‌ی «امنیتی» - از راه‌اندازی «سامانه‌ای» خبر داد که «مردم بتوانند آدرس دامنه سایت‌های خبری فاقد مجوز را به وزارت ارشاد برای اقدامات بعدی اطلاع دهند».

وزارت ارشاد در شاهدهی متفاوت - و مهم - نتوانسته از حق مطبوعات در انتشار اخبار و تصاویر سیدمحمد خاتمی پاسداری و حمایت کند؛ و همچنان تسلیم ارزیابی و تهدید دادستانی و دستگاه قضایی است.

۴- انتصاب‌های پرش‌برانگیز در قوه مجریه؛

بخش دیگری از ناکامی‌ها و عدم‌توفیق بیشتر دولت روحانی ناظر است به انتصاب مدیران ارشد کم‌توان یا ناهمسو یا فاقد تعهد و جدیت در تعقیب وعده‌های رییس جمهور؛ وزارت ورزش و جوانان روحانی، یا برخی استانداران، شاهد مهمی در این حوزه محسوب می‌شوند.

در سطحی دیگر، برگزیدن همکارانی که نقطه‌عزیمت‌های متفاوت و نگاه اقتصادی گاه متضادی با هم دارند، قابل اشاره است؛ چنان‌که اختلاف‌نظر علمی میان اسحاق جهانگیری، محمدباقر نوبخت، محمد نهبان‌دیان، علی طیب‌نیا، ولی‌الله سیف، محمدرضا نعمت‌زاده، صفدر حسینی، بیژن نامدار زنگنه، علی ربیبی و نیز مشاوران اقتصادی روحانی (همچون مسعود نیلی) در چگونگی مواجهه با مشکلات اقتصادی و برگزیدن راه‌حل‌ها، کم نیست.

به بیانی، دولت روحانی در کشاکش تفاوت بینش و روش چپ‌ها و نهادگرایان و لیبرال‌ها و نئولیبرال‌ها و نئوکلاسیک‌ها، در موضوعات گوناگون (از کنترل نقدینگی تا تعیین نرخ ارز و چگونگی مهار تورم و افزایش تولید و غلبه بر فقر و بیکاری)، دچار نوعی

خروج اقتصاد ایران از رکود نیازمند اجماع، عزم و اقدام کل نظام سیاسی است که بدون ثبات سیاسی و اقتدار برآمده از روندهای دموکراتیک و مشارکت اجتماعی - سیاسی موثر و فعال، و نیز بدون کاستن از شکاف ملت - حکومت و افزایش اعتماد عمومی در فضای باثبات و امن سیاسی ممکن نیست.



که دولت خویش را مستظهر خواهد کرد به مشارکت فعال و امیدوارانه و توأم با صبوری لایه‌های اجتماعی بهبودطلب و تغییرخواه.

در انتظار چهار سال دیگر

جز دو رییس جمهور اول نظام (که یکی برکنار و دیگری ترور شد)، دیگر روسای قوه مجریه در جمهوری اسلامی هر یک دو دوره زمام امور اجرایی کشور را در اختیار داشته‌اند. از این زاویه، و به علل گوناگون، بسیار بعید است که دولت روحانی نیز در پایان دور نخست، جای خود را به دولتی دیگر دهد.

با وجود این، به نظر می‌رسد رییس جمهور اعتدال‌گرا نیمه نخست سال ۱۳۹۵ را با نیم‌نگاهی به روند انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده و فرجام آن - در آبان‌ماه آتی - خواهد گذراند، و هم‌زمان تلاش برای بهبود اندک اوضاع اقتصادی با تکیه بر افزایش مناسبات با غرب و بهره‌گیری از شکستن تحریم‌ها؛ روحانی نیمه‌ی دوم سال را نیز به احتمال بسیار در کشاکش با مقدمات انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۶ سپری خواهد کرد و کوشش برای راضی نگه داشتن حامیان خود.

رفع حصر رهبران جنبش سبز می‌تواند پیروزی مهمی برای روحانی و افزایش همدلی جامعه مدنی با وی باشد و شود؛ اما دقیقاً از همین زاویه، و البته به علل دیگر، هسته اصلی قدرت در برابر تغییر وضع معنادار موسوی، کروبی و رهنورد مقاومت خواهد کرد. روحانی اصرار معناداری برای رفع حصر بروز نداده، و به‌نظر نمی‌رسد که در سال جاری نیز از انگیزه‌ی لازم برای تعقیب این موضوع (پایان دادن به بازداشت خانگی رهبران جنبش سبز) برخوردار باشد؛ به‌خصوص که تمایل ندارد زاویه‌ی نگاه خود را با رهبری نظام از آنچه هست بیشتر کند. اولویت برای رییس جمهور اعتدال‌گرا تعقیب سیاست‌های اقتصادی و تعمیق مناسبات با غرب است.

این همه، به معنای گره خوردن برنامه‌ها و وعده‌های روحانی با دولت دوم وی خواهد بود. حامیان و همدلان دولت اعتدال‌گرا - با نقطه عزیمت‌های مختلف - نیز ناگزیر از انتظار برای دور دوم ریاست جمهوری وی خواهند بود. به نظر می‌رسد خود روحانی نیز به دولت دوم‌اش امیدها بسته است؛ اگر «رخداد ویژه و غیرمترقبه‌ای» به‌وقوع نپیوندد.

اتلاف زمان و انرژی شده، و واجد همدستی و همسویی مطلوب به نظر نمی‌رسد.

در سطحی دیگر باید از برگزیدن چهره‌های امنیتی در دولت اعتدال یاد کرد، آنهایی که باور چندانی به توسعه سیاسی و لوازم آن ندارند. عبدالرضا رحمانی فضلی، یار علی لاریجانی در مقام وزیر کشور؛ مصطفی پورمحمدی، از متهمان و مجریان اصلی کشتار ۶۷ در مقام وزیر دادگستری؛ و حسام‌الدین آشنا، مشاور ارشد روحانی، که ریاست اداره اطلاعات قم را عهده‌دار بوده، از موارد مشهورند.

افزون بر اینها می‌توان به علیرضا رشیدیان، استاندار خراسان رضوی با پیشینه‌ی مدیرکلی اطلاعات استان خراسان و معاونت وزیر اطلاعات، و نیز محمّدصادق صالحی منش، استاندار قم با پیشینه‌ی قائم‌مقامی معاونت و ریاست ستاد انتخابات وزارت اطلاعات، اشاره کرد؛ مواردی از این دست کم نیستند.

روحانی و لابی با هسته اصلی قدرت

برای افزایش شانس کامیابی دولت در مهار تورم و افزایش رشد اقتصادی و کاستن از بیکاری و فقر، روحانی ناچار است که افزون بر تکیه بر اختیارات خود و پتانسیل و توانمندی قوه مجریه، نه تنها از مانع‌تراشی و ناهمسویی برخاسته از دیگر ارکان قدرت بکاهد بلکه امکانات آنها را تا حد امکان به یاری گیرد.

از قرارگاه خاتم‌الانبیاء سپاه پاسداران تا بنیاد تعاون ناجا، و از آستان قدس رضوی تا بنیاد مستضعفان، نهادهای معظم و موثر در اقتصاد ایران کم نیستند؛ چنان‌که نهادهای موثر در توسعه سیاسی و فرهنگی نیز اندک نیستند (از سازمان اطلاعات سپاه و بسیج و سپاه قدس گرفته تا سازمان تبلیغات اسلامی و تریبون‌های نمازجمعه، و صدا و سیما).

روحانی برای کاستن از مزاحمت‌ها و مانع‌تراشی‌ها، و برای افزایش همسویی و هم‌افزایی نیروها و نهادها، ناگزیر از لابی با بیت رهبری است؛ آن‌جایی که

چنان‌که دکتر محسن رنایی در

نامه‌ی مهم و سرگشاده‌اش به شورای نگهبان تصریح کرده، اقتصاد ایران با سه سطح رکود در چالش است؛ رکودی برآمده از همزمانی رکود اقتصاد کلانی، رکود ساختاری و رکود نهادی.

بی‌گمان، دیری است راه‌های بسیاری بدان ختم می‌شود.

رییس جمهور اعتدال‌گرا البته می‌تواند تا حدودی به رابطه‌ی دور و درازمدت خود با رهبر جمهوری اسلامی اتکا کند. روحانی حدود ربع قرن، منتصب آیت‌الله خامنه‌ای در مجمع تشخیص مصلحت نظام و نمایندگی رهبری در شورای عالی امنیت ملی بوده است؛ این، مناسباتی عمیق‌یافته فراهم آورده که قابل اعتناست.

هرچند رأس هرم نظام سیاسی در قریب به سه سال سپری شده از ریاست جمهوری روحانی، و به‌ویژه در چند ماه اخیر، بارها حساسیت‌ها و انتقادات و دل‌نگرانی‌ها و اختلاف نظرهای خود را با رییس

شعرا و برنامه‌های انتخاباتی روحانی از توسعه سیاسی و مفاهیم هم‌راستا خالی نبود. او حتی در برنامه‌های که به مجلس ارائه کرد، آورد: «بقا و قدرت ملی و حاکمیت ملی در سایه اجرای دقیق همه اصول قانون اساسی به‌ویژه فصل سوم که حقوق ملت را مشخص می‌کند، خواهد بود.» وی تأکید کرد که باید «آزادی‌های مشروع و مبتنی بر تساهل و مدارا تضمین شود.»

اگرچه رکود اقتصادی و بیکاری و فقر فزاینده و آسیب‌ها و مسائل اجتماعی مترتب بر آنها، توسعه سیاسی را در نگاه نخست بسیاری شهروندان به حاشیه رانده اما در علوم سیاسی، یک تبیین از توسعه‌ی سیاسی با آزمون کارایی کلی همه‌ی نظام و ظرفیت اداری حکومت و جامعه چونان یک کل همراه است؛ توسعه سیاسی همچنین با مفاهیم و تعابیری چون: الزامات سیاسی توسعه‌ی اقتصادی، توسعه‌ی اقتصادی - اداری، بسیج عمومی و مشارکت، استقرار دموکراسی، و تغییر و تحول منظم و باثبات، پیوند دارد.

آمارتایسن، اقتصاددان مشهور، توسعه را «فرآیند گسترش آزادی واقعی» می‌داند که مردم از آن سود می‌جویند. «به باور وی، توسعه زمانی متحقق می‌شود که عوامل اساسی ضدآزادی از بین برود؛ عواملی چون عدم‌تسامح یا دخالت بیش از حد دولت سرکوب‌گر.

از این منظر، اگر روحانی نتواند همپای بهبود وضع ناگوار اقتصادی و ارتقای وضع معیشتی اکثریت نابرخوردار و مزدبگیر و زیر فشار، و همگام با ارتقای مناسبات با غرب و کاستن فزاینده‌ی تحریم‌ها، عوامل ضدآزادی و موانع مشارکت واقعی شهروندان در روندهای سیاسی - اجتماعی را به حاشیه براند، چه بسا که از سویی در جامعه با ریزش بدنه‌ی اجتماعی حامی و تکوین امواج اعتراضی منفی روبرو شود، و از سوی دیگر در ساختار سیاسی قدرت، توان چانه‌زنی کمتری بیابد.

روحانی اگر بتواند از شکاف میان دولت و ملت بکاهد، و اگر بتواند گشایش سیاسی و امنیت بیشتری برای کنشگران و نهادهای جامعه مدنی فراهم آورد، بر احتمال کامیابی برنامه‌های خود خواهد افزود؛ چرا

دولت و چالش «سیاست» با «رسالت»

محمدجواد اکبرین



سر موضع بودن «دشمنان اسلام» که در گفتمان او همان دشمنان نظامند بر همه چیز سایه افکنده است؛ این حکم، کمتر از یکسال پیش از درگذشت آیت‌الله خمینی صادر شده؛ یعنی در سن ۸۶ سالگی که دغدغه‌ی مرگ و محکمه و محاکمه‌ی الهی، مؤمنان را بیش از هر زمان دیگری می‌ترساند. اما خدای آیت‌الله بیش از آنکه با «انسان» شناخته شود با نوعی از اسلام شناخته شده بود و

جمهوری اسلامی از همان آغاز با گفتمان متکی بر ادبیات دینی حرکت کرد و «سیاست»، جای خود را به «رسالت» داد و قرار شد «ولایت فقیه همان ولایت رسول‌الله» باشد و سیاست‌ورزی مسئولانه، تحت‌الشعاع رسالت‌پنداری مؤمنانه قرار گیرد تا به جای پرداخت هزینه‌ی «حکومت زمینی» همه چیز به «حکمت آسمانی» ارجاع و تأویل شود؛ ایده‌هایی چون صدور انقلاب، نجات مستضعفان جهان و محو اسرائیل تنها نمونه‌هایی از این احساس یا پندار رسالت‌اند.

برخی از مخالفان اما رهبران جمهوری اسلامی را به نفاق و فریب متهم کردند و مدعی شدند تمسک آنها به آخرت برای رسیدن به مطامع دنیاست؛ اما پیشینه و گفتمان آیت‌الله خمینی و جانشین او نشان می‌دهد که مدعای این دسته از مخالفان، دست کم دقیق نیست؛ زیرا زبان انسان در خدمت روان اوست و جهان را تحت تأثیر دریافت‌ها و ایده‌ها و تجربه‌های خود می‌فهمد و از آستین هر متنی هر دست و داستانی را می‌تواند بیرون بیاورد.

دنیا برای آیت‌الله خمینی مزرعه‌ی آخرت بود؛ او نمی‌کاشت تا کشته‌ی خویش را در همین زمین درو کند؛ عزت اسلام (در قرائت او) هدف حکومت اسلامی بود و «عزت انسان» تابعی از عزت اسلام بود و «مصلحت نظام» برای او با همین منظر صورت و معنا می‌یافت.

او در پیامی خطاب به مجمع تشخیص مصلحت نظام نوشت «حکومت، فلسفه‌ی عملی برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند... باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد». (۸ دی‌ماه ۱۳۶۷)

دستور او در اعدام‌های تابستان ۶۷ نیز دقیقاً از همین منظر قابل فهم است؛ او در متن آن حکم می‌نویسد: «سریعا دشمنان اسلام را نابود کنید؛ در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریع‌تر انجام گردد همان مورد نظر است». در چنین حکمی جایی برای سخن از «حقوق» متهمان حتی به معنای سنتی و شرعی آن (حق‌الناس) هم نیست، بلکه هراس از

چه باک اگر حتی در آستانه‌ی مرگ هم بانی اعدام انبوهی از «دشمنان اسلام» باشد.

تمایز «سیاست» از «رسالت»، در نسبت مستقیم آن با مقولات انسانی‌ست؛ به عبارت دیگر در این عرصه، نتیجه‌ی زمینی و محسوس رفتارها قابل ارزیابی‌ست و ترازوی انسان و منافع ملی می‌تواند وزن رفتارها و تصمیم‌ها را بسنجد و به جامعه پاسخگو باشد؛ می‌شود فقیه بود و محوریت «اسلام» را مراعات کرد اما همین اسلام را هم به انسان زمینی پاسخگو دانست. نمونه‌ی چنین رفتاری را در پاسخ انتقادی آیت‌الله منتظری به آیت‌الله خمینی می‌توان یافت:

«...فرزند مرا آنان به شهادت رساندند، اگر بنا بر انتقام‌جویی باشد من بیشتر باید دنبال کنم؛ ولی من مصلحت انقلاب و اسلام و کشور و حیثیت ولایت فقیه و حکومت اسلام را در نظر می‌گیرم، من قضاوت آیندگان و تاریخ را در نظر می‌گیرم... مجرد اعتقاد، فرد را داخل عنوان محارب و باغی نمی‌کند... این همه ما در فقه، بحث احتیاط در دماء (خون‌ها) و اموال کرده‌ایم همه غلط بود!» (۲۴ مردادماه ۱۳۶۷؛ خاطرات آیت‌الله منتظری)

آخرین پیام مفصل آیت‌الله خمینی در عمرش کمی بیش از سه ماه مانده به مرگش منتشر شد که نشانه‌های بیماری نیز بیشتر از همیشه در او آشکار شده بود. او

هر چه را که تا پیش از آن نگفته یا در پرده‌ی ابهام نهاده بود در آن پیام آشکار گفت؛ از تعرض و توهین به منتقدانش تا تعیین تکلیف برای ده‌سال پس از مرگش: «ترس من این است که تحلیلگران امروز، ده سال دیگر بر کرسی قضاوت بنشینند و بگویند که باید دید فتوای اسلامی و حکم اعدام سلمان رشدی مطابق اصول و قوانین دیپلماسی بوده است یا خیر؟... من به آنهایی که دستشان به رادیو، تلویزیون و مطبوعات می‌رسد و چه بسا حرف‌های دیگران را می‌زنند صریحاً اعلام می‌کنم تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرال‌ها بیفتد... اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود، گرچه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید و تأیید دوستان قبول نمودم...» (۳ اسفندماه ۱۳۶۷)

ریشه‌ی رفتارهایی از جنس آن حکم عام اعدام تا این مانیفست را در همان احساس یا پندار «تکمیل رسالت» پیش از مرگ باید جستجو کرد و اینکه باید تا قبل از مرگ به هر قیمتی حجت را بر مردم تمام کند. بنا بر آنچه گذشت شاید بتوان ادعا کرد که آیت‌الله خامنه‌ای تلاش کرده تا در این تجربه، وارث آیت‌الله

گویی ناگهان و در تهدید بیماری و در هراس از رقیبانی که سیاست رابه جای رسالت نشانده‌اند باید هر آنچه نکرده و نگفته را جبران و در قامت رهبر حزب رقیب انجام تکلیف کند. این می‌تواند بزرگترین چالش میان دولت کنونی با رهبر جمهوری اسلامی باشد و می‌تواند دشوارترین دوره را برای حسن روحانی و کابینه‌اش و نیز جریان مدافع سیاست‌ورزی رقم بزند.

منطقه به دولت روحانی امکان می‌دهد تا در نیمه‌ی دوم دولتش برای دامن‌زدن به گفتمان «آشتی در داخل و صلح با خارج» بیش از همیشه بکوشد و به جامعه‌ی ایران اعتماد کند و مشکلات را با آنها در میان بگذارد؛ سخن این نیست که شعاری رادیکال مطرح کند یا رویاروی رهبری قرار بگیرد (زیرا تبعات یک رویارویی مستقیم قابل درک است) اما دولتی که هم در انتخابات ۹۲ و هم در ۹۴ توانسته بر مردم تکیه کند چرا نتواند در فراگیر شدن همین گفتمان، روی مردم حساب کند؟ دولت می‌تواند بر این مطالبات تأکید و آنها را تکرار کند و در حاشیه‌ی آن، قدم‌های عملی نیز بردارد.

اگر اجزاء مختلف دولت، ساز ناکوک نوازند و آنها هم به همراه رئیس‌جمهور مطالبات ملی را تکرار کنند جامعه هم با جرأت بیشتری تکرار می‌کنند و فشار اجتماعی شکل می‌گیرد. شاید لازم باشد برای هماهنگی بیشتر برای تکرار مؤکد مطالبات، حتی ترکیب دولت نیز تعدیل شود؛ روحانی می‌تواند با استمداد از مجلس آینده و پیشنهاد جایگزینی برخی وزیران به نوعی «هماهنگی گفتمانی» برسد؛ نخست در کابینه‌اش و سپس در «آمیختگی» با مردم.

تحولات رسانه‌ای در جهان و شبکه‌های اجتماعی، شرایط را به گونه‌ای پیش برده که «فکر عمومی»، خود را به عنوان یک قدرت بلامناع بر حکومت‌ها تحمیل کرده است. دولت در نیمه‌ی دوم عمرش بیش از هر زمان دیگری به استمداد از این قدرت نیاز دارد و حتی به صراحت می‌توان گفت راهی جز شریک کردن مردم ندارد؛ شراکت در گفتمانی که آنها خود در اوج ناامیدی‌ها زنده و پُربارش کرده‌اند.

معجزه‌ی مشارکت مردم را باید جدی گرفت؛ نه تنها پیش از انتخابات، بلکه دقیقاً از فردای پس از آن.

تنها به این دلیل که اکثریت مجلس آتی را با خود دارد و برجام را نسبتاً موفق به انجام رسانده، بلکه به این علت که اجزاء مختلف جامعه‌ی ایران با گذشته‌ای چون دوران سید محمد خاتمی بسیار متفاوت است؛ تجارب این دو دهه عموماً و وقایع سال ۸۸ خصوصاً، هم بر نگاه مردم نسبت به حکومت به شدت تأثیر گذاشته، هم بر بخش‌هایی از نیروهای نظامی، هم بر اصولگرایان و هم بر حوزه‌های علمیه.

سیاستمداران اصولگرا گرفتار شکاف بصیرت-بی‌بصیرت شده‌اند و حوزه‌های علمیه چنان در حال برچیدن دامن خویشند که مورد عتاب آیت‌الله خامنه‌ای قرار گرفته‌اند که چرا دیگر انقلابی نیستند! (۲۵ اسفندماه ۹۴)، تردید بخش‌هایی از سپاه در «دشمن‌هراسی» رهبری نیز از جمله نگرانی‌های اوست و بی‌جهت نیست که هشدار می‌دهد «درجات مختلف، سلسله‌مراتب، کادرها باید در جریان تهدیدها قرار بگیرند تا همه بدانند که چه کار دارند می‌کنند و چه کار می‌خواهند بکنند. اگر سلسله‌مراتب سپاه ندانند که چه تهدیدهایی متوجه آن چیزی است که آنها پاسداری هستند، معلوم نیست بتوانند درست به وظیفه عمل کنند». (۲۵ شهریور ۹۴)

این تغییراتِ پدمانه و همزمانی‌اش با تحولات

خیمینی باشد و حتی اگر لازم شد پا را از مرزهای او نیز فراتر بگذارد؛ از جمله‌ی آخرین نشانه‌ها از این دست، سرمشقی‌ست که مدتی پیش از بستری شدن در بیمارستان ارائه داد: «من دیپلمات نیستم؛ من انقلابی‌ام!»؛ سخنرانی‌های سال ۹۴ و فروردین ۹۵ او را (که به تدریج تندتر و «سیاست‌ستیز» تر شده‌اند) نیز می‌توان در ذیل همین تحلیل فهمید.

گویی ناگهان و در تهدید بیماری و در هراس از رقیبانی که سیاست رابه جای رسالت نشانده‌اند باید هر آنچه نکرده و نگفته را جبران و در قامت رهبر حزب رقیب انجام تکلیف کند.

این می‌تواند بزرگترین چالش میان دولت کنونی با رهبر جمهوری اسلامی باشد و می‌تواند دشوارترین دوره را برای حسن روحانی و کابینه‌اش و نیز جریان مدافع سیاست‌ورزی رقم بزند.

ما دولت در نیمه‌ی دوم عمر خود و در چالش «سیاست با رسالت» چه می‌تواند بکند؟

به نظر می‌رسد علیرغم موانعی که از جانب بخشی از قدرت (مانند قوه قضائیه) و نیز جریان‌های فشار منسوب به رهبری (مانند بخش‌هایی از سپاه و بسیج و جبهه پایداری) سیاست‌ورزی دولت را تهدید می‌کند اما دولت حسن روحانی در موقعیتی برتر قرار دارد؛ نه



فرجام روحانی و آزمون نظریه بر آمدن ایران

علی اصغر رمضانپور



کتاب «برآمدن ایران: مقدمه ای بر مساله سیاست در جمهوری اسلامی ایران» در سال ۲۰۱۳ منتشر شد. اما نوشتن آن در سال ۲۰۱۲ یعنی پیش از انتخابات ریاست جمهوری در ایران و در اوج قدرت تندروها در ایران به پایان رسید. در این کتاب نام و نشانی از حسن روحانی، دیده نمی شود اما نظریه اصلی کتاب را می توان نوعی پیش بینی انتخاب حسن روحانی و تحولات پس از آن در ایران تلقی کرد.

نویسنده کتاب، باربارا آن ریفر فلانگان، استاد دانشگاه مرکزی واشنگتن در زمینه سیاست و مذهب است. پس زمینه مطالعاتی نویسنده که معطوف به مطالعه در باره حکومت های مذهبی و رابطه سیاست و مذهب است، سبب شده تا او در مطالعه سیاست در ایران، از تکرار کلیشه های رایج در متون آکادمیک و رسانه های امریکایی در باره ایران فراتر رود و به تحولات عمیق تر در سیاست ایران بنگرد. تحولاتی که بر اساس چارچوب نظری کتاب در همه نظام های حکومتی مبتنی بر مذهب در جهان معاصر کمابیش رخ می دهد.

نظریه برآمدن ایران، دو مرحله از تحولات پس از انقلاب در ایران را از یکدیگر جدا می کند. از دید نویسنده، تحولات سیاسی و فکری و اجتماعی در ایران و از جمله تغییر در تفکر دینی نخبگان سیاسی حاکم به تدریج سبب شده است تا حکومت ایران به تدریج از حکومتی که متکی بر اصول مذهبی محافظه کارانه است به سیستم حکومتی عمل گرا و دارای تکثر درونی تحول یابد.

از دید نویسنده، حساسیت زیاد آیت الله خمینی بر مساله انتخابات که ناشی از حساسیت او نسبت به فرمایشی بودن انتخابات در زمان حکومت پهلوی است سبب شد تا نهاد انتخابات، با وجود همه روندها و عوامل غیر دموکراتیک، نقش خود را در تحول قدرت در ایران حفظ کند. از این رو قدرت گرفتن نهادهای غیر دموکراتیک و تمرکز روزافزون قدرت در نهاد ولایت فقیه، نتوانست نهاد انتخابات را کاملاً بی

اثر کند. بر اساس این تحول، سیاست داخلی، مساله حقوق بشر و سیاست خارجی ایران همواره نسبت به افکار عمومی در داخل و افکار عمومی در سطح بین المللی حساس و منعطف بوده است. دومین عاملی که از دید نویسنده سهم مهمی در شکل گیری نظام سیاسی در جمهوری ایران داشته، عنصر تهدید است. ارزیابی رهبران

جمهوری اسلامی از نوع تهدید داخلی یا بین المللی که نظام با آن روبرو بوده در یک فرایند انطباق، به شکل گرفتن ساختارها و استراتژی های خاص در ایران منجر شده است. جستجو و بازسازی مداوم تهدید و اولویت داشتن همیشگی مقابله با تهدید تحت هر شرایطی، به افزایش قدرت انطباق و آمادگی درونی برای تغییر در حکومت ایران منجر شده است.

بر اساس مشاهده چنین روندی نویسنده نتیجه می گیرد که بعید است که حکومت ایران در کوتاه مدت به حکومتی تبدیل شود که از نظر معیارهای دموکراتیک قابل قبول باشد اما ادامه روند جاری می تواند به افزایش قدرت نهادهای متکی بر انتخابات در برابر نهادهای غیر دموکراتیکی مانند شورای نگهبان بیانجامد.

نویسنده بر اساس تحلیل خود از دورنمای تحول در ایران به طور مشخص به تصمیم گیران سیاست خارجی در امریکا پیشنهاد می کند که به گزینه کار نزدیک و صبورانه با ایران برای رسیدن به نوعی تفاهم ادامه دهند.

او همچنین معتقد است گزینه افزایش تهدید و تنش با ایران به تحولات مثبت (از دید جامعه جهانی) در ایران منجر نخواهد شد و حامیان سیاست های معتدل و روند های دموکراتیک را در ایران با مشکل

بیشتر مواجه خواهد کرد.

سخن گفتن از چنین دورنمایی در شرایط پس از انتخاب حسن روحانی به ریاست جمهوری ایران و حل تنش بین ایران و جهان بر سر برنامه اتمی و به ویژه پس از انتخابات مجلس شورای اسلامی و خبرنگاران رهبری در هفتم اسفند ۱۳۹۴ شاید چندان غیر منتظره نباشد. اما پیش بینی این دورنما در سال های پس از سرکوب جنبش سبز نشان دهنده اولویت دادن نویسنده به تحلیل خود از روندهای کلی و تحولات بنیادی به جای ارزیابی دورنمای تحولات بر اساس رخدادهای مقطعی است.

اگر این رهیافت درست باشد آنگاه می توان از این گمانه رقیب سخن گفت که رخدادهایی مانند انتخابات ریاست جمهوری در سال ۹۲ و مجلس و خبرنگاران رهبری در سال ۹۴ را می توان رخداد هایی مقطعی دانست که به مثابه تغییری در ماهیت مساله سیاست در ایران تلقی نمی شود.

بر اساس این گمانه، می توان شدت گرفتن انتقادهای علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی نسبت به دولت روحانی و توافق اتمی (به عنوان برگ برنده دولت روحانی) و اصرار سپاه پاسداران بر توسعه برنامه موشکی مناقشه برانگیز خود را نشانه هایی از روند کلی تری دانست که بر ایران حاکم است. روندی که همواره از طریق مقابله با تحولات دموکراتیک راه

را بر تحقق خواسته هایی بسته است که در انتخابات از سوی رای دهندگان ابراز می شود. می توان این دو گمانه رقیب را در یک بررسی نظری و آرسی کرد. اما هر یک از دو حالت را در نظر بگیریم به این نتیجه می رسیم که ارزیابی ما از آینده جمهوری اسلامی به میزان زیادی به ارزیابی فرجام دولت روحانی در پایان ۴ سال نخست ریاست جمهوری او بستگی دارد.

به تعبیر دیگر، میزان موفقیت دولت حسن روحانی و حفظ شرایط پیروزی در انتخابات پیش روی ریاست جمهوری، آزمونی برای ارزیابی نظریه برآمدن ایران است. این آزمون به همان میزان که آزمونی سیاسی است آزمونی اقتصادی نیز هست.

به نظر می رسد در سطح عملیاتی، توانایی دولت روحانی برای گشایش فضای سیاسی و آزادی های مشروع مردم تقریباً به مرزهای پایانی رسیده باشد. دولت نمی تواند چندان به تحقق خواسته هایی مانند آزادی زندانیان سیاسی و به ویژه رهبران جنبش سبز و یا برداشتن تبعیض هایی مانند ممنوعیت رسانه ای محمد خاتمی و دیگر چهره های سیاسی امیدوار باشد. همچنین انتظار نمی رود بتواند نقش موثرتری در برداشتن سایه سرکوب قوه قضاییه از سر رسانه ها، نهادهای مدنی، اقلیت های قومی و روشنفکران ایفا کند. اما این همه امکانات دولت نیست.

توانایی دولت در اجرای برنامه های اقتصادی، افزایش مشارکت نخبگان در امور اقتصادی و اجتماعی، افزودن بر شفافیت عملکرد دولت و حمایت از جریان اطلاع رسانی آزاد (حداقل در زمینه امور علمی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و اجرایی) امکاناتی است که همچنان در دست دولت است. دولت روحانی در پایان سال ۱۳۹۵ خورشیدی بیش از هر امری بر اساس دستاوردهای اقتصادی آن مورد قضاوت قرار خواهد گرفت. بدون مشاهده تغییرات اقتصادی موثر در معیشت مردم و شاخص هایی مانند میزان بیکاری و رشد اقتصادی، دولت روحانی نمی تواند به حمایت گسترده مردم در انتخابات سال آینده امیدوار باشد. فرصت برای واگذار کردن زمان تحقق وعده ها به آینده برای دولت روحانی به پایان رسیده است. این

دولت روحانی در پایان سال

۱۳۹۵ بیش از هر امری بر اساس دستاوردهای اقتصادی اش مورد قضاوت قرار خواهد گرفت. بدون مشاهده تغییرات اقتصادی موثر در معیشت مردم و شاخص هایی مانند میزان بیکاری و رشد اقتصادی، دولت روحانی نمی تواند به حمایت گسترده مردم در انتخابات سال آینده امیدوار باشد.

کاهش نسبی تورم و افزایش انضباط اداری و مالی فقط در چارچوب اقدام های اولیه قابل قبول است و بدون اجرای برنامه های بنیادی و موثر اقتصادی ناپایدار است.

دولت همچنین در زمینه برخی از عوامل مهم در توسعه پایدار کشور مانند مسایل محیط زیست، مقابله با مساله تغییرات آب و هوایی و کمبود استراتژیک ذخایر آبی کشور از سطح برخی اقدام های جزئی و مقید در چارچوب های موجود در کشور فراتر نرفته است.

همچنین دولت تاکنون از ارائه برنامه اقتصادی که هدف آن به جای رونق اقتصادی افزایش بهره مندی اقتصادی طبقات محروم باشد بازمانده است. یگانه اقدام دولت برای مقابله با افزایش شدید فقر در کشور توزیع محدود و اندکی بخشی از اقلام مصرفی در قالب یارانه های جنسی بوده است. بی توجهی دولت به این جنبه از برنامه های اقتصادی همان پاشنه آشلی است که در پایان دولت اصلاحات (که عملاً ادامه دهنده برنامه اقتصادی دوره ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی بود) به برآمدن جریان پوپولیستی انجامید. جریانی که محمود احمدی نژاد نماینده آن بود.

با وجود این، اولویت داشتن امر اقتصادی، به معنای خارج شدن برنامه سیاسی از فهرست اولویت های دولت روحانی نیست.

در سطح استراتژیک حسن روحانی با تکیه بر حمایت اکبر هاشمی رفسنجانی و اصلاح طلبان توانسته است گفتمان سیاسی در ایران را نه فقط نسبت به گفتمان سیاسی در دوران محمود احمدی نژاد بلکه حتی به نسبت گفتمان سیاسی حاکم بر دوران اصلاحات و دوران سازندگی تغییر دهد. منازعه سیاسی میان چهره های سیاسی رده اول حکومت از سطح لفاظی های رسمی، نظریه پردازی های عقیدتی و کلی گویی به سطح بیان شفاف و صریح اختلاف نظرها ارتقا یافته است. بزرگترین نمود این تحول تغییر موقعیت رهبر جمهوری اسلامی از بازیگری فراجناحی به بازیگری در سطح پایین تر و به عنوان سخنگوی جناح های منتقد دولت بوده است.

این امر بار دیگر مساله اهمیت نهاد رهبری در حل مشکلات کشور را برای مردم روشن تر ساخته است. حمایت گسترده مردم تهران از نمایندگان مورد حمایت میانه روها و اصلاح طلبان نشانه روشنی از توجه مردم به آینده رهبری جمهوری اسلامی در کشور و انتقاد آنان به شیوه رهبری آقای خامنه ای و حمایت او از نهادهای غیر انتخابی است.

در این فضای حسن روحانی شاید نخستین رئیس جمهوری باشد که با وجود دست بسته تر بودن از نظر میزان تسلط بر دستگاه های انتظامی و امنیتی و رسانه ای، به طور آشکار از موقعیت نهاد ریاست جمهوری در برابر نهادهای غیر انتخابی دفاع می کند و تقلیل موقعیت خود به تدارکاتچی را به رسمیت شناخته است.

نمونه دیگری از تغییر گفتمان سیاسی در دوران جدید را می توان در وارد شدن گفت و گو در باره سیاست خارجی به فضای گفت و گوی سیاسی داخلی مشاهده کرد.

سیاست خارجی در جمهوری اسلامی همواره به مثابه نقطه اشتراک همه جناح ها تلقی می شده است و مطرح شدن اختلاف نظرها از سطح مذاکرات درون دستگاه های اجرایی و امنیتی فراتر نمی رفت. اما حسن روحانی توانسته است با پیوند زدن مذاکرات

بر سر برنامه اتمی با ایران به سیاست های خارجی ایران در منطقه و قرار دادن آن در چارچوب یک نگاه کلی تر به ضرورت تغییر نگاه حکومت به فضای بین المللی، گفتمان حاکم بر سیاست داخلی ایران در باره سیاست خارجی را تغییر دهد. روحانی موفق شده است درخواست برای تغییر در نگاه حاکم بر سیاست خارجی را به یکی از مطالبات سیاست داخلی در ایران تبدیل کند.

موفقیت دولت در بازنگاه داشتن نسبی فضای ارتباطی و حمایت از فعالیت شبکه های اجتماعی که نتیجه ایستادگی دولت در برابر برنامه های قوه قضاییه در کمیته تعیین مصادیق مجرمانه در فضای مجازی است نشانه دیگری از توانایی دولت برای مقابله با سیاست های محدود کننده مورد نظر تندروهاست. موفقیت نسبی دولت در این زمینه تا حدی توانسته است ناتوانی دولت برای دفاع از روزنامه نگران و فعالان فرهنگی و هنری کشور در عرصه هایی مانند موسیقی را جبران کند و به بازتر شدن فضای فرهنگی کشور کمک کند.

وقتی از نهادهای انتخابی سخن می گوئیم منظور فقط ریاست جمهوری نیست. بدون بازسازی موقعیت مجلس در معادلات سیاسی ایران بر اساس تعریفی که در قانون اساسی آمده است، دولت روحانی نمی تواند به موفقیت دست یابد. از این منظر سال پیش رو را رو باید آزمونی برای اصلاح طلبانی دانست که توانسته اند موقعیت خود را در مجلس تحکیم کنند.

بر اساس چنین جمع بندی ای از کارنامه دولت روحانی در بیش از دو سال گذشته، می توان گفت نهاد انتخابات در ایران توانسته است در حد و اندازه کنترل بحران سیاست در ایران موثر باشد. یعنی توانسته است از رسیدن حکومت به بن بست های ناشی از سیاست گذاری های نادرست در هر مقطع جلوگیری کند و به تغییر فضا در کشور کمک کند. اما اگر نهادهای انتخابی به دلیل ادامه سیاست های سرکوبگرانه و محدودیت های موجود در کشور در عمل نتوانند بر فساد های ناشی از رانت های اقتصادی و سیاسی غلبه کنند و به حل بحران های واقعی

موفقیت دولت در بازنگاه داشتن

نسبی فضای ارتباطی و حمایت از فعالیت شبکه های اجتماعی که نتیجه ایستادگی دولت در برابر برنامه های قوه قضاییه در کمیته تعیین مصادیق مجرمانه در فضای مجازی است نشانه دیگری از توانایی دولت برای مقابله با سیاست های محدود کننده مورد نظر تندروهاست.

در اقتصاد و مدیریت منابع طبیعی و انسانی کمک کنند در عمل کارکرد مورد انتظار مردم را از دست خواهند داد. و به عنصری دست دوم در سیاست ایران تقلیل خواهند یافت. در چنین شرایطی معلوم نیست جمهوری اسلامی همچنان بتواند به طور منعطف و معقول در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی ایستادگی کند.

روحانی رودر روی ده فرمان اقتصاد مقاومتی

حسن شریعتمداری



« که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

موفقیت به سرانجام برساند. هر چند که هنوز موانعی برای عادی شدن روابط بانکی و مالی با ایران وجود دارد و عدم وجود چراغ سبز آمریکا مانع همکاری بانک‌های بزرگ اروپایی و جهانی با ایران است، ولی آزادسازی حساب‌های مسدود شده ایران نزد بانک‌های خارجی و وصل شدن سیستم‌های سوئیفت و تارگت، به هیچ وجه موفقیت‌های اندکی نیستند و در این مدت در کارنامه روحانی ثبت شده‌اند.

« هنوز بسیار زود است که دولت روحانی برنده این دوره از انتخابات مجلس شناخته شود. به گفته عارف؛ برای داشتن یک اکثریت تعیین کننده در مجلس شورا احتیاج به برنده شدن شصت درصدی در انتخابات میان‌دوره‌ای وجود دارد. ولی با این همه حداقل می‌توان گفت که مجلس دهم کارشکنی مجلس نهم را در مقابل دولت نخواهد داشت و اصول‌گرایان افراطی قدرت خود را در این مجلس از دست داده‌اند. اگر هم نگوییم که روحانی مبتکر ائتلافی بود که به مدد آن سرنوشت این انتخابات رقم خورد، لاقط در میدان عمل، او به عنوان رئیس قوه اجرایی، بهره‌ورترین شخصیت این ائتلاف از نتایج آن خواهد بود.

عمومی در غرب دست یابند. بحران خاورمیانه به علاوه وضعیت دشوار اقتصاد جهانی، کمک فراوانی به ایجاد چنین تصویر مبالغه‌آمیزی از فرصت سرمایه‌گذاری در ایران، در ذهن سرمایه‌گذاران غربی نموده است.

وجود امنیت نسبی و ثبات ظاهری در نظام سیاسی، در کنار برخورداری از طبقه جوان تحصیل کرده، به همراه تخصص‌های لازم و زیر ساخت‌های ضروری برای صنعت و خدمات، این مزیت نسبی را برای ایران به ارمغان آورده است.

اما این تصویر فریبنده که از دور دل می‌برد، چه بسا که از نزدیک زهره‌ها را آب کند. موانعی بنیادین و ساختاری بر سر راه گسترش تجارت و صنعت وجود دارد که امکان تحقق این رؤیای شیرین را بسیار دشوار و نزدیک به غیر ممکن می‌سازد.

علاوه بر آن کارنامه حقوق بشری این دولت نیز اسفناک است. نزدیک به هزار اعدام در سال پیش با سکوت روحانی و توجیه زشت وزیر خارجه اش به حساب اونیز نوشته شده است.

وجود افراد جنایتکاری چون پورمحمدی در دولت و ری شهری و در نجف آبادی در لیست خبرگان ائتلاف امید، نشان می‌دهد که روحانی برآمده از دستگاه جنایتکار امنیتی جمهوری اسلامی، دغدغه اش این گونه مسائل نیست و از جنایتهای گذشته نمیخواهد فاصله بگیرد و خود را جدا سازد.

در صحنه داخلی اقتصادی نیز، مهار تورم عنان گسیخته و تبدیل رشد منفی به رشد دو و نیم درصدی، شاید تنها دستاورد قابل ذکر اقتصادی دولت روحانی، در این دوران نسبتاً طولانی که از عمر دولت او می‌گذرد، می‌باشد.

البته روحانی در چند سخنرانی اخیر خود ادعای ایجاد یک میلیون شغل نموده است. این رقم با توجه به اینکه بازه زمانی آن تعیین نشده قابل ارزیابی نمیباشد. اما به نظر من دستاورد بسیار مهم او وزیر خارجه اش، که کمتر به آن اشاره می‌شود؛ خروج ایران از انزوای بین‌المللی و تحریم‌های کمرشکن اقتصادی و موفقیت در تغییر دید یکصد و هشتاد درجه‌ای قدرت‌های بین‌المللی، نسبت به ایران است.

این همان موفقیتی است که همسایگان ایران را از احتمال نزدیکی غرب و جمهوری اسلامی ایران به وحشت انداخته و روابط آن‌ها را با ایران تیره‌تر ساخته است.

امروز ایران نزد سرمایه‌گذاران بین‌المللی یک فرصت طلایی برای سرمایه‌گذاری تلقی می‌شود. معمولاً کشورهای جهان سوم باید سرمایه‌گذاری هنگفتی برای ایجاد چنین موفقیت ویژه‌ای، با تماس‌های دیپلماتیک فراوان و تبلیغات وسیع بنمایند تا به چنین جلب اعتماد

در صحنه بین‌المللی نیز، پس از انعقاد موفقیت‌آمیز برجام، اکنون صرف دعوت از نمایندگان ایران به نشست‌های بین‌المللی بحران سوریه، علی‌رغم مخالفت شدید سعودیها به شمول هم‌پیمانان این کشور، یک پیروزی برای دیپلماسی ایران به شمار می‌آید.

حتی اگر دامنه تصورات خود را تا بدان‌جا پیش برانیم که چون بسیاری از تحلیلگران، پیروزی روحانی را در انتخابات ریاست جمهوری، مطابق با خواست آقای خامنه‌ای بدانیم، بی‌شک او بهترین گزینه برای پیشبرد مذاکراتی بود که با موافقت خامنه‌ای از ماهها قبل از انتخابات ریاست جمهوری، به پادرمیانی سلطان قابوس، با آمریکا و غرب آغاز شده بود.

ضرورت حیاتی به نتیجه رسیدن این مذاکرات برای بقای نظام و عدم فروپاشی اجتماعی، بناچار تا به نتیجه رسیدن برجام، خامنه‌ای را پشتیبان روحانی قرارداد.

خروج از بحران به دو سلسله اقدامات پیگیر حیاتی نیاز داشت؛ توافق با پنج بعلاوه یک در مورد پرونده هسته‌ای و بازسازی ویرانی‌های اقتصادی، عمدتاً ناشی از تحریم‌های کمرشکن و سیاست‌های ویرانگر دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد.

روحانی در دو سال و هشت ماهی که از ریاست جمهوری او می‌گذرد، توانسته توافق بر جام با

را که لازمه رشد و بلوغ طبیعی و سپری شدن دوران کودکی هر انقلاب است و در مورد ایران به طور عجیبی نیز، با سیاست های او طولانی تر شده، نه یک باید تاریخی، بلکه آنچه که او آن را توطئه دشمنان خارجی و همدستی نفوذی های داخلی می نامد، به شمار می آورد.

کارشکنی های سپاه و قوه قضائیه نیز در همداستانی با نهاد رهبری، قصه خود را دارند و این روزها به قدری فراوان بوقوع می پیوندند که احتیاجی به تفصیل بیشتر به چشم نمی خورد.

سپاه دائماً با استفاده از حاشیه خاکستری برجام، در صدد تحریک و تشنج آفرینی برای افزودن به تحریم های پس از برجام از سوی آمریکا است. قوه قضائیه نیز با اعدام هایی که تعداد آن در سال گذشته عددی نزدیک به هزار می باشد، موقعیت بین المللی روحانی را با خطر بیشتر مواجه می نماید. هدف این دو علاوه بر تاثیرگذاری در مناسبات بین المللی در جهت تضعیف روحانی، پیام واضحی به مردم است که رای شما هیچ چیز را تغییر نخواهد داد که هیچ، اوضاع می تواند به اراده ما بدتر هم بشود. عبارات دیگر روحانی کاره ای نیست، بیهوده به او دل نبندید.

دولت روحانی، متأسفانه فعلاً ضعیف تر از آن است که عدم توافق خود را با این گروه بخصوص در مجامع بین المللی، بصراحت بیشتری اعلام نماید. برعکس وزیر خارجه او مجبوره توجهات ناشیست و توسل به آسمان و ریسمان در مجامع بین المللی به منظور همسو نشان دادن دولت، با این گروه هاست و این کار او، بیشتر به تضعیف موقعیت روحانی در صحنه بین المللی کمک می کند.

اکنون روحانی در مقابل این فشار روزافزون سر خم کرده تا موج بگذرد. اوهفته ای پس از سخنان رهبری در مشهد و در حمله مستقیم به او، لابد پس از مشورت با هاشمی در سفر به مشترک به جزیره کیش و ملاقات باهم، برای اجتناب از رودرروئی با رهبری و گروه های همسویش، راه رزمش را در پیش گرفته و در جلسه هیات دولت علناً و صریحاً

برعزم خود و دولت در عمل به رهنمودهای رهبری انقلاب در زمینه اقتصاد مقاومتی تأکید نموده است.

این کار هر چند در تنش زدائی بین او و خامنه ای می تواند گام مؤثری بحساب آید، ولی سطح توازن قدرت بین این دو و ضعف او در اجرای نمودن برنامه هایش را نیز کاملاً به نمایش می گذارد.

با این همه، اکنون بستری عینی ایده اعتدال تحقق نسبی یافته است. روحانی سخن از برجام داخلی یا برجام دو می گوید. البته بشرطی که پس از این فشارها جرات تکرار آن را دوباره داشته باشد.

تاکتیک او در مذاکرات برجام با پنج به علاوه یک، عمدتاً بر جدائی افکنی بین منافع اروپا و آمریکا استوار بود، که او گاهی نیز آن را به زبان نیز می آورد.

بچرخد و نرمش قهرمانانه بزعم او، نوعی توافق حداقلی با آمریکا برای خروج از حصر کم رشن اقتصادی بود. اجباری که او را به مذاکره کشاند، با انعقاد برجام و رفع حصر اقتصادی، دیگر برای او وجود ندارد و از نظر او این بازی به پایان خود رسیده است.

اما در سوی دیگر، رئیس جمهوری قرار دارد که شعار انتخاباتی اش اعتدال و سمبل آن کلید حل مشکلات گوناگون کشور بود. او با همین روش توانسته است از اعتماد مردم، هم در انتخابات ریاست جمهوری و هم در انتخابات مجلس شورا و نیز خبرگان برخوردار شود. او برجام را کاملاً در تضاد با تصور خامنه ای، سرآغاز مسیری جدید می داند.

البته این اعتماد عمومی متبلور در آراء مردم، متقابلاً متضمن افزایش یکباره سطح توقعات مردم از او نیز می باشد، که کار را بر او دشوارتر می نماید.

اینک نیز، اوملاً توانسته است که نخبگان برجسته ای از جناح موسوم به چپ و یا اصلاح طلب و جناح موسوم به راست و یا اصولگرایان عمل گرا را، به میانه ای که او خود را در آن تعریف می کند، بکشاند و بزرگ ترین ائتلاف انتخاباتی جمهوری اسلامی را به دستگیری و رفسنجانی شکل دهد. عبارت دیگر، با این کار، حد اقل منطقاً باید نقطه ثقل نیروهای سیاسی نظام، از افراطی گری به میانه روی نقل مکان نماید.

به احتمال زیاد، اگر چنین ائتلافی در عمل نیز به موفقیت های چندینی دست یابد، دیگر کمتر این گروه ها با نام اصلاح طلبان و یا اصولگرایان عمل گرا مشخص خواهند شد بلکه بیشتر در آینده، دو بال چپ و راست ائتلافی بزرگ بر مبنای محور اعتدال را تشکیل خواهند داد.

ایده اصلی ایجاد چنین محوری، اگر هم امروز هنوز کسی آنرا به زبان نیاورد، ختم دوران نابسامانی ها و قانون گریزی و ماجراجویی و خود سری بنام ادامه دوران انقلاب بوده و به منزله کوشش برای شروع دوران حکومت قانون است.

ایده مرکزی اتحاد برای اعتدال، تولد هر چند دیر هنگام دولت است. دولتی که دیگر کارگزار و بازوی اجرایی صرف ولی فقیه نیست و می خواهد به یک قوه مجریه مقتدر و قانون محور تبدیل شود.

بر مبنای چنین تصویری از آینده جمهوری اسلامی، روحانی خواستار یک نظام متعهد به ضوابط بین المللی و پذیرای نظم موجود در جهان است و می خواهد رئیس جمهور حکومتی قابل محاسبه و مسئول باشد و در صدد عادی سازی روابط با کشورهای غربی و سپس همسایگان خود است.

البته همه این اهداف چیز نیست که خامنه ای آن را حفظ پوست و خالی کردن محتوای انقلابی جمهوری اسلامی، به وسیله دشمنان و حتی اگر شده به دست یک عنصر روحانی می خواند.

او یا عالماً و عامداً و یا از روی جهل و تعصب، آنچه

اما در این بحث ترجیح می دهم به جنبه های دیگر کار او بپردازم. به این که چه مواعی در راه پیشبرد توسعه اقتصادی و عادی سازی روابط خارجی بر سر راه اوست. اکنون به رشماری این مواعی بپردازیم:

**در این ائتلاف انتخاباتی،
اصلاح طلبان ناگزیر به پذیرش تاکتیک
مطالبات حداقلی شدند و به شرایطی
تن دادند که پس از رفع این اجبار،
معلوم نیست همچنان قدرت اقناع بدنه
خود را به منظور عدم ارتقای سطح
مطالبات شان داشته باشند.**

جنگ فرسایشی قدرت

امروز دیگر به آسانی تقابل روزانه لفظی و اشاره و کنایه های روشن، با مرجع ضمیر مشخص، بین روحانی و خامنه ای برای عموم مردم قابل درک و پیگیری است. پیام نوروزی حسن روحانی بر قصد او به آغاز برجام ۲، یعنی گفتگو بین بلوک های قدرت نظام، بمنظور نیل به یک توافق و همدلی در راستای انجام اصلاحات عمدتاً اقتصادی اساسی و عادی سازی روابط با آمریکا و اروپا و احیانا با همسایگان قدرتمندی چون عربستان سعودی، تکیه داشت.

ساعتی بعد، آقای خامنه ای در سخنان مبسوط خود، در مشهد صراحتاً پاسخ او را داد و برجام ۲ و ۳ را نقشه آمریکائیه برای نفوذ در جمهوری اسلامی دانست و باین ترتیب روحانی و یارانش را تلویحاً ولی در حد تصریحی بی ابهام، به عامل نفوذی بودن آمریکا متهم نمود.

علاوه بر آن عناصری از روحانیت و سپاه نیز، با نام بردن صریح از روحانی و رفسنجانی، بدفعات آن ها را مستقیماً و بی هیچ تعارفی، به خیانت متهم می کنند. روحانی نیز بدون پرده پوشی چندانی، جواب آن ها را می دهد. هاشمی هم صریح تر از قبل صحبت می کند.

برای یک ناظر بیرونی با مشاهده چنین صحنه هایی تردیدی باقی نمی ماند که؛ امروز صف آراییی در بالاترین رده نظام، به دستاویز دو تعبیر کاملاً مختلف و در سرشت خود نا همساز با هم، از مفهوم و آینده جمهوری اسلامی بین رهبران نظام وجود دارد. بطوری که می توان گفت؛ امروز ما تعبیر واحدی تحت عنوان کلی جمهوری اسلامی نداریم.

در حقیقت امروزه در یک بستر با دو رویای ناهمگون مواجهیم و دو نظام سیاسی مختلف تحت عنوان جمهوری اسلامی به همزیستی فرسایشی سختی با هم ادامه می دهند. گویا دوران طلاق این زوج از اول مشکل دار و نامناسب، یعنی جمهوری و اسلامی از هم نزدیک شده و دعوای و بهانه گیریها وعدم اعتماد بهم با ادعای خیانت و بی وفایی شروع گردیده است.

رهبر جمهوری اسلامی، همچنان تکیه کلام اصلی اش؛ مبارزه با دشمن و استکبار است. او خود را انقلابی می خواند و دیگران را نفوذی نامیده و توصیه می کند که مجلس خبرگان نیز، برای تعیین رهبر آینده، هم انقلابی عمل کند و هم رهبری انقلابی انتخاب کند و به حوزه علمیه قم نیز توصیه مشابهی دارد.

به عبارت دیگر او می خواهد که در بهمان داشته سابق

**امروزه در یک بستر با دو رویای ناهمگون مواجهیم و دو نظام سیاسی مختلف
تحت عنوان جمهوری اسلامی به همزیستی فرسایشی سختی با هم ادامه می دهند.
گویا دوران طلاق این زوج از اول مشکل دار و نامناسب، یعنی جمهوری و اسلامی از
هم نزدیک شده و دعوای و بهانه گیریها وعدم اعتماد بهم با ادعای خیانت و بی وفایی
شروع گردیده است. اعتماد عمومی متبلور در آراء مردم، متقابلاً متضمن افزایش
یکباره سطح توقعات مردم از او نیز می باشد، که کار را بر او دشوارتر می نماید.**

فوق قانونی ولی فقیه و دیگر نیروهای فراقانون در کشور.

می‌دانیم که ولی فقیه طبق قانون اساسی اختیارات فراوانی دارد. این اختیارات در چند اصل از قانون اساسی شرح داده شده و محدود به حدود این اصول است. هر چیز معدودی نیز هرچند گسترده ولی در نهایت امر، محدود می‌باشد.

محدود نمودن ولی فقیه در دایره همین اختیارات وسیع، یعنی کاستن شدید از دامنه بی‌حد و سرشته بسیاری از امور از دست او خارج شده و در دست مسئولین قانونی این کارها قرار می‌گیرد.

از جمله در صورت اجرای کامل قوانین، او باید در معرض تحقیق و تفحص مجلس خبرگان رهبری قرار گیرد. آن‌ها باید علاوه بر تحقق در مورد اعمال گذشته او، دائماً وی را رصد کنند که آیا او به درستی به وظایف مندرج در قانون اساسی برای رهبری عمل می‌کند و یا از آن‌ها تجاوز می‌کند و قانون را زیرپا می‌نهد. حتی تصور چنین وضعیتی برای رهبری بی‌حساب و کتاب و همه‌کاره و خودکامه، یک فاجعه به شمار می‌آید.

اما از سوی دیگر، در غیاب چنین حکومت قانونی، کار به جایی رسیده که چرخ اجتماع و اقتصاد شدیداً لنگ است و دولت مقتدری که بتواند به وظایف خود عمل کند، در غیاب حکومت قانون نمیتواند متولد شود.

قوه قضاییه امروز خوددستگاه اشاعه فساد، بی قانونی، تبعیض و سرکوب

است و نمی‌تواند به نظام اجرای قانون و عدالت تبدیل شود. در نتیجه در بهمان پاشنه ۲۷ سال قبل خواهد چرخید و اوضاع بهتر نخواهد شد. دولت روحانی تاکنون نتوانسته به جز جسته و گریخته و در قالب جملات، در این زمینه ابتکاری از خود بروز دهد و همین اندازه از ابزار تمایل نیز، ولی فقیه و دیگر نیروهای هم‌سویش را به عکس‌العمل‌های شدیدی واداشته است.

بسیار بعید به نظر می‌رسد که روحانی واقعا بخواهد و یا اگر بخواهد بتواند در این زمینه کار تعیین کننده و قابل تحسینی انجام دهد.

بدون وجود حداقلی حکومت قانون، سامان یابی اجتماعی و همکاری بین‌المللی بخصوص در زمینه اقتصادی بسیار مشکل به نظر می‌رسد.

فساد فراگیر و خارج از کنترل

گستره فساد در جمهوری اسلامی نیز، همانند سایر نظام‌های اقتدارگرای نوین تنیده در سرشت این نظام است. به این معنی که در چنین نظام‌هایی، با قصد و آگاهی کامل، صاحبان قدرت تمامی منابع را به سوی خودی‌ها هدایت می‌کنند و همه چیز به آن‌ها تعلق می‌گیرد تا پایه‌های اجتماعی-اقتصادی دائمی و فعالی را برای حفظ نظام ایجاد کنند و این پایه‌های اقتصادی اجتماعی همیشه مقتدر باقی بمانند.

تبعیض به خصوص در زمینه اقتصاد، در چنین نظام‌هایی، امری نهادینه است و دستگاه‌های اجرایی به مرور با آن خو می‌گیرند و این کار تبدیل به رویه عادی اداری می‌شود. از مصاحبه‌های استخدای و وام‌های بانکی و تحصیلات عالی دانشگاهی و بورسهای

صورت کوشش مجدانه و موفقیت در چنین کوششی نیز، به این ائتلاف لرزان، چند سر دیگر هم افزوده خواهد شد و چه بسا که نقش خاتمی بخصوص در تماس با بدنه اجتماعی بسیار عمیق‌تر و پررنگ‌تر از نقش هاشمی و یا روحانی خواهد بود. این کار تبعات فراوانی را به دنبال خواهد داشت که شاید از دید روحانی به نفع آینده چنین ائتلافی، بخصوص در انتخابات آینده ریاست جمهوری نباشد.

علاوه بر این مشکل، هدف اصلی روحانی حل دو مسئله توسعه اقتصادی و عادی‌سازی روابط خارجی بوده است که در هر دو مورد با بسیاری از رهبری و بدنه اصلاح طلبان که بطور سنتی از چپ اسلامی برآمده اند، مشکل مضمونی و عقیدتی خواهد داشت و سیاستهای متمایل به لیبرالیسم اقتصادی روحانی، در این دو حوزه تصادفاً همان دو مسئله اصلی هستند که هم در مجلس شورای اسلامی در دوره جدید و هم در سطح رهبری جبهه ائتلاف اعتدال، روحانی احتیاج مبرم به بیشترین حمایت از این ائتلاف انتخاباتی خواهد داشت. اما احتمال پیدایش ائتلاف نیز، درست برسر این موارد در داخل این جبهه بسیار است.

اینک روحانی عملاً توانسته است نخبگان برجسته‌ای از جناح موسوم به اصلاح طلب و جناح موسوم به اصولگرایان عمل گرا را، به میانه‌ای که او خود را در آن تعریف می‌کند، بکشد و بزرگ‌ترین ائتلاف انتخاباتی جمهوری اسلامی را به دستگیری رفسنجانی شکل دهد. اگر چنین ائتلافی در عمل نیز به موفقیت‌های چندی دست یابد، دیگر کمتر این گروه‌ها با نام اصلاح طلبان و یا اصول‌گرایان عمل گرا مشخص خواهند شد بلکه بیشتر در آینده، دو بال چپ و راست ائتلافی بزرگ بر مبنای محور اعتدال را تشکیل خواهند داد.

عدم حاکمیت قانون

این روزها آقای خامنه‌ای، مرتباً بمناسبت‌های گوناگون بر انقلابی بودن و انقلابی ماندن خود تأکید می‌کند و از حوزه علمیه، مجلس خبرگان رهبری و دیگر بازدید کنندگانش می‌خواهد که همچنان انقلابی بمانند و انقلابی عمل کنند.

او از جایگاه رهبری نظام، اکنون به رهبری مخالفین اتمام دوران بلبشوی انقلابی و آغاز حکومت قانون خزیده و به آن بسنده کرده است.

البته برقراری یک حکومت قانون، الزاماً به معنای برقراری دموکراسی و حقوق بشر نیست. روحانی و یارانش نیز، حتی اگر قصد واقعی برقراری حکومت قانون را داشته باشند، بی‌شک نمی‌خواهند آن را به میدانهای فراتری چون رعایت کامل حقوق شهروندی و حقوق بشر توسعه دهند.

ولی تجربه نشان می‌دهد که در صورت برقراری حکومت قانون، دستگاه قضایی، نیروهای گوناگون مسلح و دیگر دستگاه‌های اجرایی تا حدودی مجبور به رعایت ضوابط و اصول قانونی می‌شوند. نیروهای موسوم به خود سر، که در حقیقت عامل اجرای سرکوب می‌باشند، به شدت تضعیف شده و از بین می‌روند. در حکومت قانون دیگر هیچ نیروی مسلح و غیرمسلحی، نمی‌تواند وسیله اجرا و غیرپاسخ‌گویی بی قانونی‌ها و سرکوب‌ها باشد و در موارد نقض حقوق شهروندی و حقوق بشر که به ناچار کمتر شده و تحت ضوابط قرار می‌گیرد نیز، در مغرض پیگیری و پاسخ‌گویی قرار می‌گیرد.

در یک کلام، حکومت قانون یعنی سلب اختیارات

البته آمریکایی‌ها اجازه چنین مانوری را به او و تیم مذاکره کننده اش ندادند. حتی اکنون نیز، مشکل اساسی روحانی در زمینه عادی‌سازی روابط بانکی با غرب، از جمله همین مسئله سیاست دوگانه ایجاد روابط اقتصادی با طرف اروپایی و پشت در نگهداشتن آمریکایی‌هاست، که برای آمریکایی‌ها به آسانی قابل پذیرش نیست.

او با چنین طرز تفکری، در بر جام داخلی نیز، که البته مدل آن دیگر، مذاکره بردور میزهای رسمی دیپلماتیک و به شکل علنی نخواهد بود، هدف اش، ایجاد اتحادی گسترده تر بر مبنای محور اعتدال و این بار با جذب بخش‌هایی از سپاه و روحانیت و نهاد رهبری و سایر بلوک‌های قدرت در جمهوری اسلامی است.

شرط موفقیت این گفتگوها اما، فراتر از مهارت مذاکره‌کننده، بخشی به هراس مشترک دیگر بازیگران قدرت از بی‌آیندگی راه انقلابی، به خصوص در فردای پس از خامنه‌ای و در صورت ادامه روش‌های گذشته است و بخشی نیز به موفقیت‌های احتمالی دیگر روحانی، به ویژه در زمینه اقتصادی مربوط خواهد شد.

عواملی مانند درز اطلاعات مربوط به وضعیت بیماری خامنه‌ای و در نتیجه شروع زود هنگام یارگیری‌های جدید و همچنین دگر گشت اوضاع در سوریه، بخصوص اگر با شکست سیاسی سپاه همراه شود و سپاه را در وضعیتی دشوار قرار دهد، به پیشبرد سیاست روحانی

در ایجاد شکاف در سپاه و نیروهای سرکوب و روحانیت و جذب بخش‌های مستعدتر آنها به سوی محور اعتدال کمک خواهد نمود.

اما در کنار این مذاکرات غیررسمی با عناصر مؤثر در بلوک‌های قدرت موجود، انسجام درونی جبهه اعتدال نیز، خود امری دشوار ولی در عین حال کاری بسیار مهم است.

سؤال کلیدی این است که آیا جبهه اعتدال می‌تواند از یک ائتلاف انتخاباتی به یک اتحاد محکم سیاسی فرا روید و آیا انجام چنین کاری ممکن است؟

در این ائتلاف انتخاباتی، اصلاح طلبان ناگزیر به پذیرش تاکتیک مطالبات حداقلی شدند و به شرایطی تن دادن که پس از رفع این اجبار، معلوم نیست همچنان قدرت اقناع بدنه خود را به منظور عدم ارتقای سطح مطالبات شان داشته باشند.

بدنه اصلاح طلبان، علاوه بر مطالبات اجتماعی همسو با جامعه مدنی، توجه ویژه‌ای به خاتمی و پس از آن به موسوی و خانم رهنورد و کروبی دارند. خاتمی امروز ممنوع‌التصویر و محروم از حضور در رسانه‌هاست و موسوی و رهنورد و کروبی همچنان در حصرند.

فشار بدنه اصلاح طلب، در جهت آزادی تصویر و گفتار خاتمی و نقش آفرینی بیشتر سیاسی او و آزادی موسوی و خانم رهنورد و کروبی از حصر هم اکنون نیز شدید است.

این فشار دائم، روحانی را با انتخاب دشواری مواجه می‌کند. در صورت عدم کوشش کافی او در این جهت، ائتلاف نه تنها عمقی پیدا نخواهد نمود، بلکه او دیر یا زود، با اختلافات درونی عمیقی روبرو خواهد شد. اما در

نگاه نظام اقتدارگرای جمهوری اسلامی به بانک، مؤسسه‌های برای اداره اموال خودی‌ها و دادن امتیازات به آنان است.

بانکها درزمره موسساتی هستند که فقط در یک اقتصاد سالم، معنای اصلی خود را می‌یابند. در چنین اقتصادی به آنان به مانند بنگاههای مستقل تجاری نگرسته می‌شود که وظایف مربوط به بانکداری را در حوزه قوانین موجود و در تبعیت از تصمیمات بانک مرکزی مستقل، انجام می‌دهند.

احتمالاً چنین رویکرد و نگاهی به بانکها در دولت روحانی وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد هنوز به صورت مکتوب و برنامه‌ای در نیامده و یا لاقلاً به دست ما نرسیده است.

بانکها معمولاً بیش از هشتاد و پنج میلیارد دلار مطالبات معوق دارند. تاریخ این مطالبات اغلب بسیار کهنه است. بعضی از این مطالبات، مثل طلبی که بانک ملی از مصطفی طبعی فرزند آیه‌الله متوفی واعظ طبعی دارد، عموماً به سال‌های نخستین انقلاب بازمی‌گردد. در نتیجه عنوان مطالبات سوخت شده ویا لاوصول برای بیشتر آنها مناسبتر است.

اما در پایان هر سال این ارقام مجدداً به ستون طلبهای ترازنامه بانکها منتقل می‌شوند، تا بیلان آنان را بطور مصنوعی و تقلبی مثبت نشان دهند. دولت‌ها کلاً، بانک مرکزی را قلق خود و ماشین چاپ اسکناس به شمار می‌آورند و برآن حکومت دارند.

بانک‌های عمده دولتی نیز مؤسساتی جزء ابواب جمعی آنها بوده و یکسره در اختیار سیاست‌های آنان می‌باشند.

بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی و بدهی دولت به بانک‌ها و بانک مرکزی، خود داستان لاینحل دیگریست. علاوه بر همه این مسائل، در حدود چهل درصد گردش مالی، در اختیار مؤسسات و صندوق‌های قرض الحسنه شبه بانکی بدون ضابطه و نظارت است که عمدتاً در اختیار نهادهای فاسد و مافیایی می‌باشند.

بدون شک، پایه‌ای ترین اصلاحات در نظام اقتصادی کشور، اصلاح سیستم پولی و نظام بانکی بشدت فاسد و ناکارآمد موجود است. متأسفانه از دولت روحانی، نه تنها تاکنون هیچ سند مکتوبی در این زمینه دیده نشده، بلکه در این دولت نیز همچنان چاپ بی‌رویه اسکناس هر چند نه به وسعت دوره‌های قبل، استقرار دائم از نظام بانکی و تعیین فرمایشی نرخ بهره توسط دولت و نه برحسب داده‌های اقتصادی بانک مرکزی و هدایت دیکته‌ای تسهیلات بانکی ادامه دارد.

بدون اصلاح اساسی سیاست پولی و مالی و نظام بانکی، اصلاحات دیگر اقتصادی چندان پایدار نخواهند بود.

ثمر رسیدن بگرام، همه حاکی از اهمیت و اولویت اصلاحات اساسی اقتصادی، به عنوان وظیفه اصلی روحانی در دوره ریاست جمهوری او تلقی گردیده است.

بسیار آسان می‌توان نشان داد که در مورد جمهوری اسلامی، اصلاحات اقتصادی چنان با نظام اجتماعی عجین شده است که عملاً تفکیک این دو حوزه از هم ممکن نیست. زیرا در راس نیروهای فشار و سرکوب که زندگانی مدنی را برای مردم مشکل نموده اند، همان برخورداران از رانت‌های اقتصادی و عاملین اصلی فساد فراگیر قرار دارند.

اصلاحات ساختاری اقتصادی، ناگزیر آن‌ها را تضعیف نموده و در نتیجه به طور خودکار زندگانی مدنی را برای مردم آسان‌تر خواهد نمود و در نهایت به تغییر تعادل قدرت در اجتماع بنفع جامعه مدنی منجر خواهد گردید.

فشار مداوم بین‌المللی نیز، در جهت فراهم شدن حداقلی بستر اقتصادی سالم و کارآ، برای امکان سرمایه‌گذاری و همکاری با ایران می‌باشد.

این سه عامل، یعنی عدم امکان امتداد رویه سابق، فشار اجتماعی وسیع و ادامه دار داخلی فشار بین‌المللی مداوم، هر سه در کنار هم، بستر مساعدی را در اختیار روحانی برای انجام اصلاحات اساسی اقتصادی قرار داده است تا اگر بخواهد و اراده لازم را داشته باشد، بتواند به درجاتی از اصلاحات اقتصادی پایه ای نایل آید. اما موانع بر سر راه نیز بسیار بلند و قابل توجه‌اند، به طوری که آینده این اصلاحات، به طور جدی در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. به این موانع می‌پردازیم :

موانع اساسی در بستر سازی اصلاحات مالی و اقتصادی

الف: نظام بانکی

تصمیمات بانک مرکزی در ایران همیشه عمدتاً، تصمیماتی سیاسی و برآمده از اراده دولت هاست و اراده مستقلی برای اخذ تصمیمات اقتصادی در این موسسه مهم وجود ندارد.

همین واقعیت که مدیرعامل قبلی بانک مرکزی، از متهمین اصلی پرونده بابک زنجانی است، عمق فاجعه را نشان می‌دهد و ما را از دادن شرح و بسط بیشتر در این مورد مستغنی می‌نماید.

بانک‌های بزرگ نیز در ایران بطور سنتی، عموماً کاملاً دولتی هستند. بانکهای کوچک تر هم خصولتی و یا در مالکیت وابستگان فاسد نظام می‌باشند و به صورت ابزار پوششی برای عملیات غیرقانونی و فسادپوشی و یا پول‌شویی از آنان استفاده می‌شود. بانک‌ها عموماً، اگر بند نافشان از تزریق مستمر و مستقیم و غیر مستقیم پول نفت، توسط بانک مرکزی

تحصیلی در دانشگاه‌های جهان و مالکیت زمینهای مرغوب و باارزش، همه طوری تنظیم شده‌اند، که چیز زیادی نصیب آنان که برچسب غیرخودی دارند، نشود. در این بستر همیشه جاری تبعیض، در طول زمان، مافیا های قدرتمند و دارای ساختار تنومند مالی و اقتصادی رشد می‌کنند و به صورت ساختارهای بسته و در خود، نیمه علنی و نیمه مخفی، در رقابتی نفس‌گیر با هم عمل می‌کنند، که کنترل آنان دیگر برای هیچ کس ممکن نیست.

این روزها، افشا فسادها، عمدتاً ناشی از جنگ قدرت بین مافیاهای خودی اقتصادی است. در جمهوری اسلامی، نهاد رهبری با بیش از نود میلیارد دلار ثروت و بیش از سه هزار پانصد کارمند، در کنار موقوفات قدرتمندی چون آستان قدس و مؤسسات بزرگی چون بنیاد مستضعفان و تعاونی سپاه و نیروهای مسلح و پول بادآورده صندوق بازنشستگی در دست وزرای کار و تأمین اجتماعی و همه اینها در کنار هزاران شخص ذی نفوذ و آقا زاده های ریز و درشت، حداقل بیش از هفتاد درصد اقتصاد مملکت را در کنترل خود دارند.

در جمهوری اسلامی اکنون قاعده برفساد است و کار معمولی سالم استثنایی شگفت‌انگیز بر این قاعده است، که ما بندرت شاهد آن می‌باشیم. در این نظام غرق در فساد، هیچ کاری در جهت سالم و صحیح آن پیش نمی‌رود.

تغییر اساسی چنین وضعیتی، علاوه بر زمان بری و اشکالات عملی فراوان، از جمله با این واقعیت روبروست که ائتلاف اعتدال با وجود اشخاصی چون هاشمی و ری شهری و دیگران خود بشدت آلوده به فساد است.

علاوه بر آن، یک نکته کلیدی نیز بالاتر از همه این واقعیات وجود دارد و آن این است که به دلایل گفته شده، تغییر چنین وضعیتی به معنای تغییر پایه اجتماعی این نظام اقتدارگرا است. یعنی با این کار، پایه های اصلی اجتماعی نظام از خودی‌های مافیایی فاسد، به صاحبان لیاقت و کاردانی و کارآفرینان گمنام ولی لایق بخش خصوصی منتقل می‌شود و شرکت‌های خصولتی (خصوصی - دولتی) دوزیستی، باید ورشکسته و منحل شوند.

چنین تغییراتی، بدون فشار لازم اجتماعی، غالباً خارج از دامنه پذیرش یک نظام اقتدارگرا، حتی در پیشروترین بخش‌های آن است.

متأسفانه نسبت به حضور اجتماعی مردم و جامعه مدنی، بویژه با توجه به تجارب سال ۸۸، این بخش از نظام نیز، هراس ویا حد اقل تردید دارد. اما بدون مبارزه پی گیر با چنین فسادی نیز، پیشبرد این سیاست اقتصادی و یا حتی هیچ اصلاح اساسی قابل دوام دیگری، ممکن نیست.

امتناع اقتدارگرایان ورهبری، از پذیرش اصلاحات ساختاری اقتصادی

انگیزه اصلی دولت روحانی برای اصلاحات ساختاری اقتصادی، عمدتاً عدم امکان ادامه وضع موجود است. امروزه دیگر اصلاحات اقتصادی یک امر سلیقه‌ای نیست و یک باید جدی به شمار می‌آید.

خرابی اوضاع در همه زمینه‌ها و از جمله زمینه اقتصادی، در دوره حکومت احمدی نژاد به جایی رسید که تأثیر تحریم‌های اقتصادی بر علیه ایران به حد خرد کننده‌ای ارتقا یافت. حدی که دیگر قابل ادامه نبود.

در چنین موقعیتی، پیام انتخاباتی مردم در رای به روحانی و همکاری محدود خامنه‌ای با دولت او تا به

خامنه ای عالماً و عامداً و یا از روی جهل و تعصب، آنچه را که لازمه رشد و بلوغ طبیعی و سپری شدن دوران کودکی هر انقلاب است و در مورد ایران به طور عجیبی نیز، با سیاست های او طولانی تر شده، نه یک باید تاریخی، بلکه آنچه که او آن را توطئه دشمنان خارجی و همدستی نفوذی‌های داخلی می‌نامد، به شمار می‌آورد.

ب: مشکل بیکاری

تنها از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی، سالانه خیل عظیمی متقاضی شغل جدید روانه بازار کار می‌شود. ما حتی اگر به ارقام دولتی اعتماد کنیم، سالانه باید بیش از یک میلیون و دویست هزار شغل جدید ایجاد شود تا بیکاری در سطح فعلی خود باقی بماند.

به آنها، بریده شود زیانده بوده و ورشکسته می‌باشند. علت زیان دهی آنها نیز علاوه بر سوء مدیریت و فساد گسترده، به این واقعیت باز می‌گردد که نرخ بهره و تسهیلات دیکته‌ای دولتی، همواره از نرخ تورم حقیقی پائین تر می‌باشند و در نتیجه بانکها دائماً ضرر می‌دهند.

آمارهای دولتی رقم رسمی بیکاری را دو و نیم میلیون نفر و با حدوداً ۱۲ درصد جمعیت شاغل کشور اعلام می نماید. این در حالیست که تنها هشت ساعت اشتغال در هفته کفایت تا شخص شاغل به حساب آید.

با وجود این دست کاری اساسی در پایه محاسبه، آمار فوق هنوز هم به شدت مورد تردید کارشناسان غیرحکومتی می باشد.

حتی با وجود قبول آمار فوق، دولت باید سالانه زمینه بوجود آمدن بیش از بیست هزار واحد خدماتی و تولیدی جدید، با متوسط ۶۰ فرصت شغلی در هر واحد فراهم نماید تا بتواند با ایجاد یک میلیون و دویست هزار شغل در سال رقم بیکاران را همچنان ثابت نگه دارد.

در واحدهای خدماتی و تولیدی موجود در صورت روزآمد کردن تکنولوژی و ماشین آلات و بهینه سازی مدیریت و روشهای تولید، تنها این سرمایه گذاری به اشتغال بیشتر در این واحدها منجر نخواهد شد، بلکه در کوتاه مدت باعث ایجاد بیکاری بیشتر در آنها در با افزایش بهره وری و حذف نیروی کار زائد انسانی نیز خواهد شد.

آقای روحانی در سخنرانیهای اخیر خود مدعی به وجود آوردن یک میلیون شغل جدید گردیده است. از آنجا که او بازه زمانی این کار را ذکر نکرده، قضاوت در این باره ممکن نیست ولی اگر این بازه زمانی شامل همه دوران ۳۲ ماهه دولت او باشد، این رقم دستاورد چندان درخشانی نمی باشد.

روش معمولی دولت‌ها، برای مبارزه با بیکاری و رکود همزمان، سرمایه گذاری دولتی در زیرساخت‌های اقتصادی مانند جاده‌ها، ریل‌ها، فرودگاه‌ها، بندر، سیستم آبیاری و ایجاد قطب‌های صنعتی و کشاورزی و سرمایه گذاری در توریسم و حفظ محیط زیست است.

در عصر مدرن، بهبود خطوط مواصلاتی و اینترنت نیز به این سرمایه گذاری‌ها اضافه شده است.

این نوع سرمایه گذاری معمولاً اشتغالزایی زودبازده ایجاد نموده و همراه با تأثیر سریع در بهبود وضعیت اقتصادی می باشد. تجربه پس از جنگ جهانی دوم، در اروپا موفقیت چنین روشی را به محک امتحان عملی آزموده است.

اما وزیر صنایع و بازرگانی روحانی، در سند مکتوب تفصیلی توسعه اقتصادی این دولت، ذکری از این نوع سرمایه گذاری به میان نمی آورد و برعکس اولویت صنایع خودروسازی، فولاد، نساجی و پتروشیمی و گاز و سپس رشته‌هایی مانند گردشگری را برای ایجاد اشتغال برجسته می کند. استناد او و تیم اقتصادی اش، به سابقه این رشته از صنایع در اشتغالزایی کلان و سودآوری و برگرداندن ارز به مملکت در دوره های پیشین است.

همه می دانیم که یکی از دلایل موفقیت این رشته‌های صنعتی، انحصار آن‌ها در بازار و حمایت ممتد دولتی از آنان بوده است. در غیاب رقیب، این امر

باعث اتکا دائم آنان به منابع مالی دولتی و عدم کارایی و عقب ماندگی تکنولوژیکی آنان گردیده است.

اگر دولت همچنان به حمایت بی دریغ از این صنایع ادامه دهد که دیگر سخن از اصلاحات اقتصادی، سخن گزافی است و اگر به تدریج خود را کنار بکشد، این صنایع معلوم نیست که بتوانند همچنان سودآور، ارزآور و منبع ایجاد اشتغال کلان باقی بمانند.

شرط هرگونه سرمایه گذاری خارجی نیز، برای مشارکت در این صنایع، انجام اصلاحات اساسی در نظام دادگستری و حکومت قانون، شرایط تولید و روش تعامل عمومی ایران با غرب و بخصوص آمریکا است.

اولین شرط جذب شریک خارجی به این رشته از صنایع، تجدید نظر در روش‌های تولید و سودآور و رقابتی کردن صنعت از طریق به روز کردن تکنولوژی و بهینه سازی نیروی کار می باشد که در کوتاه مدت با سیاست اشتغالزایی کلان در تضاد بوده و منجر به بیکاری بیشتری نیز در این رشته از صنایع خواهد شد. علاوه بر آن، در صنایع فولاد و پتروشیمی نیز، که انرژی ارزان حمایتی، رمز صادراتی بودن محصول آن بوده است، با پایین افتادن قیمت نفت، مزیت نسبی این صنایع تا حدود زیادی از دست رفته است و این واقعیت علاوه بر آن است که صنایع فولاد در کل جهان اکنون در بحران به سر می برند.

این که چرا دولت بجای سرمایه گذاری در زیر ساخت‌های کشور، در صدد اجرای چنین روش غیرمعمولی است، شاید به این حقیقت بازمی گردد که عاملین بزرگ و پیمانکاران عمده در کار زیرساخت‌ها، عموماً شرکت‌های متعلق به سپاه می باشند که دولت هیچ میلی به دادن سرمایه و ایجاد امکانات جدید برای آنان ندارد و این کار را شدیداً در جهت عکس هرگونه اصلاحات برآورد می نماید.

این است که بجای کوشش در خارج کردن کار از انحصار آنان، ترجیح داده تا این روش معمول را برای ایجاد اشتغال فراموش کند و راه دیگری راه، که امکان موفقیت در آن بمراتب کمتر است، در پیش گیرد.

اما در صنایع یاد شده، در بهترین حالت نیز، توان ایجاد بیش از دویست و پنجاه تا سیصد هزار شغل در سال وجود ندارد و این رقم بسیار زیر یک میلیون و دویست هزار فرصت شغلی مورد احتیاج می باشد.

ج: سرمایه گذاری، کارآفرینی و تولید

آن‌ها حتماً تا پایان داستان را اندیشیده و تصمیم خود را گرفته اند؛ زیرا این بار اول پس از انقلاب اسلامی است که بخش خصوصی واقعی، محور توجه دولت قرار گرفته و ترویج این گفتمان یعنی انتقال قدرت اقتصادی از خودی‌های فاسد و مافیای قدرتمند حکومتی، به طبقه متوسط و احیاناً افراد اندک غیروابسته از طبقات بالای اجتماعی، علناً مورد توجه قرار می گیرد.

علاوه بر تغییرات کیفی عمیق و مطلوبی که این کار در ماهیت نظام اقتدارگرای جمهوری اسلامی ببار خواهد آورد و علاوه بر سالم سازی محیط اقتصادی، مبارزه با فساد و ضابطه‌مند کردن و رقابتی و سودآور

در جمهوری اسلامی، اصلاحات اقتصادی چنان با نظام اجتماعی عجین شده است که عملاً تفکیک این دو حوزه از هم ممکن نیست. زیرا در راس نیروهای فشار و سرکوب که زندگانی مدنی را برای مردم مشکل نموده اند، همان برخورداران از رانت‌های اقتصادی و عاملین اصلی فساد فراگیر قرار دارند.

نمودن آن، با انجام این کار دولت نیز در آینده برای اولین بار متکی به یک طبقه تعریف شده اقتصادی، یعنی طبقه متوسط خواهد بود و استقلال خود را بتدریج به دست خواهد آورد.

این کار پایان شعار حکومت مستضعفان و مستلزم تغییر عمیق پایه های اجتماعی حکومت است.

با وجود همه مزایایی که باید حتی در حد ایجاد گفتمان و شهادت ایستادگی در این مقوله، برای تیم اقتصادی روحانی قائل شویم، ولی روحانی احتمالاً، علاوه بر مخالفت بدنه رانت خوار حکومت، با مخالفت بخشهای وسیعی از طیف به اصطلاح روشنفکری در اجتماع و حتی در بین نیروهای محور ائتلافی خود نیز، در پیشبرد و عملی کردن این گفتمان، روبرو خواهد بود.

کارگزاران سازندگی، با این سیاست مشکل بنیادینی ندارند، هرچند نوعی انحصار پدرخوانده ماب، همیشه مد نظر آن‌ها بوده است. ولی اصلاح طلبان برآمده از چپ اسلامی، با این مقوله حد اقل تا کنون، مشکلی جدی و بنیادی داشتند و شاید پس از سپری شدن ماه عسل انتخاباتی، این مقوله از اولین موضوعات مورد اختلافی باشد که خود را بروز خواهد داد.

علاوه بر آن آقای خامنه‌ای از قبل با اعلام سند چشم انداز اقتصاد مقاومتی در برنامه ۲۴ ماده‌ای مختلط و مبهم و ده فرمان اخیر خود در پیام نوروزیواصرار بی سابقه‌ای که اکنون بر اجرایی نمودن بی چون و چرای آن دارد، عملاً دست روحانی را در پوست گردو گذاشته است.

دولت روحانی نه به قدری قوی است که صراحتاً در مقابل این جایگزین اقتدار محور اقتصادی، یعنی اقتصاد مقاومتی، که عمیقاً در جهت عکس یک اقتصاد آزاد، پویا و کارآمد تنظیم شده است، بایستد و نه می خواهد و یا می تواند آن را اجرا کند.

بنابراین، با تشکیل صوری ستاد اقتصاد مقاومتی در دولت، تظاهر به کاری می کند که قصد واقعی اجرای آن را به طور وضوح ندارد.

اما طرف هم بیکار ننشسته است، علاوه بر اصرار مداوم بر محوری بودن اقتصاد مقاومتی در برنامه توسعه، تحت این عنوان بدیل‌ها ی توسعه دیگری، مانند توسعه انسان محور آموزش بنیاد، نیز از سوی حوزه علمیه قم ارائه شده که تأکیدش به جای بهره‌وری نظام اقتصادی، بر آموزش و تربیت انسان مؤمن و صالحی است که در مقابل نظام سرمایه‌داری غرب، مقاومت بنیادین نماید و صد البته با مافیای برآمده از نظام نیز تفاهم عمیقی داشته باشد.

آن‌ها محور توسعه همه‌جانبه را پدید آمدن چنین

این سه عامل، یعنی عدم امکان امتداد رویه سابق، فشار اجتماعی وسیع و ادامه دار داخلی و فشار بین‌المللی مداوم، هر سه در کنار هم، بستر مساعدی را در اختیار روحانی برای انجام اصلاحات اساسی اقتصادی قرار داده است تا اگر خواهد و اراده لازم را داشته باشد، بتواند به درجاتی از اصلاحات اقتصادی پایه ای نایل آید.

اعتدال، هنوز نیز وجود دارد. آیا این تمایلات مجال بروز خواهند یافت، یا عمل گرایانه دم در خواهند کشید.

امکانات روحانی

در کنار این همه موانع امکانات برای دولت روحانی نیز کم نیستند؛ از یکسو محدودیت‌های روحانی را غرب به خوبی درک می‌کند و در بسیاری موارد با آن‌ها همدلی شگفت‌انگیزی نشان می‌دهد.

از سوی دیگر، جامعه ایران نیز، به خصوص در بخش‌های شهرنشینی خود، روش زندگانی مدنی اتخاذ نموده که هیچ نسبت و تناسبی با شعارهای خامنه‌ای و یارانش ندارد. این بخش‌ها خواست‌هایی بسیار فراتر از باورها و امکانات عملی روحانی و ائتلاف اعتدال محور او دارند. اما در شرایط موجود، روحانی و یارانش را بمراتب به طرف مقابل ترجیح می‌دهند.

خامنه‌ای و نیروهای هم‌سویش به نوعی در محاصره مدنی شهرنشینان ایران هستند و فشار خردکننده‌ای را تحمل می‌کنند ولی متأسفانه جواب آن را تنها با سرکوب و خشونت بی‌منطق و بی‌برنامه و بی‌آینده می‌دهند.

روحانی به طور نسبی و تا حدودی در جهت صحیح تاریخ قرار دارد و خامنه و نیروهای هم‌سویش لاجوانه پشت به تاریخ می‌تازند. اما این امکانات متأسفانه، غالباً عوامل کوتاه مدت نیستند و اثرگذاری این عوامل مساعد در کمک به دولت روحانی، بیشتر میان مدت و درازمدت هستند.

در این میان، آنچه که عملاً، بیش از همه به نفع روحانی و یارانش می‌باشد، عمر چون آفتاب لب بام و شمع کم فروغ حیات رهبری است، که همه توان خود را بی کم و کاست در خدمت حمایت از طرف مقابل قرار داده است. اثر روانی تصور فقدان او، در آینده‌ای نه‌چندان دور، موجب پراکندگی، ضعف، بی‌برنامگی و تزلزل نیروهای افراطی نظام که براو تکیه داده اند، می‌باشد. این واقعیت گریزناپذیر، اثر بسیار قابل توجه و رو به فزونی، در بسیاری از آنان دارد. آن‌ها از هم‌اکنون در اندیشه دوران پسا خامنه‌ای و آینده بدون او بوده و در تکاپوی یارگیری‌های جدید می‌باشند.

هاشمی و روحانی به گرمی به بخش‌هایی از آنان خوشامد می‌گویند و سعی دارند بخصوص عناصر عمده و مستعد تر آنان را جذب نمایند.

در مجلس خبرگان هم هاشمی در حال مهندسی شورای انقلابی است که هر چند، طبق بازنگری قانون اساسی، موقتی می‌باشد، ولی احتمالاً وجود او و روحانی در این شورا، می‌تواند پس از فوت خامنه‌ای در انتخاب رهبر آینده تعیین کننده باشد. البته خامنه نیز دست آنها را با احتمال قوی خوانده است و احتمالاً تلاش می‌کند تا نفس می‌کشد از طریق مجلس خبرگان و بدون دخالت مستقیم خود، برای قائم مقامی خود که همان رهبری آینده است، در زمان حیات خود، شخصی را تعیین کند و سعی نماید تا او را جا بیاندازد.

البته رهبر آینده، هر که باشد در ابتدای دوره خود هنوز اقتدار کافی برای ایجاد موانع غیرقابل عبور در راه روحانی نخواهد داشت و زمان بنفع روحانی پیش خواهد رفت.

اکنون بهترین وصف حال روحانی، این شعر حافظ است :

یا وفایا، خبر وصل تو یا مرگ رقیب
بود آیا که فلک، زین دو سه، کاری بکند ؟
حسن شریعتمداری
هامبورگ - یازدهم فروردین ماه ۱۳۹۵

انقلابی جمهوری اسلامی می‌باشد.

اما سوی دیگر چنین قضیه‌ای آمریکا می‌باشد، که روحانی عمل‌گرایانه و محتاطانه، برای جلوگیری از هزینه‌ای که شاید در تعادل قدرت موجود، قادر بپرداخت یکجای آن نیز نیست، ترجیح می‌دهد ابتدا روابط خود را با اروپایی‌ها گسترش دهد و سپس در زمان مناسب به آمریکا بپردازد.

این نوع برخورد با مساله، برای آمریکا باسانی قابل هضم نیست. آنان خود را دارای نقش محوری در توافق برجام می‌دانند و به شدت بر روی ایرانی که با آن روابط علنی و عادی داشته باشند، حساب کرده اند. بنابراین، در مقابل هر تلاشی که آنها را جا بگذارد و باروپا بپردازد، حساس اند و از اهرم‌هایی که در دسترس جام همچنان در دست دارند، استفاده می‌کنند، تا به کلیت نظام بفهمانند که؛ تعقیب چنین سیاستی، یعنی ایجاد شکاف در بین متحدین غربی و تبعیض در بین آنان ممکن نیست و این تلاش‌ها به جایی نخواهد رسید.

باین ترتیب، دولت روحانی نیز احتیاج مبرم دارد که به سوی عادی‌سازی روابط دیپلماتیک خود با آمریکا گام‌هایی سریع و استوار بردارد و ناگزیر است که هزینه‌ها را بپردازند. او برای این کار وقت زیادی ندارد، زیرا هم آینده موفقیت اقتصادی او وهم سیاست تنش زدائی با همسایگانش به مقدار زیادی در گرو حل این مساله می‌باشد.

اما حریف قصد دارد که به جد نگذارد. خامنه‌ای و مجموعه نیروهای همسو با او، فقط به نبرد لفظی و به تکرار این قبیل جملات بسنده نمی‌کنند. مصباح یزدی و دیگرانی نیز هستند که با وضوح کامل، روحانی و رفسنجانی را خائن می‌خوانند و به مرجع ضامن خامنه‌ای تصریح کامل می‌بخشند، تا هیچ ابهامی حتی برای کورفهم ترین مخاطبان نیز نماند.

علاوه بر آن بخش‌هایی از سپاه، متحد استراتژیک خود را روسیه می‌دانند و به هیچ وجه، دنیای پنداری و آخرالزمانی را که برای خود ساخته اند و در آن سقوط غرب را عنقریب و حتمی می‌دانند، رها نمی‌کنند. برای تغییر چنین دیدگاهی نیز چندان دلیلی نمی‌بینند. صرف تبلیغ این تصور موهوم از چنین دنیا ئی، تاکنون برای آن‌ها قدرت بارمغان آورده و بسیار نان و آبدار هم بوده است.

انسان نوینی می‌دانند، البته بدون این که بگویند؛ چگونه است که پس از سی و هفت سال از انقلاب اسلامی و همه‌کاره بودن حضرات، به جای تولد چنین انسان صالحی، دستاورد نظام وحوزه و بنیاد رهبری و دولتهای گوناگون جمهوری اسلامی مشترکاً، مشتی متظاهر و متقلب و فاسد و روحانیتی حکومتی و همدست با فاسدان و مراجعی شکر فروش و میلیاردی و موقوفه خورانی حرفه‌ای شده است.

علاوه بر حوزه، سرداران مختلف سپاه نیز آمادگی خود را برای اجرای اقتصاد مقاومتی اعلام می‌دارند. با احتمال قوی، روحانی در تعادل فعلی قدرت، چاره‌ای جز کنار آمدن با چهارچوب‌های فوق نخواهد داشت، چهارچوب‌هایی که برنامه توسعه اقتصادی او را برنامه‌ای تلفیقی و کم محتوا و شیرینی بی‌یال و دم و اشکم می‌نمایند و آن را از حیز انتفاع می‌اندازند. با نرمش‌ظاهری مصلحتی اکنون روحانی یک نبرد را به خامنه‌ای باخته است ولی هنوز این کار بمعنای باخت در این جنگ دامنه دار نیست.

مشکل سیاست خارجی

محور دومی که دولت روحانی مأموریت اصلی خود را در آن خلاصه می‌بیند، عادی‌سازی روابط جمهوری اسلامی با کشورهای غربی و همسایگان خاورمیانه‌ای ایران است. تاکنون او تا حد زیادی موفق به تنش‌زدایی این روابط با غرب شده است ولی برعکس و درست به همین علت، یعنی احتمال عادی شدن روابط ایران و غرب، روابط ایران با همسایگان خاورمیانه‌ای خود، به خصوص با عربستان سعودی و اعراب، به طور غیر قابل تصویری تنش آلود و بحرانی گردید است. دولت روحانی در این زمینه ابتکار چندانی از خود نشان نداده. شاید هنوز اعتقاد بنیادین او بر این است که این مشکل را نیز ابتدا باید با کدخد حل نمود.

البته چنین روشی تا حدودی می‌تواند درست باشد، اما با توجه به فاصله‌ای که کدخدا نیز، با همسایگان خاورمیانه‌ای ما پیدا کرده و بویژه با تغییر توجه آمریکا از خاورمیانه به خاور دور و نداشتن کنترل نسبت به سعودی‌ها و اعراب و تضعیف اعتماد متقابل آمریکا و اعراب که به‌طور روزافزونی رو به ازدیاد است، دولت روحانی، ناگزیر به ابتکار عمل مستقل در این زمینه اساسی نیز می‌باشد.

از سوی دیگر، جامعه ایران نیز، به خصوص در بخش‌های شهرنشین خود، روش زندگانی مدنی اتخاذ نموده که هیچ نسبت و تناسبی با شعارهای خامنه‌ای و یارانش ندارد. این بخش‌ها خواست‌هایی بسیار فراتر از باورها و امکانات عملی روحانی و ائتلاف اعتدال محور او دارند. اما در شرایط موجود، روحانی و یارانش را بمراتب به طرف مقابل ترجیح می‌دهند.

اما مشکل مهم در عادی‌سازی روابط با آمریکا، درست مانند مشکل اقتصادی، مسائلی ریشه دار می‌باشند. آقای خامنه‌ای و نیروهای همسو با او، علاوه بر بدبینی نسبت به غرب و آمریکا، آن هم در حد وسواس، بر حفظ ماهیت انقلابی جمهوری اسلامی که در محور آن همواره مخالفت با غرب، آمریکا و اسرائیل، قرار دارد، تأکید می‌نمایند. اکنون دیگر هفته‌ای نیست که خامنه‌ای به تفصیل در این مورد سخن نگوید. اوبقدری کلمات استکبار و دشمن و نفوذی را به کار برده است که خود نیز متوجه غیرعادی بودن آن شده و در یکی از صحبت‌های اخیرش گفته که بکار بردن این کلمات از روی عادت نیست بلکه بعلت شدت نگرانی او از آینده

علاوه بر آن، بسیاری از فرماندهان سپاه، دوره‌های تخصصی خود را در دانشگاه‌های نظامی و فنی روسیه گذرانیده اند و ارتباطی تنگاتنگ با روس‌ها ساخته‌اند. پرتاب موشک با ادعای برد دوهزار کیلومتر و نوشتن شعار محو اسرائیل به زبان عبری بر آن، برای داخل و خارج ایران، پیام واضحی داشت. حال این سؤال مطرح است که آیا دولت روحانی و جبهه ائتلاف، از این همه موانع، جان سالم به در خواهند برد و خواهند توانست به دیپلماسی خود عمق و معنای واقعی ببخشند ؟ حد اقل می‌توان در این مورد نیز تردید داشت. فراموش نکنیم که نوعی تعدیل یافته تراز ضدآمریکایی بودن، در بخش‌هایی از جبهه ائتلاف

چرا روحانی به وعده های خود عمل نکرد؟

علی کشتگر



شواهد تاریخی و تئوریهایی نظریه پردازان گذار از دیکتاتوری به دموکراسی بیانگر آن اند که موفقیت فرایند گذار مستلزم سه شرط اساسی زیر است:

- ۱- جامعه مدنی از نهادها و سازمانهای نیرومند و مستقل و خواهان دموکراسی برخوردار باشد.
- ۲- بحران سیاسی، نظام حاکم را در بن بست قرار داده باشد. در حدی که توانایی اداره کشور را به سبک گذشته از دست داده باشد.
- ۳- یکی از جناحهای درونی نظام به گفتمان جنبش دموکراسی خواهی نزدیک شود و در مقابله با جناح و یا جناحهای دیگر نظام حاکم به جامعه مدنی و جنبش پائینی ها تکیه کند.

این سه شرط، لازمه پیروزی فرایند گذار به دموکراسی است. اما فرایند گذار پیش از تامین این شرایط حرکت ملائم خود را از درون جامعه و در مواردی از درون ساختار سیاسی حاکم و یا از هر دو سو آغاز می کند و هر چه به شرایط پیش گفته نزدیک تر شود، ابعاد، ژرفا و سرعت آن افزایش می یابد.

اما هنوز هیچ یک از این سه شرط اصلی در ایران فراهم نیست. نظام سیاسی البته دچار بحران است اما کار دولت دینی - نفتی ایرانی به جایی نرسیده که بگوئیم نمی تواند به سیاق و سبک گذشته جامعه ایران را مدیریت کند. زاویه اختلافات درونی رژیم بر سر سیاستهای کلان و جهت گیری در سیاستهای خارجی و برنامه های اقتصادی در مواردی ۱۸۰ درجه ای است اما هیچ گونه شواهدی که نشان دهد یکی از جناحهای نظام حاکم طرفدار جنبش دموکراسی خواهانه است در دست نیست. برعکس همه چهره های شاخص میانه روها و اصلاح طلبان به گفته خود بر "اصل مترقی" ولایت فقیه تاکید دارند و حتی اگر اعتقادشان به ولایت مطلقه ترک هم برداشته باشد، باز هم به هیچ وجه از دولت دینی دست بردار نیستند و اگر هم نه قلبا اما رسماً مخالف جدائی نهاد دین از دولت که شرط لازم برای استقرار دموکراسی است، هستند. رژیم البته بحرانی است و در پاسخگویی به مطالبات حداقلی جامعه ایران در همه زمینه های سیاسی و اقتصادی ناتوان است. اما هنوز در بن بست نیست. بویژه آن که

پس از برجام نسبتاً گشایشی در کار آن پدید آمده است. جنبش دموکراسی خواهی و جامعه مدنی ایران نیز که سیر تحولی آن مدام با موانع و سرکوب های سیستماتیک مواجه بوده هنوز از قدرت و قوام لازم برخوردار نیست. البته جامعه امروز ایران با دارا بودن پنج میلیون دانشجوی و پانزده میلیون دانش آموخته، دارای طبقه متوسط فرهنگی نیرومندی است که نگرش و گفتمان دموکراسی خواهانه

امروز و راه و روش های عمومی گذار به دموکراسی از جمله لزوم جدایی نهاد دین از نهاد دولت و ضرورت نفی قهر و اعتقاد به مبارزه بدون خشونت از آگاهی و شعور همین طبقه مدرن سرچشمه گرفته و مدام کامل تر شده است. این طبقه که نقش مرجع و راهبر در فرایند گذار ایفا می کند در شرایط فضای باز سیاسی و کاهش دامنه سرکوب ظرفیت و اشتیاق پدید آوردن نهادهای قدرتمند صنفی و سیاسی مدنی و رهبری گذار جامعه کنونی ایران به دموکراسی را دارد و آن را در فرصت های متعدد گذشته (دست کم از خرداد ۷۶ به این سو) بارها به منصف ظهور رسانده است.

نخبگان طبقه متوسط و دولت روحانی

نتایج انتخابات خرداد ۹۲ و اسفند ماه ۹۴ حاصل کنشگری طیف وسیعی از نخبگان طبقه متوسط و دعوت آنان از مردم به شرکت در انتخابات است. در عین حال بسیاری از نخبگان همین طبقه نیز در بخش پایانی فرایند انتخابات یعنی رای دادن مشارکت نمی کنند، اما تردیدی نیست که این بخش از جامعه ایران نیز نگاه راهبردی یکسانی با کسانی که به امید تغییر به پای صندوقها می روند دارد. دولت روحانی محصول شرکت هدفمند آن بخش بزرگ از جامعه ایران است که مخالف ولایت مطلقه فقیه و برنامه های کلان سیاسی و اقتصادی آن است و به امید بهبود شرایط به

صندوق های رای روی آورده است. گفتمان انتخاباتی روحانی و میانه روها در هر دو انتخابات خرداد ۹۲ و ۹۴، به مطالبات حداقلی رای دهندگان (کف مطالبات جامعه) نزدیک بود اما مشکل در این جا است که مطالبات مردم بسیار فراتر از این خواسته های حداقلی است. در حالی که ظرفیت و توانایی روحانی و میانه روها بسیار پائین تر از گفتمان انتخاباتی آنان است. به عبارت دیگر کف خواسته های مردم از سقف ظرفیت دولت روحانی بسیار بالاتر است. روحانی تا به امروز فقط به یکی از وعده های انتخاباتی خود عمل کرده است و آن هم حل و فصل پرونده هسته ای و لغو تحریم های ایران است. چرا که سایر وعده ها و شعارهای انتخاباتی او مثل رفع حصر، آزادی زندانیان سیاسی، عمل به فصل سوم قانون اساسی و غیره، برخلاف مذاکرات هسته ای با منویات رهبر جمهوری اسلامی ناسازگاراند و روحانی هم کسی نیست که بخواهد و یا بتواند با آیت الله خامنه ای مقابله کند.

پیروزی سیاسی روحانی در سیاست داخلی کدام است؟

مهم ترین پیروزی سیاسی حسن روحانی در سپهر سیاست جمهوری اسلامی همراه کردن بخش مهمی از پایگاه سنتی آیت الله خامنه ای (گرایش های موسوم به اصول گرا) به جریان موسوم به اعتدال و یا میانه

به امکانات و واقعیت‌های جاری سازگار سازند. آنها اگر بتوانند میان روحانی و خاتمی انتخاب کنند دومی را برمی‌گزینند و به اعتقاد من اگر حق انتخاب داشتند احتمالاً همین امروز یک چهره سکولار دموکراسی‌خواه مثلاً شخصیتی که دکتر مصدق زمان حاضر باشد را بر بهترین چهره‌های طرفدار جمهوری اسلامی ترجیح می‌دادند. اما صرفنظر از صحت و سقم این ارزیابی، من بر این باورم که دخالت و حمایت دموکراسی‌خواهان از چهره‌های اصلاح طلب جمهوری اسلامی زمانی درست است که این نوع سیاست‌ورزی در خدمت راهبرد گذار به دموکراسی باشد.

مرزبندی راهبرد دموکراسی‌خواهان با جناح‌های حکومتی از طریق طرح صریح مطالبات و تأکید بر اهداف راهبردی آنان ممکن می‌شود. کنشگرانی که در کشمکش میان دوجناح حکومتی از میانه‌روها و اصلاح طلبان حمایت می‌کنند، باید با گفتمان صریح دموکراسی‌خواهانه یعنی با برافراشتن پرچم مستقل خود در این نوع سیاست‌ورزی شرکت کنند و اجازه

ادامه خواهد داشت. آیت‌الله خامنه‌ای و عوامل او در ماه‌های گذشته همه توان خود را برای محدود کردن دامنه بهره‌برداری سیاسی دولت روحانی از برجام به کار برده و در عین حال می‌کوشند که اوضاع نابه سامان اقتصادی و افزایش روند بیکاری که بیشترین مسئولیت آن برعهده دولت احمدی‌نژاد و بیت رهبری است را به گردن جناح رقیب ببندازند و از آن برای سد کردن راه پیشرفت میانه‌روها و انتخاب مجدد روحانی بهره‌برداری کنند.

عقب‌نشینی دولت روحانی و هاشمی در برابر تهاجم و فشار بیت رهبری و جریان افراطی، رای دهندگان خرداد ۹۲ و اسفند ۹۴ را از آنان نومید می‌کند و راه برای جانسپاری کردن یکی از مهره‌های مطلوب بیت به جوی روحانی هموار می‌سازد. خامنه‌ای و نزدیکان نظامی - امنیتی او هم برای جانسپاری رهبری وهم برای ریاست جمهوری دوره آینده که انتخابات آن در خرداد ۹۶ برگزار می‌شود برنامه دارند و از هم اکنون می‌کوشند همه ظرفیت خود را برای اجرایی کردن برنامه خود بکار گیرند.

جناح مقابل (میانه‌روها) نیز برای این دو پست عالی جمهوری اسلامی برنامه خود را دارند. بنظر می‌رسد که رقابت برای این دو کرسی که تسخیر هریک تسخیر دومی را سهل‌تر می‌سازد در چشم‌انداز آینده تشدید خواهد شد. جامعه ایران به شدت سیاسی است و در برابر تشدید کشمکش دو جناح جمهوری اسلامی به هیچ وجه ساکت و بی‌طرف نخواهد بود.

بسیاری از رای‌دهندگان به میانه‌روها می‌دانند که آنها دموکراسی‌خواه نیستند و در نهایت خواستار کاهش قدرت ولایت مطلقه و احیای حذف واژه مطلقه از آن هستند. این نیز درست است که هم و غم میانه‌روها در بهترین حالت توسعه اقتصادی آمرانه بدون توجه به جنبه‌های حداقلی عدالت‌خواهی مثل تأمین اجتماعی، افزایش دستمزدها، حقوق بیکاری و غیره است، اما مدل توسعه اقتصادی منهای آزادی و عدالت نظیر آنچه در دهه‌های آخر قرن بیستم در کشورهای آمریکای لاتین و آسیا رخ داده بهتر از مدل‌هایی مثل کره شمالی و برمه است که افراطیون و بیت رهبری به آن تمایل دارند. نخبگان طبقه متوسط بویژه لایه فرهنگی آن به این تفاوت‌ها توجه دارند و اولی را بر آن ترجیح می‌دهند، چرا که بهبود مناسبات ایران و غرب، جلب سرمایه‌گذاری و توسعه اقتصادی علاوه بر آن که موجب بهبود نسبی زندگی طبقه متوسط می‌شود، برخلاف مدل دوم راه را بر رشد جامعه مدنی که بدون آن گذار به دموکراسی غیرممکن است، کاملاً مسدود نمی‌کند و کشور را نیز به سوی ماجراجویی‌های خطرناک و جنگ با همسایگان نمی‌کشاند.

حساسیت جامعه و حمایت بخش عظیمی از مردم ایران از روحانی و هاشمی به هیچ وجه به دلیل آن نیست که مردم و نخبگان و روشنفکران آنان را مطلوب‌ترین می‌دانند و یا پیشینه آنان را فراموش کرده‌اند. جامعه ایران بویژه طبقه متوسط و لایه‌های فرهنگی (دانشجویان و دانش‌آموختگان) قطعاً در تجربه چهار دهه گذشته کشور به ضرورت جدایی نهاد دین از نهاد دولت رسیده‌اند و با شناخت نسبی از تاریخ معاصر و تا اندازه‌ای با آگاهی از تحولات جهانی آموخته‌اند که بدون استقرار آزادی‌ها و حقوق برابر شهروندان در فرصت‌های اجتماعی و قوانین کشور ثابت و توسعه‌یافته و پیشبرد فرایندهای توسعه عدالت اجتماعی غیرممکن است. اما این را نیز به تجربه آموخته‌اند که تلاشها و مطالبات خود را با نسبی دیدن مسایل و توجه

رو که او و هاشمی رفسنجانی نقش رهبری آن را ایفا کنند، می‌باشد. او و هاشمی که زمانی از چهره‌های پراگماتیست همین طیف به حساب می‌آمدند، از سال ۹۲ به این سو راهبرد کوتاه مدت خود را جلب بخش‌های پراگماتیست و سنتی جریان اصول‌گرا و منزوی کردن گرایش جهادی و به شدت افراطی آن قرار داده‌اند و توانسته‌اند با اتخاذ تاکتیک‌ها و روش سیاسی و گفتاری علنی همراه با مصالحه‌ها و زدوبندهای پنهانی در این هدف موفق شوند.

شاید از سر تسامح بتوان گفت که روحانی و هاشمی، هم توانسته‌اند بخش مهمی از اصلاح طلبان را بیش از پیش به راست به کشانند و به خود نزدیکتر کنند و هم حدود شصت درصد از اصول‌گرایان سنتی و پراگماتیست را با خود همراه کنند و یا دست کم آنان را مردود و بی‌طرف نمایند. نتیجه کار آنها در بالا انزوای نسبی تندروها و تقویت خط موسوم به میانه‌رو در میان روحانیون و کارگزاران نظام است. آیت‌الله خامنه‌ای به شدت از این تغییر صف بندی که حوزه

مرزبندی راهبرد دموکراسی‌خواهان با جناح‌های حکومتی از طریق طرح صریح مطالبات و تأکید بر اهداف راهبردی آنان ممکن می‌شود. کنشگرانی که در کشمکش میان دوجناح حکومتی از میانه‌روها و اصلاح طلبان حمایت می‌کنند، باید با گفتمان صریح دموکراسی‌خواهانه یعنی با برافراشتن پرچم مستقل خود در این نوع سیاست‌ورزی شرکت کنند و اجازه ندهند که حمایت گری از میانه‌روهای جمهوری اسلامی صف مستقل جنبش دموکراسی‌خواهی را محو و آن را در یکی از جناح‌های حکومتی ذوب نماید.

ندهند که حمایت گری از میانه‌روهای جمهوری اسلامی صف مستقل جنبش دموکراسی‌خواهی را محو و آن را در یکی از جناح‌های حکومتی ذوب نماید. بخش عظیمی از کسانی که انتخابات را تحریم می‌کنند، نگران مخدوش شدن صفوف جنبش دموکراسی‌خواه‌ها که میانه‌روهای جمهوری اسلامی هستند، در حالی که اگر روشن باشد که حمایت از یک جناح در برابر جناح دیگر تاکتیک سیاسی دموکراسی‌خواهان برای منزوی کردن سرکوب‌گرترین جناح حاکم و در نتیجه بازتر کردن فضای سیاسی برای رشد جامعه مدنی و تقویت جنبش دموکراسی‌خواهی است، این نگرانی‌ها که موجب انفعال و پراکندگی جنبش دموکراسی‌خواهی است برطرف می‌شود و قدرت اثرگذاری آن افزایش می‌یابد.

نباید فراموش کرد که خواسته‌ها و اهداف رای‌دهندگان و دموکراسی‌خواهان با مقاصد و اهداف جناح میانه‌روی رژیم هرگز یکسان نبوده و نیست. روحانی و هاشمی برخلاف رهبران در حصر جنبش سبز وقتی بر سر دو راهی حفظ ولایت فقیه و دموکراسی قرار گیرند اولی را انتخاب می‌کنند. آنها

مانور او را محدود کرده ناراضی است. بویژه آن که او احساس می‌کند این تغییرات اختیار وی را برای ادامه سیاست‌های کلان و دخالت در تعیین جانشین مورد نظرش محدود می‌کند.

خامنه‌ای که امیدوار بود با مهندسی انتخابات و تصفیه‌های فله‌ای اصلاح طلبان بویژه چهره‌های شاخص آنان مجلسی کاملاً حرف‌شنو و ناهماهنگ با دولت روحانی تشکیل دهد، از تغییر صف بندی‌ها و تشکیل مجلسی که همسو با روحانی و هاشمی است و خبرگانی که میانه‌روها بویژه پس از وی در آن اثرگذار خواهند بود برآشفته و ناراضی است. تهاجم آشکار آیت‌الله خامنه‌ای و منصوبان نظامی و روحانی مورد حمایت وی علیه روحانی و هاشمی که پس از انتخابات ۷ اسفند ماه صراحت و شدت بیشتری پیدا کرده با هدف به هم زدن این صف بندی و جلوگیری از بهم خوردن موازنه قوا به سود جریان میانه‌رو دنبال می‌شود. احتمالاً فشار هماهنگ بیت رهبری و نیروهای تحت امر وی علیه روحانی و هاشمی در ماه‌های آینده

بدون وجود فشار افکار عمومی و طرح مطالبات توسط کنشگران جنبش دموکراسی خواهی از روحانی اگر هم او بخواهد در این عرصه ها قدمی بردارد کار مهمی از وی ساخته نیست، چرا که این فشار پائینی هاست که دست میانه روها و اصلاح طلبان را در چانه زنی با ولایت مطلقه فقیه باز ترمی کند. به این ترتیب می توان گفت که شمارش معکوس برای کنشگرانی که قصد شرکت در انتخابات آینده ریاست جمهوری و حمایت از روحانی را دارند نیز آغاز شده است.

وقتی اعمال نفوذ سپاه و نهادهای قدرتمند زیر نظر رهبری راه رسیدگی به پرونده های دزدی های میلیاردی را سد می کند و دستگاه قضایی هم در اختیار همین عوامل فساد است، چگونه می توان دست رانت خواران و تبهکاران را از اقتصاد کشور کوتاه کرد؟ در این عرصه که جامعه نسبت به آن بسیار حساس است و خامنه ای نیز دم از ضرورت مبارزه با فساد و غارتگری می زند، دولت روحانی اگر می خواست در این مدت می توانست با تکیه به افکار عمومی، خامنه ای و نهادهای تحت امر او را مات و مجبور به عقب نشینی کند. چرا که برخلاف مسایلی مثل حصر، زندانیان سیاسی و حقوق بشر که خامنه ای به صراحت با آن مخالفت می کند و هرگونه کوششی در این راه را به "دشمن" موهوم منتسب می کند، در این زمینه مخالفت و کارشکنی برای او آسان نیست. با این همه در این مورد نیز دولت روحانی نمره قبولی نمی گیرد. مساله انتخابات ریاست جمهوری دوره دوازدهم به زودی در ایران داغ خواهد شد. دموکراسی خواهان باید حمایت مجدد خود را از روحانی و میانه روهای رژیم به تلاش صریح آنان در عمل به وعده های انتخاباتی گذشته مشروط کنند. در غیر این صورت حمایت از آنان نمی تواند در خدمت جنبش دموکراسی خواهی باشد. این جنبه مهم مساله را نیز فراموش نکنیم که بدون وجود فشار افکار عمومی و طرح مطالبات توسط کنشگران جنبش دموکراسی خواهی از روحانی اگر هم او بخواهد در این عرصه ها قدمی بردارد کار مهمی از وی ساخته نیست، چرا که این فشار پائینی هاست که دست میانه روها و اصلاح طلبان را در چانه زنی با ولایت مطلقه فقیه باز ترمی می کند. به این ترتیب می توان گفت که شمارش معکوس برای کنشگرانی که قصد شرکت در انتخابات و حمایت از روحانی را دارند نیز آغاز شده است.

به بیت بلکه رشد تولید داخلی، کاهش واردات کالاهای مصرفی، کاهش وابستگی به صادرات نفتی، رشد و توسعه صنایع پتروشیمی و افزایش قدرت صادرات کالاهای تولیدی داخلی باشد.

اما به راستی موانع اصلی بر سر راه این پروژه اقتصادی کدام اند؟

آیا می شود در شرایطی که حدود چهل درصد از اقتصاد کشور در اختیار نهادهای نظارت ناپذیر وابسته به بیت رهبری است، سرمایه گذاری های داخلی و خارجی را برای این پروژه جذب کرد؟

وقتی بنگاههای عریض و طویل اقتصادی سپاه، آستان قدس رضوی، بنیاد شهید، بنیاد مستضعفان و غیره صددرصد غیرشفاف و بدون نظارت عمل می کنند، و با داشتن همه گونه رانت های حکومتی از پرداخت مالیات معافند کدام سرمایه دار عاقلی جرات می کند در شرایط نابرابر و تبعیض آمیز با این گونه نهادها به رقابت اقتصادی بخریزد؟

وقتی دهها اسکله غیرقانونی بدون هرگونه نظارتی به کار صادرات و واردات و قاچاق کالا مشغولند کدام دولت نابغه ای می تواند برای رشد تولیدات داخلی برنامه ریزی کند؟

به رای و پشتیبانی دموکراسی خواهان در کشمکش با جناح مقابل نیازمندند و بدون حمایت رای دهندگان و افکار عمومی توان مقابله با جناح قدرتمندی که همه ابزارهای سرکوب را در اختیار دارد، ندارند.

۱۴ ماه دیگر انتخابات دوره دوازدهم ریاست جمهوری در ایران برگزار می شود. روحانی بدون حمایت رای دهندگان و کنشگران جنبش دموکراسی خواهی نمی تواند برای بار دوم انتخاب شود، بویژه آن که خامنه ای و سپاه از هم اکنون با او به مخالفت برخاسته اند. روحانی تقریبا به هیچ یک از وعده های سیاسی و اقتصادی داخلی عمل نکرده است. می توان پذیرفت که دست دولت روحانی برای رفع حصر، آزادی زندانیان سیاسی و اجرایی کردن فصل سوم قانون اساسی بسته است و از او کاری ساخته نیست. اما نمی توان پذیرفت که روحانی در این موارد که جزء وعده های انتخاباتی او به رای دهندگان بوده، خود را به فراموشی بزند، مسئولیت ها و اختیارات قانونی خود را به فراموشی بسپارد و فقط برای خالی نبودن عریضه گهگاه در حرف آن هم بطور مبهم مدعی شود که به وعده های خود وفادار است. من شخصا تردید دارم که روحانی خواستار پایان دادن به حصر رهبران جنبش

سبز و اجرایی شدن فصل سوم قانون اساسی باشد. فراموش نکنیم که انتخاب او به ریاست جمهوری مدیون حذف کسانی همچون موسوی، کروبی و خاتمی از رقابت های انتخاباتی است. روحانی اگر در این موارد زیر فشار مطالبات صریح رای دهندگان قرار نگیرد و اگر حمایت از وی در انتخابات آینده به تلاش دولت او در انجام این وعده های انتخاباتی مشروط نشود در این زمینه هیچ اقدامی نخواهد کرد و جنبش دموکراسی خواهی هم از حمایت از وی طرفی نخواهد بست.

ناپیگیری روحانی در مبارزه با فساد

روحانی اگر در مبارزه با فساد اقتصادی پیگیر بود، می توانست در این زمینه، با کمترین هزینه موفقیت های بزرگی چه در عرصه جلب پشتیبانی افکار عمومی و چه در زمینه اصلاحات اقتصادی کسب کند. خامنه ای مدام شعار اقتصاد مقاومتی می دهد، بدون آن که معلوم باشد مقصود از اقتصاد مقاومتی چیست. فرض کنید که مقصود از اقتصاد مقاومتی، نه سپردن اقتصاد به دست نظامیان و رانت خواران وابسته



دولت یازدهم؛ گذشته، حال و بایسته های آینده

حسن یوسفی اشکوری



در چهارچوب پرسش اصلی «میهن»، در این مقال، دولت روحانی در چهار فصل مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت: نگاهی به گذشته؛ زمینه های به ریاست رسیدن حسن روحانی، کارنامه دولت روحانی، وضعیت حال و مشکلات جاری دولت و بایسته های آینده. به نظر می رسد بررسی منطقی رخدادهای نزدیک گذشته، برای شناخت وضعیت حال و تعیین بایسته های آینده دولت ضروری باشد.

الف. نگاهی به گذشته؛ زمینه های به ریاست

رسیدن حسن روحانی

حسن روحانی در سال ۹۲ در شرایط ویژه به ریاست جمهوری ایران برکنشیده شد و دولت او نیز در همان وضعیت تشکیل گردید. چهار سال از انتخابات جنجالی خرداد ۸۸، که مهم ترین و اثرگذارترین جنبش اجتماعی و مدنی ایران معاصر را که به «جنبش سبز» شهره شد، گذشته بود. در این چهار سال پرماجرا و پر مناقشه، هم حکومت متحمل هزینه های زیاد شده بود و هم مردم آسیب فراوان دیده بودند. مشروعیت نظام حاکم و به ویژه رهبری آیت الله خامنه ای به شدت به چالش کشیده بود. مشروعیت و اعتبار اجتماعی و قانونی نهادهای مهم حکومتی مانند قوای سه گانه (و بیشتر شخص رئیس جمهور وقت که برآمده از یک کودتای انتخاباتی شمرده می شد) و نهادهایی چون سپاه پاسداران و دستگاههای امنیتی به نازل ترین حد خود در عمر جمهوری اسلامی سقوط کرده بود. در این میان سنت انتخابات و نهادهای مسئولان آن و بیش از همه شورای نگهبان بیش از پیش به زیر سؤال رفته بود و دیگر حتی در میان جناح های درونی جمهوری اسلامی سلامت انتخابات محل تردید قرار گرفته بود. این تردید جدی در نخستین انتخابات پس از جنبش سبز در انتخابات نهمین دوره مجلس در سال ۹۱ آشکار شد تا آنجا که جناح اصلاح طلب درونی نظام و بیشتر رهبران و حامیان جنبش سبز رسماً و یا عملاً انتخابات را تحریم کردند. در آن زمان فضا چنان تحریمی شده بود که حتی شخصیتی چون سید محمد خاتمی به طور اعلام نشده و حتی می توان گفت مخفی رأی خود را در یک شهر دور از تهران به

صندوق انداخت و همین امر موجب جنجال بزرگ علیه او شد و وی به شدت مورد ایراد و انتقاد واقع شد. اما انتخابات ریاست جمهوری یازدهم در سال ۹۲ برخلاف انتظار به گونه ای دیگر رقم خورد. انتخابات ریاست جمهوری، که به لحاظ کمیت و کیفیت و موضوعیت، با انتخابات مجلس به کلی متفاوت است و برای حاکمیت و مردم نیز از اهمیت بیشتری برخوردار است، چهار سال پس

از رخداد مهم ۸۸، آزمونی بزرگ هم برای اصلاح طلبان و سبزه ها بود و هم برای حکومت و شخص رهبر نظام که به هر حال پس از ۸۸ در افکار عمومی رهبر کودتای انتخاباتی شناخته می شد. با این که انتظار می رفت که این انتخابات بیش از انتخابات سال گذشته مجلس با تحریم و حداقل عدم استقبال مواجه شود ولی معکوس اتفاق افتاد. چرا که اول بدنه فعال اجتماعی و حاملان مردمی اصلاحات و جنبش سبز تمایلش را به حضور فعال در انتخابات نشان داد و در پی آن رهبران اثرگذار آن حول خاتمی انگیزه پیدا کرده و وارد عرصه کارزار انتخاباتی شده و در نهایت با تدبیر و وحدت نیروهای مهم و مؤثر موفق شدند از میان چند کاندیدای دست چپین شده، حسن روحانی را به کاخ ریاست جمهوری برسانند.

با توجه به این که در سال ۹۱-۹۲ نه تنها جنبش سبز به هدف نخستین و حداقلی خود یعنی ابطال انتخابات ۸۸ و تجدید انتخابات نرسیده بود بلکه سرکوب ها همچنان ادامه داشت و آقای خامنه ای و پیروان ذوب در ولایتش کمترین نرمشی در قبال خواسته های مردمی و مطالبات کسانی چون موسوی و کروبی و زندانیان سیاسی نشان نداده بودند، چه اتفاق افتاد که رخداد مهم انتخابات ۹۲ پدید آمد؟ حداقل در فاصله یک سال چه چیزی تغییر کرده بود؟

در فهم چنین تحول و در واقع چرخشی می توان گفت که، به رغم سر موضع بودن رهبر نظام و در مقابل اپوزیسیون اصلاح طلب در قبال مطالبات خود نیز، هر دو طرف از تحولات چهار ساله و تجربه آن دوران، درس گرفته و به جمع بست تازه ای رسیده بودند. رهبر نظام به این نتیجه رسیده بود که پس از جنبش اعتراضی ۸۸ دیگر نمی توان به راحتی گذشته دست در صندوق رأی مردم برد و آرای میلیونی را جا به جا کرد و این اقدام به هر تقدیر با شهود وجدانی توده های کثیر رأی دهنده در تعارض خواهد افتاد و در نهایت به اعتراضات و انفجارهای اجتماعی و احیاناً شورش خیابانی منتهی خواهد شد. به ویژه در سال ۹۱-۹۲ هنوز زمینه های اجتماعی برای چنین اعتراضاتی فراهم بود. به ویژه ولی فقیه نیاز داشت نشان دهد که انتخابات ۸۸ نیز سالم بوده است؛ انتخاباتی که از آن در داخل و خارج مشروعیت زدایی شده بود. این بود که آقای خامنه ای پس از مهندسی دقیق تر و مطمئن تر از گذشته و مهره چینی کامل، فرمان داد دست در صندوق رأی برده نشود. برای ایشان کاملاً روشن بود که از میان شش کاندیدای ظاهراً رقیب (قالیباف، ولایتی، جلیلی، غرضی، حداد عادل و روحانی) هرکس انتخاب شود، چندان تفاوتی نخواهد داشت. زیرا هر یک از آنها به قدر کافی معتمد و مورد اطمینان اند. اما این که شخص رهبر نظام دقیقاً به کدام یک نظر داشت، سخن

تحت فشارهای شدید امنیتی قرار دارند. زندانیان سیاسی کامکان در حبس اند جز این که در طول این سه سال شماری با گذراندن دوران محکومیت آزاد شده اند. در دستگاه قضایی هیچ نشانه ای از تغییر احوال و کاهش سختگیری نسبت به مخالفان و منتقدان و اجرای عدالت به چشم نمی خورد. رئیس قوه قضایی انتصابی، که به عنوان قاضی القضاات باید منادی و بشارت دهنده اجرای قانون و عدالت باشد، در غایبی ترین حد افراطی گری و قانون شکنی و ستم بر مردمان و منتقدان عمل می کند و کسی نیز مانع او نمی تواند باشد.

حصر غیر قانونی رهبران جنبش سبز همچنان ادامه دارد و کمترین تغییری در وضعیت موسوی و کروبی و رهنورد ایجاد نشده است. طبق شواهد و گزارش های مختلف داخلی و خارجی، کارنامه حقوق بشری جمهوری اسلامی بدتر شده و امسال نیز تعیین گزارشگر حقوق بشر برای ایران تمدید شده است. وضعیت اقتصادی، که باز از وعده های دولت یازدهم بوده، گرچه تغییرات مثبتی مانند کنترل تورم، ایجاد شده است اما در مجموع در معشیت مردم و برخی شاخص های اقتصادی (مانند دخل و خرج خانوار و یا رکود ویرانگر اقتصادی) تحول چندانی مثبتی رخ نداد.

گفتن ندارد که در این کاستی ها بیشترین سهم از آن رهبر نظام و جناح ضد اصلاحات و شکست خورده انتخابات ۹۲ است و دولت برای تحقق اهداف خود تلاش های مثبتی کرده است ولی به دلایل مختلف توفیق زیادی نداشته است. می توان گفت تا آنجا که مربوط به تمایل و سیاست رسمی دولت و شخص رئیس جمهور بوده، کارنامه دولت یازدهم مثبت و موفق ارزیابی می شود. هرچند قطعا در مواردی (از جمله امر مهم کاستن از فضای غلیظ امنیتی و به ویژه رفع حصر) روحانی می توانست موفق تر عمل کند.

برگزاری انتخاباتی که، به هر حال

خواب خوش رهبری و پیروانش را تا حدودی آشفته کرده و بار دیگر اراده ملی آموزه ها و سیاست های افراطی و ضد ملی جناح رهبری را به انزوا رانده، نیز شدیداً موجب ناخرسندی و خشم هسته اصلی قدرت شده است. سخنان غالباً بی سابقه آقای خامنه ای در دوران پساانتخاباتی، نشان می دهد که رهبری که به هر دلیل به «نرمش قهرمانانه» در مذاکرات اتمی تن داده، اکنون قصد ندارد در سیاست داخلی اندکی نرمش نشان دهد.

ج. وضعیت حال و مشکلات جاری دولت

اما در شرایط کنونی و امتداد آن در سال آینده، دولت در شرایطی سخت پارادوکسیکال قرار گرفته است. از یک سو دولت و رئیس جمهور در موقعیت مناسب قرار دارد و از سوی دیگر در برابر انواع موانع

صندوق و البته مشارکت گسترده مردم، کاندیدای مورد نظرشان کامیاب خواهد شد. حتی می توان گمانه زنی کرد که حداقل افراد مهم این جریان (به ویژه هاشمی رفسنجانی) از این تصمیم رهبر نظام اطلاع داشتند. در دوران کارزار تبلیغاتی حسن روحانی جمله ای گفت که به احتمال زیاد برآمده از اطلاع و اطمینان وی از عزم جدی رهبر بوده است. او در یک سخنرانی خطاب به مردم به این مضمون گفت که سربسته می گویم، این بار دیگر تقلب نخواهد شد. بعید است که روحانی این حرف را نسجیده و صرفاً برای جلب رأی مردم گفته باشد. به ویژه دو کلیدواژه در این جمله مهم اند. جمله «سربسته می گویم» و نیز کلمه «دیگر» تا حدودی از این خطاب روحانی رمزگشایی می کنند.

در حال هرچه بود در سال ۹۲ تحول مهمی رخ داد. این که رهبر نظام اندکی درس گرفت و دانست برای همیشه نمی توان مردم را فریفت و به عقلانیت تازه رسید، مهم بود و تحول آفرین، و نیز این که بدنه اجتماعی و معترض و رهبران شان به سیاست ایجابی و نه فقط سلبی روی آوردند و با درایت و ایجاد وحدت در طیف گسترده خود موجب خیزش انتخاباتی عظیم شدند، نیز رخداد مهم و اثرگذاری بود؛ رخدادی که در انتخابات اخیر به شکل مطلوب تری آشکار شد. باید توجه داشت انتخابات ۹۲ از سال ۸۸ مهم تر بود. زیرا در ۸۸ مردم در اوج امید رأی دادند و در ۹۲ در حقیقت ناامیدی.

ب. کارنامه دولت روحانی

در باب کارنامه دول روحانی اجمالاً می توان گفت، اولاً از هیچ رئیس قوه مجریه ای نمی توان انتظار داشت که پس از استقرار در قدرت بتواند به طور کامل و در حد ایده آل به برنامه های وعده داده شده و یا دلخواه جامعه عمل بپوشاند؛ و ثانیاً، در مورد ایران و در نظام خاص جمهوری اسلامی ایران این فاصله نظر و عمل به مراتب بیشتر از نظام های متعارف و قانونی جهان است. با این همه فکر می کنم در مجموع تا این زمان می توان به دولت یازدهم و بیشتر به شخص روحانی نمره قبولی داد و کارنامه او را مثبت ارزیابی کرد.

بی گمان مهم ترین اولویت دولت حل و فصل ماجرای پر مناقشه و پیچیده هسته ای بود که حداقل تا اینجای کار توانسته با موفقیت برجرامش را به فرجام برساند. اما در مورد وعده های دیگر روحانی می توان تفصیلی تر سخن گفت. در مورد برداشته شدن فضای امنیتی از فضای فرهنگی و سیاسی کشور، به رغم کاهش نسبی آن در سال نخست ریاست جمهوری، ولی در مجموع تغییرات معنادار و تعیین کننده ای ایجاد نشده و حتی می توان گفت که در زمینه هایی و در مقاطعی بر فضای امنیتی افزوده شده است.

در مورد دانشگاه ها نیز ماجرا همین گونه است. در آغاز تغییرات محسوس احساس شد ولی با توجه به حساسیت فق العاده رهبر نظام روی دانشگاه و اعمال فشارهای ابزارهای نظارتی و چیرگی سیاست های رهبری، تحول چندانی محسوس در دانشگاه ها رخ نداد. در مورد فضای مطبوعات نیز چنین است. در مجموع عملکرد وزارت ارشاد در زمینه های مطبوعات و کتاب و سانسور و موسیقی بهتر از قبل است ولی در عین حال با مداخله های نهان و آشکار و قانونی و غیر قانونی نهادهای نظارتی خاص رهبری نظام، همچنان بر نویسندگان و فرهیختگان و هنرمندان و روزنامه نگاران و اهالی مطبوعات محدودیت های مخرب و تابسواری اعمال می شود. احزاب و نهادهای مدنی وابسته به طیف گروه منتقد و حتی در جناح دولت، همچنان

در سال آینده انتخابات ریاست جمهوری خواهد بود و احتمالاً آقای خامنه ای نمی خواهد روحانی بار دیگر انتخاب شود و چنین اندیشه ای نمی تواند پیروز شود مگر این که دولت را در برنامه های اصلاحی پیش رو (که فعلاً تحت عنوان «برجام دو» شناخته می شود) ناکام بگذارند و در نهایت کاری کنند که یا روحانی نامزد نشود و یا شکست بخورد.

روشنی نمی توان گفت. برخی شواهد نشان از آن دارد که ایشان برای روحانی شانس چندانی برای انتخاب شدن نمی دید. در پی چنین تضمینی، آقای خامنه ای انتخابات را «حق الناس» اعلام کرد و با قاطعیت و اعتماد به نفسی بی سابقه اعلام کرد که از رأی مردم صیانت می شود و برای اولین بار حتی از مخالفان نظام نیز دعوت کرد در اخذ آرای مشارکت کنند. اگر این تحلیل درست باشد و مقبول، بی گمان چنین چرخشی مهم در سیاستگذاری های رهبر نظام، برآمده از تجربه پر هزینه جنبش سبز بوده و بدین ترتیب می توان این تحول از پیامدها و از برکات حاملان جنبش و به ویژه روشنگری ها و استواری های دایرانه کسانی چون موسوی و کروبی و رهنورد و رنج های زندانیان سیاسی دانست و نه معلول تغییر بینش ایدئولوژیک رهبر نظام و یا حامیان نظامی و امنیتی وی.

اما طرف مقابل یعنی در طیف اصلاح طلبان و سبزه ها نیز به این نظر رسیده بودند که قهر مطلق و بی تفاوتی بی ثمر است و حتی مضر و می پنداشتند که مبارزه سیاسی و زندان و حصر به تنهایی قادر نیست افراطیون را به نرمش و عقب نشینی وادار کند. از آنجا که کسانی چون خاتمی و عارف و طیف گسترده اصلاح طلبان به پایگاه اجتماعی خود اطمینان نسبی داشتند، به این نتیجه رسیدند که از همین فضای موجود و در واقع از همان روزنه اندک استفاده کرده به یاری بدنه های گسترده اجتماعی افق بازتری (ولو اندک و کم فروغ) بگشایند تا تحولات اصلاح طلبانه بعدی سهلتر گردد. با این تحلیل و درک موقعیت، در دو هفته ماقبل برگزاری مراسم اخذ آراء، برنامه ریزان و رهبران منتقد وضع موجود با قدرت و تدبیر به میدان آمده و در نهایت موفق شدند کاندیدای مورد حمایت خود را از صندوق رأی بیرون بیاورند. به ویژه که در این میان نقش بی بدیل خاتمی در ایجاد وحدت بین نیروهای بالایی و پایینی و بسیج نیرو بیش از پیش آشکار شد و او کاری کرد کارستان. می توان گفت خاتمی برای اولین بار در قامت رهبر اصلاح طلبان ظاهر شد و شرایط نیز این امکان را برای او فراهم آورد. به تعبیر درست یکی از تحلیلگران این بار خاتمی بود که به طور معکوس انتخابات را مهندسی کرد.

در عین حال نباید فراموش کرد که تصمیم جدید آقای خامنه ای و مواضع تا حدودی اطمینان بخش او در صیانت از آرای مردم، بر اعتماد به نفس و عزم کسانی چون خاتمی و هاشمی و دیگران افزود. زیرا آنان اطمینان داشتند که در صورت اعتماد نسبی به

و مشکلات روزافزون که به نظر می رسد تحقق وعده های دولت و بهبود اوضاع را با چالش های جدی رو برو خواهد کرد. واقعیت این است که موقعیت دولت و شخص روحانی در وضعیت کنونی از دو سال قبل بهتر است و امیدوار کننده تر. چرا که اولاً روحانی به هر تقدیر و تدبیر موفق شده مذاکرات و در واقع بحران عمیق هسته ای را تا اینجا به فرجامی قابل قبول برساند. این رخداد مهم و استثنایی در جمهوری

اسلامی، هم محبوبیت و نفوذ کلمه روحانی و دولتش را در سطح جهانی بالا برده و این می تواند او را در سیاست تنش زدایی (سیاست خارجی ناتمام خاتمی) کمک کند و هم موقعیت روحانی را در فضای داخلی تقویت کرده و بر نفوذ و جاهت ملی اش افزوده است.

ثانیا انتخابات دهمین دوره مجلس نیز به گونه محسوسی بر موقعیت و منزلت دولت روحانی افزوده است. با این که شورای نگهبان در چهارچوب رهنمودهایی رهبر نظام تقریباً تمام داوطلبان قوی تر اصلاح طلب را رد صلاحیت کرد اما در نهایت با همراهی و همدلی بی سابقه طیف گسترده جناح مقابل اصولگرایان تندرو و افراطی، سرنوشت انتخابات به گونه ای رقم خورد که با ورود شمار زیادی از حامیان بالقوه دولت به مجلس، مجلس آینده برای همراهی با دولت، اطمینان بخشتر شده است. با این که ظاهراً دولتی ها در نظر داشتند در انتخابات لیست جداگانه ارائه کنند و مستقل وارد کازار انتخابات بشوند، ولی به برکت برخورد های سختگیرانه و قلع و قمع شورای نگهبان، سه نیروی مستقل ولی در یک طیف (اصلاح طلبان، حامیان دولت و طیف هاشمی) ناگزیر به هم پیوستند و در نهایت بازی مهندسی شده بیت رهبری را تا حدودی به هم زده و نتیجه بازی را در حد ممکن به سود خود رقم زدند. رخدادی که به احتمال زیاد در شرایط دیگر ممکن نمی شد. موفقیت بزرگ دولت در این بود که در نهایت به جای دوگانه اصلاح طلب/اصولگرا، دوگانه حامیان برجام/مخالفان برجام شکل گرفت؛ دوگانه ای که آشکارا به معنای برد جناح دولت بوده و هست.

به هر تقدیر می توان گفت اکنون روحانی و دولتش در شرایطی استثنایی قرار دارد و گزاف نیست که هیچ دولتی و هیچ رئیس جمهوری تا حال در جمهوری اسلامی خوش شانستر از حسن روحانی نبوده است. موقعیت بین المللی او مطلوب و موقعیت داخلی وی نیز عالی و فوق خوب است. به ویژه باید تأکید کرد که اکنون دو چهره اثرگذار در عرصه جامعه و سیاست ایران امروز یعنی خاتمی و هاشمی رفسنجانی، که اولی در عالی ترین سطح ممکن دارای جاهت ملی و مردمی است و دومی در عین جاهت محدود ملی و مردمی در مناسبات درونی قدرت هنوز از قدرت بازیگری و بازی سازی خوبی برخوردار است، از حامیان استوار دولت و برنامه هایش بوده و برای کمک به دولت از هر نوع همکاری دریغ نکرده و نخواهند کرد. به عبارت دیگر سه ضلع روحانی، هاشمی و خاتمی

حال مواضع اخیر آقای خامنه ای دو گونه می تواند تحلیل شود. یا نباید آن ها را جدی گرفت و چنین گمانه زنی کرد که این مواضع عمدتاً مصرف داخلی دارد و برای توجیه و حفظ پایگاه محدود اجتماعی در جناح افراطی گفته می شود و یا باید آنها را جدی تلقی کرد. در این صورت این دعوی بدان معناست که ما در سال جاری شاهد بر خوردهای تند و احياناً درگیری علنی تر رهبر و رئیس جمهور نظام خواهیم بود. به ویژه که در سال آینده انتخابات ریاست جمهوری خواهد بود و احتمالاً آقای خامنه ای نمی خواهد روحانی بار دیگر انتخاب شود و چنین اندیشه ای نمی تواند پیروز شود مگر این که دولت را در برنامه های اصلاحی پیش رو (که فعلاً تحت عنوان «برجام دو» شناخته می شود) ناکام بگذارند و در نهایت کاری کنند که یا روحانی نامزد نشود و یا شکست بخورد.

موقعیتی ایجاد کرده که بی سابقه است و این می تواند قدرت چانه زنی و تعامل قوا را به سود روحانی تغییر دهد. خاتمی در هشت سال ریاست جمهوری اش از چنین نعمتی بی بهره بود و از این رو او (به ویژه در دوره دوم ریاست جمهوری اش) تنها بود و مددکاری اثرگذار و بالفعل نداشت.

این موقعیت خوب و مطلوب می تواند به روحانی کمک کند تا هم برجام را بدون مشکل (حداقل از سوی ایران) به فرجامی نیکو برساند و پیامدهای انضمامی آن (مانند الغای کامل تحریم ها و بهبود روابط با جهان و از جمله غرب و آمریکا) را عملی کند و هم طبق وعده ایشان برجام دو را مرحله به مرحله به اجرا در بیاورد. اگر چنین شود، می توان انتظار داشت که سال آینده رونق اقتصادی برای مردم ملموستر شود و اوضاع سیاسی و آزادی های فرهنگی و اجتماعی فزون تر گردد. حتی معضل مهم حصر بزرگان جنبش سبز؛ حصری که رفع آن هم برای نظام مفید است و هم برای مردم و دموکراسی خواهان و تحول طلبان مطلوب، نیز به شکلی حل شود.

اما این تنها یک سوی ماجراست. سوی دیگر معادله، رهبر نظام و به طور کلی هسته سخت قدرت است. بر عالم و آدم روشن است که رهبری و عواملش نه از شرایط جاری راضی است و نه با برخی افکار و اقدامات دولت روحانی و شخص روحانی موافق و سازگار است. البته این یک قاعده و یک پدیده ساختاری در نظام حقوقی و حقیقی جمهوری اسلامی است که همواره بین رهبر مادام العمر و نقدناپذیر و غیر مسئول نظام با نهاد انتخابی و محدود و نقدپذیر و در هر حال زیر قیومیت مردم تفاوت ها و تعارضاتی وجود داشته و خواهد داشت. در این چالش نهادهای انتصابی (نهادهای زیر مجموعه رهبری) و نهادهای انتخابی (در رأس آن دولت و رئیس جمهور)، البته چندان فرقی هم نمی کند که رئیس دولت چه شخصی و از کدام جناح باشد. این یک قاعده است که هر رئیس دولتی به میزانی که از رهبر نظام اطاعت بیشتری دارد، مقربتر و در کار خودش (مثبت یا منفی) کامیاب تر خواهد بود. هاشمی رفسنجانی باشد و یا خاتمی و یا محمود احمدی نژاد و یا حسن روحانی چندان فرقی نمی کند. شواهد چنین می نماید که آقای خامنه ای، هر چند به اکراه، با مذاکرات هسته ای موافق و همراه بوده و همین امر نیز موجب موفقیت دولت شده است. اما دیگر افکار و علایق دولت در سیاست داخلی و نیز سیاست بهبود روابط با غرب و به ویژه با آمریکا با

دیدگاه ها و گرایشات رهبر جناح تندرو و به تعبیر خودش «انقلابی» (هرچند روش ایشان ماجراجویی است و نه لزوماً انقلابی) در تعارض است. از این رو کاهش فضای امنیتی، داستان رانت خواری بورسیه ها، ارتقای سطح آزادی مطبوعات و تأمین آزادی های فکری و فرهنگی و هنری و سیاسی، گسترش نهادهای حزبی و مدنی، محدودیت عمل شورای نگهبان در همان محدوده قانونی، برگزاری انتخابات

رقابتی حتی در همان

محدوده سنتی دو جناح در جمهوری اسلامی، گشایش فضای اقتصادی مناسب در روابط جهانی و با غرب و ... جملگی با مخالفت غالباً آشکار رهبر نظام مواجه شده است.

با آغاز سال جدید، با اعلام مواضع علنی و بی پرده آقای خامنه ای در باره قلمرو دولت، چالش بزرگ آغاز شده است. به نظر می رسد از این که روند مذاکرات هسته ای به برجام رسیده و این قرارداد مهم بین المللی در نهایت الزامات و نتایج گریزناپذیری دارد، رهبر نظام کاملاً ناراضی است و از عواقب آن به شدت نگران است. سخنان پیاپی وی در شش ماه اخیر و ابداع کلیدواژه «فوذ» و هشدار نسبت به نفوذ «دشمن»، به خوبی از این هراس پرده بر می دارد.

برگزاری انتخاباتی که، به هر حال خواب خوش رهبری و پیروانش را تا حدودی آشفته کرده و بار دیگر اراده ملی آموزه ها و سیاست های افراطی و ضد ملی جناح رهبری را به انزوا رانده، نیز شدیداً موجب ناخرسندی هسته اصلی قدرت شده و خشم رهبر این هسته را برانگیخته است. سخنان غالباً بی سابقه آقای خامنه ای در دوران پسانتخاباتی و به ویژه در آغاز سال جدید، نشان می دهد که رهبری که به هر دلیل به «ترمش قهرمانانه» در مذاکرات اتمی تن داده، اکنون قصد ندارد در سیاست داخلی اندکی نرمش نشان دهد؛ ولو این که قهرمانانه باشد! حال این مواضع دو گونه می تواند تحلیل شود. یا نباید چنین مواضعی را جدی گرفت و در واقع می توان گمانه زنی کرد که چنین مواضع تندی عمدتاً مصرف داخلی دارد و برای توجیه و حفظ پایگاه محدود اجتماعی در جناح افراطی گفته می شود و یا باید آنها را جدی تلقی کرد و در این صورت این دعوی بدان معناست که این روند با جدیت بیشتر ادامه خواهد یافت و ما در سال جاری شاهد بر خوردهای تند و احياناً درگیری علنی تر رهبر و رئیس جمهور نظام خواهیم بود. به ویژه که در سال آینده انتخابات ریاست جمهوری خواهد بود و احتمالاً آقای خامنه ای نمی خواهد روحانی بار دیگر انتخاب شود و چنین اندیشه ای نمی تواند پیروز شود مگر این که دولت را در برنامه های اصلاحی پیش رو (که فعلاً تحت عنوان «برجام دو» شناخته می شود) ناکام بگذارند و در نهایت کاری کنند که یا روحانی نامزد نشود و یا شکست بخورد و بدین ترتیب «دولت تدبیر و امید» نیز ناکام از دنیا برود.

ادامه در صفحه ۶

ارزیابی عملکرد دولت روحانی در عمل به وعده‌ها

علی مزروعی



و فصل پرونده هسته ای، و بهبود وضعیت بحرانی اقتصاد کشور.

روحانی در سخنرانی‌های انتخاباتی خود با هوشمندی و شجاعت سیاسی به گره زدن این دوماضوع با یکدیگر پرداخت تا موضع شفاف خود را در دو عرصه سیاست خارجی و بهبود اقتصادی بیان کند، و از جمله در سومین مناظره انتخاباتی نامزدها در این ارتباط چنین گفت: «باید کشور را به گونه‌ای اداره کنیم که همه چیز

انتخابات ریاست جمهوری یازدهم در سال ۹۲ صحنه کارزار انتخاباتی هشت نامزد بود. در این کارزار انتخاباتی هر نامزدی تلاش می‌کرد با طرح موضوعات و وعده‌های مطلوب و بعضاً آرمانی به جلب نظر و رای شهروندان صاحب رای بپردازد. سرانجام در این کارزار انتخاباتی، این دکتر حسن روحانی بود که با کناره‌گیری دکتر عارف نامزد مورد حمایت اصلاح طلبان از ادامه کارزار و حمایت کامل این جریان فکری سیاسی به رهبری خاتمی و همچنین هاشمی رفسنجانی نامزد ردصلاحیت شده این انتخابات از وی توانست نظر اکثریت رای دهندگان را به سوی خود جلب کند و با رای مردم در ۲۴ خرداد ماه سال ۹۲ مسئولیت ریاست جمهوری اسلامی ایران و اداره قوه مجریه را به دست آورد و از اوایل مردادماه این سال سکان اداره قوه مجریه را به عهده گیرد. حال پس از گذشت دوسال و نیم از مسئولیت دولت روحانی، که آنرا «دولت تدبیر و امید» نامگذاری کرده است، می‌توان به ارزیابی عملکرد دولت در عمل به وعده‌های انتخاباتی اش در زمینه‌های مختلف نشست. در عین حال باید در نظر داشت دوران تبلیغات و کارزار انتخاباتی، که باید آنرا دوره وعده و شعارهای مطلوب و آرمانی برای جلب رای شهروندان نام نهاد، با دوره مسئولیت و عمل، که با محدودیت امکانات و ملاحظات شرایط محیطی و محاطی کشور مواجه است، تفاوت بسیار دارد. از اینرو اینکه هر رئیس جمهوری چقدر در عمل بتواند به وعده‌ها و شعارهایی که در دوران کارزار انتخاباتی داده است عمل کند محل بحث و مناقشه است، و به نظر می‌رسد اگر رئیس دولتی در دوره مسئولیتش بتواند در حدی به وعده‌ها عمل کند که بطور نسبی رضایت رای دهندگانش را فراهم آورد باید به عملکرد و کارنامه اش نمره قبولی داد، و البته هرچه عمل به وعده‌ها بیشتر باشد نمره قبولی دولت هم بالا می‌رود.

یادآور می‌شود که در کارزار انتخاباتی و گفتمان نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری یازدهم در همه زمینه‌ها متناسب با مخاطبان و در مناظره‌ها بحث و اظهار نظر می‌شد اما دو موضوع به دلیل شرایط محیطی و محاطی ایران، محوریت عمده یافته بود: چگونگی حل

توافقنامه نهایی (برجام) را با این کشورها امضا رساند و بستر تازه و فضای آرام و امید بخشی را برای اقتصاد ایران در داخل و خارج فراهم آورده، و زمینه‌های بهبود اقتصادی را در کشور رقم زد.

برشماری همه وعده‌های اقتصادی روحانی در ایام تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری از حوصله این مقاله خارج است، اما به اجمال می‌توان به برخی وعده‌های مهم وی اشاره کرد: «با اجرای برنامه‌های در حوزه اقتصاد گام به گام تورم مهار شده و شاهد توسعه اقتصادی خواهیم بود... وظیفه اصلی دولت این است که محیط کسب و کار را آماده کند چرا که اگر محیط کسب و کار بهبود یابد، زمانی است که تولید رونق می‌یابد و بخش صنعت، کشاورزی و خدمات فعال می‌شود.» «در دولت تدبیر و امید همراه با یارانه‌های نقدی، یارانه‌های کالایی نیز داده می‌شود تا اقشار ضعیف دیگر دغدغه معیشتی نداشته باشند؛ چرا که اساس اقتصاد دولت من آرامش به مردم و از بین بردن نگرانی است.» «در حوزه مسائل اقتصادی زمینه‌های فراهم خواهد شد که گرانی و تورم مهار شده و از طرفی کسب و کار آحاد جامعه به ویژه جوانان و بانوان نیز فراهم شود.» «دولت تدبیر گرانی را با فکر و برنامه کنترل و کاهش خواهد داد و بیکاری را با روش‌هایی چون توجه به صنعت، کشاورزی و گردشگری کاهش خواهد داد و بیکاری را به نرم جهانی خواهد رساند.» «همه مردم باید بتوانند از پوشش بیمه‌ای

را با هم ببینیم. اگر کارخانه‌ها بخوابند، مساله استقلال کشور مطرح می‌شود. اگر مردم دچار مشکلات اقتصادی شوند عزت آنها زیر سوال می‌رود. باید منافع ملی را ببینیم. من گفته‌ام خیلی خوب است که سانتریفیوژها بچرخد اما به شرط اینکه صنعت، اقتصاد و زندگی مردم هم بچرخد... شرایط امروز ما بسیار حساس است و کسانی که تجربه دارند و دنیا را می‌شناسند و می‌توانند با مذاکره و منطق پیش روند باید دیپلماسی هسته‌یی را به دست بگیرند... سیاست خارجی برای ما بسیار مهم است و باید کسانی قدرت را در دست بگیرند که تجربه لازم را برای حل و فصل مسائل هسته‌یی داشته باشند تا بتوانند مشکلات مردم را حل کنند.»

از اینرو بود که روحانی در چپینش کابینه خود به انتخاب وزیری برای وزارت امور خارجه پرداخت که بتواند این وعده او را عملی کند، و محمد جواد ظریف دیپلمات با سابقه و پرتجربه ایران به عنوان وزیر امور خارجه ایران توانست در همان صد روز اول استقرار دولت روحانی از طریق مذاکره با نمایندگان کشورهای ۱+۵ (آمریکا، روسیه، چین، انگلیس، فرانسه، و آلمان) توافق اولیه پیرامون حل و فصل پرونده هسته ای را به امضا رساند و جلوی تشدید بیشتر تحریم‌های اقتصادی و سیاسی علیه ایران و تخریب اقتصاد را بگیرد، و سرانجام توانست پس از دوسال مذاکره پیگیر و سخت



استفاده کنند؛ در حال حاضر ۵ میلیون نفر از مردم از بیمه استفاده نمی‌کنند و از این رو، همگانی کردن بیمه یکی از اهداف دولت تدبیر و امید خواهد بود. « و « اصلاح نظام اداری نیز جزء اولویت‌های من است، زیرا با اصلاح نظام اداری جلوی فسادها گرفته می‌شود. »

عملکرد دولت روحانی در عمل به این وعده‌ها را می‌توان با استناد به شاخص‌های کلان اقتصادی کشور مورد ارزیابی قرار داد. برپایه آمارهای منتشره در نماگرهای اقتصادی شماره ۸۱ بانک مرکزی (سه ماهه دوم سال ۹۴)، عملکرد دولت در مهار گرانی و کنترل نرخ تورم، کاهش نرخ بیکاری، مدیریت قیمت ارزهای خارجی و نوعی آرامش بخشی به بازار ارز، اجرای مرحله دوم قانون هدفمندکردن یارانه‌ها، تامین بیمه همگانی، بسترسازی برای رشد اقتصادی، اصلاح نظام اداری و مبارزه با فساد را می‌توان چنین ارزیابی کرد:

نرخ رشد تورم که از سال ۸۸ در پی افزایش سالانه نرخ رشد بالای نقدینگی در دولت احمدی نژاد روند افزایشی یافته بود و از ۱۰٫۸ درصد در سال ۸۸ به ۳۱٫۵ درصد در پایان سال ۹۱ رسیده بود، و این روند افزایشی تا مهر ماه سال ۹۲ و جابجایی دولت احمدی نژاد با دولت روحانی به ۴۰٫۴ درصد بالغ شده بود، در سایه آرامش ناشی از سیاست تنش زدا خارجی دولت روحانی، و اصلاح قوانین بودجه سالانه برای رعایت انضباط پولی و مالی از سوی دولت، توانست به مهار و کنترل قابل توجه نرخ رشد تورم بپردازد و آنرا به ۳۴٫۷ درصد در پایان سال ۹۲، ۱۵٫۶ درصد در پایان سال ۹۳ و ۱۲٫۶ درصد در پایان بهمن ماه سال ۹۴ کاهش دهد. نمودار زیر روند نرخ رشد تورم را در سال‌های پس از انقلاب در ایران نشان می‌دهد.

کاهش نرخ بیکاری از ۱۲٫۲ درصد در سال ۹۱ به ۱۰٫۹ درصد در سه ماهه دوم سال ۹۴ هم نشانگر تلاش دولت روحانی برای پاسخگویی به نیاز اشتغال در جامعه ایران در مدت مسئولیت بوده است. هرچند با توجه به حدود ۲٫۵ میلیون نفر متقاضی بالفعل در بازار کار و پیش بینی ورود حدود ۸ میلیون نفر متقاضی بالقوه در شش سال آتی، که غالب آنها را فارغ التحصیلان دانشگاهی تشکیل می‌دهند، این تلاش باید ابعاد گسترده تری به خود گیرد تا بتواند وعده روحانی را در این باره تحقق بخشد. نمودار زیر روند نرخ بیکاری در سال‌های دولت احمدی نژاد را برپایه آمار رسمی منتشره توسط مرکز آمار ایران نشان می‌دهد.

نرخ برابری پول ملی ایران با ارزهای خارجی، که در دولت احمدی نژاد به دلیل تعدید تحریم‌های اقتصادی و سوء مدیریت، از سال ۹۰ به بعد روند کاهشی شدید به خود گرفت و از ۱۰۵۰۰ ریال برای هر دلار در سال

۸۹ به ۳۴۰۰۰ ریال برای هر دلار در اسفندماه سال ۹۱ و ماه‌های پایانی دولت احمدی نژاد در سال ۹۲ رسید، و در نتیجه پول ملی ایران طی این مدت دوسوم ارزشش را از دست داد، پس از روی کار آمدن دولت روحانی هرچند اندکی فرود و فراز داشته است اما با نوعی ثبات و آرامش در بازار مواجه بوده و در ماه پایانی سال ۹۴ حول و حوش همان رقم ابتدای کار دولت روحانی یعنی ۳۴۰۰۰ ریال مانده است که حاکی از نوعی ثبات برای نرخ ارز در اقتصاد ایران است. نمودار زیر روند کاهش نرخ برابری ریال با ارزهای خارجی در بازار رسمی و آزاد در سال‌های پس از انقلاب را نشان می‌دهد.

دولت روحانی با انجام اندک اصلاحاتی دست به اجرای مرحله دوم قانون هدفمندکردن یارانه از اردیبهشت ماه سال ۹۳ زد، و در پی افزایش قیمت حامل‌های انرژی، با اختصاص بخشی از درآمد حاصله برای تامین بیمه همگانی، این طرح را به اجرا درآورد تا یکی از وعده‌های انتخاباتی‌اش را تحقق بخشد. البته ارزیابی نتایج و پیامدهای حاصل از اجرای مرحله دوم قانون هدفمند کردن یارانه‌ها در اقتصاد ایران توسط دولت روحانی نیاز به گذر زمان دارد.

در مورد نرخ رشد اقتصادی نیز دولت روحانی توانسته است در سایه مدیریت کارشناسانه و عقلانی اداره کشور و آرامش بخشی به فضای اقتصادی این نرخ را از نرخ منفی ۶٫۸ درصدی سال پایانی دولت احمدی نژاد (سال ۹۱) به نرخ رشد اقتصادی منفی ۱٫۹ برای سال ۹۲ و نرخ رشد مثبت ۳ درصدی برای سال ۹۳ افزایش دهد. هرچند این روند افزایشی در سال ۹۴ بدلیل کاهش شدید قیمت هربشکه نفت و درآمد ارزی کشور متوقف شد اما در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت در سایه

مجموعه سیاست‌های اجرایی دولت روحانی در عرصه خارجی و داخلی تاکنون توانسته بستر سازی مناسب و چشم انداز نسبتاً روشن و خوش بینانه‌ای را برای خروج « اقتصاد ایران » از « رکود تورمی » دامنگیرش در سال‌های اخیر در سال ۱۳۹۵ فراهم آورد بگونه‌ای که نهادهایی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول دستیابی به نرخ رشد اقتصادی مثبت ۵ درصدی را برای این سال پیش‌بینی کرده‌اند. نمودار زیر نرخ رشد اقتصادی سال ۸۴ را به بعد را نشان می‌دهد.

در زمینه اصلاح نظام اداری به منظور روان و شفاف سازی دیوانسالاری دولتی و مبارزه با فساد هرچند حرف و سخن از سوی مسئولان دولت روحانی بسیار بوده است اما متأسفانه هنوز برنامه اجرایی تعریف شده و قابل ارزیابی‌ای از سوی دولت ارائه و اجرا نشده است، و به نظر می‌رسد در این باره دولت تا اینجا عملکرد موفقیت‌آمیزی در اصلاح نظام اداری و مبارزه با فساد نداشته است.

در یک جمع بندی کلی درباره ارزیابی عمل به وعده‌های انتخاباتی روحانی در مورد دو موضوع اصلی مورد نظرش یعنی: چگونگی حل و فصل پرونده هسته‌ای، و بهبود وضعیت بحرانی اقتصاد کشور، می‌توان گفت دولت روحانی با توجه به شرایط محیطی و محاطی ایران، و مدت بیش از دو سال و نیمی که مسئولیت اداره قوه مجریه را به عهده داشته، به طور نسبی موفق عمل کرده است. هرچند روحانی برای عملی ساختن وعده‌های دیگرش و از جمله رفع و رجوع مسائل باقی مانده از انتخابات بحث انگیز و پرمناقشه ریاست جمهوری سال ۸۸ از قبیل رفع حصر آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی دو نامزد معترض به نتیجه این انتخابات و سرکار خانم رهنورد و آزادی زندانیان سیاسی و تبدیل فضای نظامی امنیتی برآمده از این رخداد به فضای سیاسی مدنی برای کسب رضایت خاطر شهروندانی که به او رای دادند تاکنون ناکام مانده و فقط بیش از یک سال دیگر برای عمل کردن به وعده‌ها فرصت دارد!

البته ارزیابی نهایی از عملکرد دولت روحانی در انطباق با وعده‌هایش پس از چهار سال مسئولیت توسط شهروندان در انتخابات آتی ریاست جمهوری در سال ۹۶ محک و رقم خواهد خورد. همانگونه که برگزاری اخیر دو انتخابات مجالس شورا و خبرگان و نتایج اعلامی بگونه‌ای حاکی از موفقیت نسبی عملکرد دولت روحانی در جلب رضایت شهروندان و رای دادن آنها به فهرست‌های انتخاباتی حامیان دولت بود، و انتظار می‌رود که دولت روحانی با اتکا به این پشتوانه و مجلس همراه بتواند در مدت باقی مانده مسئولیتش با سرعت و اطمینان بیشتری در عمل به وعده‌های انتخاباتی‌اش گام بردارد.

در یک جمع بندی کلی درباره ارزیابی عمل به وعده‌های انتخاباتی روحانی در مورد دو موضوع اصلی مورد نظرش یعنی چگونگی حل و فصل پرونده هسته‌ای، و بهبود وضعیت بحرانی اقتصاد کشور، می‌توان گفت دولت روحانی به طور نسبی موفق عمل کرده است. هرچند روحانی برای عملی ساختن وعده‌های دیگرش و از جمله رفع و رجوع مسائل باقی مانده از انتخابات بحث انگیز و پرمناقشه ریاست جمهوری سال ۸۸ از قبیل رفع حصر آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد و آزادی زندانیان سیاسی و تبدیل فضای نظامی امنیتی برآمده از این رخداد به فضای سیاسی مدنی برای کسب رضایت خاطر شهروندانی که به او رای دادند تاکنون ناکام مانده و فقط بیش از یک سال دیگر برای عمل کردن به وعده‌ها فرصت دارد!

پیام انتخاباتی مردم «دستاوردگرا» برای دولت

رضا علیجانی



همه دولت های قبل از خود را به نقد بکشد، از خود نشان دهند. به نظر می رسد جریان مقابل از هم اکنون روی همین مسئله دستاوردگرایی مردم حساب باز کرده است. اینک آقای خامنه ای در قامت رهبر حزب رقیب دولت که مرتب در پی ایراد گیری از دولت و تخفیف دستاوردهای آن و بالا بردن توقعات به خصوص اقتصادی مردم است نیز همین مسیر را در پیش گرفته است. پیام و سخنرانی

نوروزی او خط برخورد سال آینده با دولت روحانی را برای جریان متبوع خود روشن کرده است: کارشکنی و مخالفت با تداوم تنش زدایی با جهان با تاکید مکرر بر گفتار دشمن ستیزانه خود که منجر به عدم ثبات سیاسی داخل کشور و مانع سرمایه گذاری خارجی می شود و نیز مخالفت با کاهش هزینه های منطقه ای سیاست خارجی مداخله جویانه سپاه قدس و تاکید بر تخصیص بودجه حداکثری برای این سیاست ها که خود مانع مهمی برای به کارگیری بخش مهمی از سرمایه های آزاد شده ایران در مذاکرات هسته ای در داخل کشور و برای خروج از وضعیت رکودی اقتصادی می شود که مورد توقع مردم است؛ همراه با دامن زدن وسیع و مستمر به مطالبات اقتصادی مردم. بدین ترتیب می توان گفت هر چند حضور مردم و بسیاری از نیروهای سیاسی و مدنی در هنگام بسته بودن فضای سیاسی کشور و نیز قلع و قمع نامزدهای متفاوت در این انتخابات مبتنی بر نوعی «حداقل خواهی» آن هم بیشتر با حالت رای سلبی (به خصوص در مجلس خبرگان و یا به صورت لیست های ناقص و ترکیبی در مجلس شورا به جز در تهران) بود، اما همین حداقل خواهی خود باعث افزایش توقعات و سطح مطالبات هر دو دسته ناراضیان سیاسی و ناراضیان اقتصادی و اجتماعی شده است. حال زبان مشترک هر

در انتخابات اسفندماه ۹۴ محافظه کاران به کارنامه دولت احمدی نژاد باختند و اعتدالیون و اصلاح طلبان میوه برجام را چیدند. مردم اما با رای خود خواستند روحانی برجام را به فرجامی که توقع دارند یعنی بهبود وضعیت زندگی شان برساند.

رفتارشناسی رای دهی شهروندان ایرانی در بسیاری از لایه های آن، با رفتارشناسی نخبگان و روشنفکران و فعالان سیاسی و مدنی متفاوت است. ماکس وبر از چهار نوع کنش انسانی نام می برد که دو مورد آن عقلانیت معطوف به ارزش و دیگری عقلانیت معطوف به نتیجه است (دو مورد دیگر را کنش عاطفی و احساسی و کنش سنتی تشکیل می دهد).

«ناراضیان سیاسی» در ایران عمدتاً با مطالبات و شاخص هایی سیاسی (که البته خواسته های اقتصادی را نیز در درون خود دارد) به گزینش و رای دهی عمدتاً «ارزشی» می پردازند اما «ناراضیان اقتصادی و اجتماعی» که اکثریت مردم را تشکیل می دهند رفتاری «دستاوردگرا» دارند. دستاورد جریان راست و محافظه کار اعم از افراطی تا سنتی در هشت ساله دولت احمدی نژاد و سه دوره اخیر مجلس مثبت نبوده است. اما جریان مقابل یک بار در سال ۹۲ در انتخاباتی که وعده اصلاح سیاست خارجی در مذاکرات هسته ای و بهبود وضعیت زندگی مردم را می داد به پیروزی انتخاباتی رسید. این پیروزی خود یک «دستاورد» عینی بود که یعنی «می شود» امیدوار بود. به نتیجه رسیدن مذاکرات هسته ای دومین پیروزی و دستاوردی بود که این «امید» را ادامه داد و دوچندان کرد. حال مردم به نوعی رای دادند که این حرکت ادامه پیدا کند و به «نتیجه» برسد. اما اگر دولت که اینک برجام و انتخابات را پشت سر گذاشته و مجلسی هم سوتر با خود دارد نتواند دستاورد محسوس و تأثیرگذاری در زندگی روزمره مردم داشته باشد آن گاه ممکن است مردم دستاوردگرا سرد شوند و رفتار انتخاباتی متفاوتی (از قهر با صندوق های رای تا رای دادن به فردی شعار و وعده دهنده برای بهبود زندگی آنها و عوامفریبی از جریان مقابل اصلاحات که احتمالاً

دو این است که با تقویت دولت در انتخابات مجلس، حسن روحانی باید قدم های محسوس تری به سمت اهداف و وعده هایش بردارد. بر همین اساس است که حتی فرد کمتر متوقعی همچون محمد خاتمی در دو پیامش بعد از انتخابات به حسن روحانی با گزینش حساب شده برخی عبارات یادآوری کرد که حالا باید «همه وعده هایش»، «دیگر وعده هایش» و «وعده های بر زمین مانده» اش را عملی سازد.

اما دولت حسن روحانی در پیشبرد دو منظور مهمش در بهبود وضعیت معیشتی مردم با ایجاد اشتغال و افزایش رفاه و دیگری بهبود وضعیت سیاسی کشور با غلبه فضای سیاسی بر فضای امنیتی و تسهیل فعالیت نهادهای صنفی و مدنی و آزادی زندانیان سیاسی به خصوص رهبران محصور جنبش سبز با مانع بزرگ بیت قدرت مواجه است.

در رابطه با مسائل اقتصادی این مسیر کم سنگلاخ تر از مسیر دوم است. هر چند بیت قدرت و حزب نامرئی آقای خامنه ای سعی در بالا بردن توقعات مردم و بعضاً کارشکنی در مسیر فعالیت های دولت دارند اما شخص آقای خامنه ای با یک وضعیت پارادوکسیکال نیز مواجه است و آن اینکه به خوبی می داند بازی کردن با برگ اقتصاد برای تضعیف دولت روحانی و در رابطه با رقابت های داخلی سیاسی می تواند به یک بازی نه تنها علیه دولت بلکه علیه کل نظام تبدیل

اگر دولت که اینک برجام و انتخابات را پشت سر گذاشته و مجلسی هم سوتر با خود دارد نتواند دستاورد محسوس و تاثیرگذاری در زندگی روزمره مردم داشته باشد آن گاه ممکن است مردم دستاوردگرا سرد شوند و رفتار انتخاباتی متفاوتی (از قهر با صندوق های رای تا رای دادن به فردی شعار و وعده دهنده برای بهبود زندگی آنها و عوامفریبی از جریان مقابل اصلاحات که احتمالاً همه دولت های قبل از خود را به نقد بکشد)، از خود نشان دهند.

آزادی زندانیان و رهبران در حصر تدارک ببیند. وزارت اطلاعات روحانی در موارد زیادی متحد جریان مقابل عمل کرده است. قوه قضائیه زیر نظر طیف مقابل نیز صف بندی حادی در برابر دولت تشکیل داد. افزایش آمار اعدام ها در دولت روحانی سیاست کارشکنانه این قوه در برابر قوه مجریه بود.

اشتباه دولت روحانی به خصوص وزارت امور خارجه اش در این رابطه این بود که خرج قوه مجریه را از قوه قضائیه جدا نکرد تا هم به وجهه بین المللی دولت روحانی آسیب کمتری وارد شود و هم با خنثی سازی ترفند رقیب فشار افکار عمومی بین المللی را به سمت همان قوه بفرستد. این تله بزرگی است که دولت روحانی به علت شخصیت خاص وزیر امور خارجه که خود را وزیر بیت هم میدانند و تحت همان منویات دفاع از قوه قضائیه را نیز به عنوان بخشی از دفاع کل نظام و نه صرفاً دفاع از قوه مجریه و دولت روحانی و سیاست هایی که مورد تایید اکثریت مردم ایران قرار گرفته و شاید هم به خاطر از اولویت خارج شدن شتابناک مطالبات و وعده های سیاسی حقوق بشری از برنامه دولت که به سرعت منشور حقوق شهروندی را بایگانی کرد، دچار شده است. دولت اگر اندک تعلق به شعارها و وعده های گذشته اش دارد باید به نرمی و با برخوردی دیپلماتیک و البته بدون محافظه کاری از این تله خارج شود و وظیفه دفاع از عملکرد کارشکنانه قوه قضائیه را برعهده همان قوه بگذارد و به جای دفاع از عملکرد ضد حقوق بشری آن ها به صورت دیپلماتیک بر استقلال قوای سه گانه در کشور و ضرورت برخی اصلاحات در بخش قضایی البته همراه با تمامی تعارفات معمول دیپلماتیک مثل وجود استانداردهای دوگانه در جهان و بهبود تدریجی مسائل حقوق بشری در کشور و نظایر این حرفهای راست و دروغ! تاکید کند.

رفتارشناسی دولت و شخص حسن روحانی در این دو سال و چند ماه نشان میدهد که رئیس و دست اندرکاران این دولت در مسائل مرتبط با سیاست داخلی در ابتدا چند موضع جرقه ای و حتی گاه آتشی میگیرند و بعد به سرعت عقب نشینی می کنند. حال چه در موضع علنی و رسمی و چه در عمل و اجرا. بحث بورسیه ها، مسئله پول های کثیف و ... و بالاخره مسئله نظارت استصوابی شورای نگهبان که با موضع تند رئیس جمهور همراه بود که گفت اگر قرار است اینگونه نظارت حذفی صورت گیرد پس یک جناح نباید و بدون انتخابات به مجلس برود! و بعد به تسلیم نسبتاً کامل در برابر قلع و قمع نامزدها (به خصوص در مجلس مهم تر خبرگان و به ویژه در حذف غیر قانونی حسن خمینی و عده ای دیگر همچون موسوی بجنوردی و آیت الله امجد و ...) منجر شد، نمونه هایی از این نوع رفتار است.

هم اینک نیز بنا به شنیده های بسیار جدی از محافل نزدیک به دولت، نزدیک به هاشمی و نزدیک

و بخشهای اقتصادی مرتبط به نهادهای زیر چتر بیت قدرت قرار دارند. مبارزه با فساد گفتاری است که رهبر نیز نمی تواند در برابر آن حداقل در ظاهر مقاومت کند. بزرگترین نقطه ضعف راست افراطی در ایران که می توان با اتکاء بدان ایشان را عقب راند نقطه ضعف اش در رابطه با انحصار و فساد اقتصادی است.

عرصه سوم و مهم اقتصادی دیگر در مسیر تحقق راهبردهای اقتصادی دولت انبوهی از نهادهایی است که حداقل نیمی از اقتصاد کشور را زیر نگین خود دارند اما از هرگونه برنامه ریزی و نظارت دولتی فرار می کنند و ضمن استفاده از بودجه عمومی اما مالیاتی به دولت نمی پردازند. دولت روحانی با برخورد کارشناسی اقتصادی و نه برخوردهای سیاسی می تواند در این قسمت نیز هم خود به بیت قدرت برای انضباط پذیری آنها و حداقل پرداخت مالیات و دیگر بدهی های معوقه شان به دولت فشار بیاورد و هم از فشار رسانه ها و افکار عمومی در این رابطه بهره گیری کند. وضعیت خطیر اقتصادی کشور و خطرات امنیتی که آن را تهدید میکند می تواند زبان و گفتار مشترکی بین دولت و بیت قدرت بوجود بیاورد. همین دستور زبان مشترک بود که حتی در مجلس نهم نیز دولت را به خاطر رضایت ضمنی رهبر موفق کرد تا برای اولین بار سخن از گرفتن مالیات از برخی از همین نهادها به میان بیاورد. این مسیبر در صورت پیگیری و قاطعیت دولت و به خصوص مهندسی فشار و محاصره کارشناسی بیت قدرت و شخص رهبر و نیز به عرصه افکار عمومی و رسانه ها آوردن این مباحث کارشناسی بدون محافظه کاری های افراطی و البته با ادبیاتی ملایم اما مستند و محکم هم چنان باز است و می تواند موفقیت آمیز باشد. دولت نمی تواند با سپاه و فعالیت های اقتصادی نهادهای نظامی و نیز با کارتل های بزرگ اقتصادی متصل به بیت به مقابله سیاسی برخورد مگر ضرورت و احکام ثانویه ای مبتنی بر امنیت کل نظام در هراس از فشارهای اقتصادی وارده بر مردم در میان باشد.

دولت روحانی در سیاست داخلی کارنامه ضعیف تری دارد. در برخی حوزه ها نخواستند و در بعضی نتوانسته کاری پیش ببرد. شاید شخص حسن روحانی در ابتدا ارزیابی خوش بینانه تری از برخورد بیت قدرت در برخورد با این گونه مسائل داشت. هر چند به علت حضور مستمر او در مراکز سیاسی و امنیتی نزدیک به بیت قدرت نمی توان پذیرفت که فردی مانند حسن روحانی در دوران نامزدی ریاست جمهوری تصویری کاملاً متفاوت از اوضاع و رفتارشناسی جریانات سیاسی موثر در قدرت به خصوص نیروهای حول بیت رهبر داشته است.

در هر حال دولت روحانی نتوانست در درون خودش نیز به خصوص در وزارت اطلاعات و ارشاد و کشورسیاست و برنامه روشنی برای دفاع از آزادی های قانونی و فعالیت قانونمند نهادهای صنفی و مدنی و نیز

شود. بیت قدرت به خوبی از عواقب امنیتی تشدید فقر و نارضایتی اقتصادی در کشور آگاه است و بولتن های مختلفی خطرات امنیتی اعتراضات و شورش های اقتصادی را به ایشان یادآوری کرده است. این همان عاملی بود که رهبر جمهوری اسلامی را به سمت نرمش قهرمانانه در مذاکرات هسته ای برای رفع تحریم ها سوق داد. این خطر همچنان باقی است و باید برجام به فرجام حداقل اقتصادی اش برسد تا این خطر کاهش یابد.

اما بخشی از کارشکنی عملی در کار دولت در مسیراهداف اقتصادی اش عمدتاً ماهیت سیاست خارجی دارد. عاملی که مانع ثبات پذیری شرایط سیاسی ایران می شود. جدا از مسائل داخلی سیاست منطقه ای ایران نیز سیاستی هزینه بر است. گاه شنیده های حیرت آوری از میزان درخواست های ارزی و ربالی سپاه برای مداخلات منطقه ای اش به خصوص در سوریه به گوش می رسد. دولت روحانی نمی تواند به طور مستقیم و قاطع در این باره در برابر بیت قدرت بایستد اما مانند پرونده هسته ای در این پرونده نیز باید این سیاست مداخله جویانه و ماجراجویانه را با زندگی روزمره مردم گره بزند. شفاف سازی اقتصادی هزینه های مداخله در سوریه و نیز دیگر سیاست هایی که سپاه قدس عامل اجرای آن است برای مردم با زبان های مختلف و لحن های قابل تحمل در زیر سقف نظام می تواند به شدت به کمک آقای روحانی بیاید. به نظر میرسد در این مورد دولت تاکنون بسیار ضعیف برخورد کرده است. مردم ایران باید از هزینه های اقتصادی و نیز تبعات سیاسی این مداخلات در روابط ایران با کشورهای همسایه و منطقه پیرامونش مطلع شوند. اینک که روابط ایران با غرب تا حدی بهبود یافته است برخی از کشورهای منطقه به شدت بدنبال تشدید خصومت با ایران هستند. سیاست های خود ایران نیز به خصوص در فرقه گرایی های منطقه ای و نیز مداخلات سیاسی منفی اش در عراق و نیز تشدید مخاصمات در سوریه به خاطر دفاع دربست از شخص بشار اسد جنایتکار به این خصومت دامن میزند.

نکته استراتژیک مهم این است که دولت روحانی در برخی حوزه های سیاسی داخلی و خارجی نمی خواهد و یا نمی تواند به طور مستقیم با گفتارهای سیاسی بیت قدرت مقابله کند بنابراین نمی تواند مستقیم در برابر رهبر و تبلیغات رسمی به اصطلاح نظام بایستد. راه تعدیل مواضع رهبر در این حوزه ها بحث های کارشناسی معطوف به مدیریت کشور و امنیت ملی است. کارشناسان اقتصادی دولت باید جمع بندی های روشن و همراه با آمار و ارقام دقیق از هزینه های اقتصادی سیاست منطقه ای ایران و نیز گزارش های روشنی از وضعیت اقتصادی داخلی کشور که گاه دولت توان پرداخت یارانه های مردم را نیز ندارد چه برسد سرمایه گذاری های توسعه ای برای خروج از وضعیت رکودی کنونی تهیه کنند و مرتب بر رهبر و بیت قدرت در این رابطه به خاطر تغییر و یا حداقل تعدیل جهت سیاست های منطقه ای کشور فشار بیاورند. طرح این آمار با افکار عمومی نیروی رسانه ای و افکار عمومی داخلی را نیز به نفع دولت وارد این معادله برای عقب راندن و تعدیل مواضع بیت قدرت خواهد کرد.

عرصه دوم و مهم اقتصادی دولت در تسهیل مسیر تحقق برنامه های اقتصادی اش مبارزه با فساد اقتصادی است که اینک بنابه گفته های افرادی از هر دو جناح به صورت ساختاری در آمده است. پشت بسیاری از این فسادها طیف های نظامی و امنیتی

هیچ گوش شنوایی به این تحلیل ها و دلسوزی ها و راهنمایی هایی که گاه از نزدیک ترین افراد به دولت مانند تیم هاشمی نیز خطاب به دولت به گوش می رسد ندارد.

نباید فراموش کرد که در کنار مردم دستاورد گرا طیف ناراضیان سیاسی آگاهی بخش و بسیج گر اجتماعی قرار دارد که ناامیدی هر یک از این دو می تواند به ضرر دولتی تمام شود که بیت قدرت و رهبر آن به شدت دربرابرش صف آرایی کرده اند. روشنگران و بسیج گران اگر سرد و بی انگیزه و نا امید شوند اعتراضات شان بلندتر و قدم های شان برای ادامه راه سست تر خواهد شد. و مردم اگر فرجامی از برجام سر سفره های شان نبینند و سرد شوند آن ها نیز صحنه را به رقیب واگذار خواهند کرد اگر فرد ریاکار و عوامفریبی از سوی رقیب به صحنه نیاید تا رای اعتراضی و استیصالی مردم تحت فشار برای گشودن روزنه ای به سوی اندکی بهبود در اوضاع زندگی شان را برآید.

انتخابات شوراهای دوم که همه یا اکثر نیروهای سیاسی حضور داشتند اما مردم نیامدند و انتخابات مجلس هشتم که لیست های انتخاباتی موسوم به لیست خاتمی رای نیاوردند و شکست خوردند هشدار آمیزانه در برابر دیدگان همه است. هر چند معمولاً دوره های ریاست جمهوری ها (مگر در موارد استثنائی) در ایران دو دوره ای است اما نباید از ترفندهای رقیب زخم خورده و ضعف های دولت اعتدالی در دوره ای که شمارش معکوسش آغاز شده غافل بود. وقتی صحنه فعالیت سیاسی در ایران بیش از پیش انتخابات محور میشود مردم ایران رفتارهای غافلگیرانه زیادی می کنند. این رفتارها همیشه خوشحال کننده نیست.

براین اساس جامعه مدنی ایران می تواند ضمن فعالیت مستقل مطالبه محور و مستمر و پیگیرانه خود اما همیشه در فشار به دولت برای پیشرفت در این مسیر و جلوگیری از تعطل ها و ضعف هایش موثر باشد. راه گذار به دموکراسی و توسعه همه جانبه در ایران یک ماراتن طولانی است نه یک دوی صد متر. اما دولت روحانی نیز نباید به خاطر برخی ضعف ها و ناپیگیری هایش این فرصت طلایی را از مردم ایران بگیرد، همان گونه که با برخی نتایج موفقیت آمیزش آن ها را امیدوار کرده است؛ تا در پایتخت کشور انتخابات مجلس را «سی بر صفر» ببرند و در انتخابات خبرگان با رقابتی بسیار محدود اما پیامی بسیار روشن از تمایل و خواست های خود به گوش بیت قدرت برسانند. این پیام را طیف اعتدالی و اصلاحی نیز باید بشنود. این پیام فقط برای یک طرف نیست.

رسانه ای کشور دامن بزند تا اختلافات داخلی شورای نگهبان را به مسیرهای قانونی و به نفع اقلیت معترض و اکثریت خاموش همان شورا سوق دهد. این داستان همچنان در رابطه با انتخابات اصفهان و نیز مرحله دوم انتخابات در بسیاری از حوزه ها وجود دارد. هر چند متأسفانه نمی توان انتظار چندانی از تغییر رفتار محافظه کارانه دولت در این وادی داشت.

هم چنین در رابطه با حصر رهبران جنبش سبز یا ممنوع تصویر بودن محمد خاتمی نیز همیشه یک برخورد جرقه ای و رگباری صورت می گیرد و دولت و قوه قضائیه به هم می پزند اما گویی هر دو طرف به همین نتیجه راضی هستند و بازی تاخیری و کند و سپس سکوت هر دو طرف بدون اینکه هیچ نتیجه جدیدی دربرداشته باشد ادامه پیدا می کند. این مسئله تا آنجاست که برخی فعالان جنبش سبز در صداقت دولت در این دو مورد به شدت به تردید افتاده اند و تصور می کنند دولت روحانی بازی دیپلماتیکی را با برگ محصورین و محمد خاتمی انجام می دهد و از ساده ترین راه ها که همان برخورد حقوقی و قانونی با این دو مسئله است پرهیز دارد چرا که می داند مسئله فراتر از قانون و متکی برمنویات رهبر است. اما دولت آدرس اشتباهی می دهد و مسئله را به راه های پرپیچ و خم مصوبات و آئین نامه ها شورای عالی امنیت ملی می کشد و نصفه و نیمه رها می کند. آن ها معتقدند دولت روحانی کار خاصی در این رابطه نکرده و هیچ نشانه ای از صحت شایعات و شنیده های غیرجدی مبنی بر لابی مستمر با بیت قدرت نیز در دست نیست. برخی نیز این شایعات را ساخته دولت برای داغ نگه داشتن این توهم می دانند که دولت دارد کاری می کند تا همچنان بتواند با این برگ برای رای آوری های بعدی استفاده کند.

قبلا در باره اینکه دولت روحانی باید بتواند علاوه برناراضیان اقتصادی، ناراضیان سیاسی ای را که به او رای داده اند نیز به طور نسبی امیدوار نگه دارد و تا حدی به مطالبات آنها نیز پاسخ دهد زیاد نوشته شده است. به صورت عمیق تر هم این بحث مطرح شده که توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی در ایران به هم مرتبطند و باز به صورت پراگماتیستی تری نیز این بحث مطرح شده که حتی توسعه اقتصادی نیز بدون توسعه سیاسی و به خصوص آزادی بیان (مثلاً در بحث آزادانه و پیگیری فسادهای اقتصادی و یا بخش های ناشفاف فعالیت های بنگاه های اقتصادی که خارج از چتر دولت قرار دارند و یا هزینه های اقتصادی برخی تصمیمات سیاسی به خصوص در حوزه بین الملل و منطقه همانند پرونده هسته ای و پرونده های سوریه و ...) نمی تواند به فرجام برسد. ظاهراً دولت

دولت روحانی نمی تواند به طور مستقیم و قاطع در برابرسیاست های مداخله جویانه منطقه ای بیت قدرت بایستد اما مانند پرونده هسته ای در این جا نیز باید این سیاست مخرب را با زندگی روزمره مردم گره بزند. شفاف سازی اقتصادی هزینه های مداخله در سوریه و نیز دیگر سیاست هایی که سپاه قدس عامل اجرای آن است برای مردم با زبان های مختلف و لحن های قابل تحمل در زیر سقف نظام می تواند به شدت به کمک آقای روحانی بیاید.

به خبرنگاران مستقر در وزارت کشور در روزهای رای شماری در راه یابی احمد جنتی به مجلس خبرگان تردیدی قوی وجود دارد. مصاحبه اخیر یاسر هاشمی و ذکر این نکته صریح که از روز شنبه آراء قطعی مجلس خبرگان تهران برای پدرم روشن شده بود نیز بیانگر این تردید مهم است. چرا که برخلاف معمول اعلام آرای مجلس خبرگان تهران چندین و چند روز طول کشید و گاه در میان این روند مکثها و وقفه های طولانی ایجاد می شد که از نظر ناظران رسانه ای و سیاسی نزدیک به سه گانه یاد شده در بالا علامت مذاکره جدی بیت و دولت بود. گفته می شود هاشمی معتقد بوده است روحانی نباید عقب نشینی کند و رای جنتی راپذیرد. اما در نهایت دولت دچار همان مصلحت اندیشی شد که دولت اصلاحات و وزارت کشور در دوران مسئولیت مصطفی تاج زاده در رابطه با انتخابات دچارش شد. طرف مقابل تهدید کرده بود که اگر رای یک نفر را نپذیرید کل انتخابات (تهران) تحت الشعاع قرار می گیرد و باطل می شود. بنا به همین شنیده های جدی هاشمی این تهدید را بلوف دانسته و حتی گفته بود در صورت تحقق نیز در انتخابات مجدد رای بیشتری خواهیم آورد. اما دولت روحانی می پذیرد که روی یک نفر (جنتی) باج داده شود تا کل انتخابات حفظ شود. اگر این شنیده های قوی و جدی صحت داشته باشد دولت روحانی خطای استراتژیک جدی ای را مرتکب شده است که در ادامه راه را برای تداوم همین دست اندازی ها به رای مردم علاوه بر قلع و قمع اولیه نامزدها بازتر خواهد کرد.

اینک همین آزمون در رابطه با رد صلاحیت خانم مینو خالقی نماینده رای آورده مردم اصفهان وجود دارد. رفتار تماماً غیر قانونی و قلدردنشانه شورای نگهبان در این رابطه تاکنون با برخورد حقوقی و قانونی جدی دولت مواجه نشده است. در مجموع نیز نحوه برخورد شدیداً غیرقانونی شخص احمد جنتی در انتخابات اخیر باعث اختلافات داخلی فراوانی در همان شورا شد و چندین بار کار به بیرون کشیده شد اما با برخورد بسیار منفعل و ضعیف دولت مواجه شد. حسن روحانی به جای شعاردهی های تند اولیه علیه شورای نگهبان می توانست بحث و برخورد حقوقی و قانونی ای را در بالاترین سطوح سیاسی و به موازات آن به صورت

انتخابات شوراهای دوم که همه یا اکثر نیروهای سیاسی حضور داشتند اما

مردم نیامدند و انتخابات مجلس هشتم که لیست های انتخاباتی موسوم به لیست خاتمی رای نیاوردند و شکست خوردند هشدار آمیزانه در برابر دیدگان همه است. هر چند معمولاً دوره های ریاست جمهوری ها (مگر در موارد استثنائی) در ایران دو دوره ای است اما نباید از ترفندهای رقیب زخم خورده و ضعف های دولت اعتدالی در دوره ای که شمارش معکوسش آغاز شده غافل بود. وقتی صحنه فعالیت سیاسی در ایران بیش از پیش انتخابات محور می شود مردم ایران رفتارهای غافلگیرانه زیادی می کنند. این رفتارها همیشه خوشحال کننده نیست.

گذار از نظام پاپ و پادشاه در ایران (نگاهی به رویارویی دولت اعتدالی با رهبر افراطی)

مهدی جامی



منظر اول: تجربه دیگران در گذار

۱. انتخابات و افسانه مرگ سیاست در ایران:

بسیاری فکر می کنند سیاست در ایران مرده است. انتخابات ۷ اسفند نشان داد که قدرت تحلیل است که کم جان شده و گرنه سیاست در ایران زنده است و نمی تواند زنده نباشد. دلیل اش ساده است: اکثریت طبقه شهرنشین بازمانده از دوران شاه در دوران انقلاب دینی سرکوب شد. این مردم به طور مستمر برای رهایی خود کوشیده اند و هزینه داده اند چه با زندان و اعدام و گزینش و محرومیت اجتماعی و حصر و چه با مهاجرانده شدن از وطن. برای مردمی که در مسیر رهایی خود از اجبار در اصلاحات شرکت کرده اند و در جنبش سبز و برای مردمی که سیاست خواسته اند یا نخواسته اند چهل سال است بخشی از زندگی شان شده، "سیاست" مردنی نیست.

چرا پس این تصور به صورت دوره ای پیدا می شود که سیاست در ایران مرده است؟ (که فارین پالیسی هم به آن اشاره دارد) به نظر من، مساله این است که تحلیلگران الگوهای رفتاری جامعه ایران را نمی شناسند و دید کلان از تحلیل آنها گم است. بعلاوه، کمتر تحلیلی است که الگوهای رفتاری در جنبش های گذار به دموکراسی را بشناسند و دنبال کند یا در زمان تحلیل در نظر داشته باشد. ما یکبار هم در سخنان دهها تحلیلگر که در همین چندماهه صحبت کرده اند اشاره ای به مساله "گذار" نمی بینیم و گویا هیچ شناختی از دیگر کشورها که وضع مشابهی داشته اند وجود ندارد که در بحث ها ارائه نمی شود. گویی ایران مشکلی است منحصر به فرد. بیماری است که در عالم "پزشکی سیاست" بیمار دیگری مانند او یافت می نشود. اما چنین تصویری آشکارا نامعقول است.

۲. نقش دولت های اصلاحات در گذار: گرچه گذار

به دموکراسی در ایران قصه ای طولانی تر از جنبش اصلاحات دارد و مثلا تحولات دوره رفسنجانی را هم به عنوان مقدمه آن باید در نظر آورد (و حتی مدل برخورد سیاسی مخالفان با شاه را هم در چند سال آخر آن نظام می توان از این دیدگاه تحلیل کرد) اما دست کم آنچه توافق عمومی در باره آن وجود دارد این است

که از ۱۳۷۶ تا امروز اندیشه گذار وارد ادبیات سیاسی شده و در زمینه عمل تا میزانی پیش رفته است. به نظرم بحث "چانه زنی" یک پایه مهم گذار در دوره اصلاحات بود که متاسفانه ارزشهای آن بخوبی درک و حمایت نشد تا به کودتای انتخاباتی کشید. نقطه عطف بعدی در مقابله با نیروهای اقتدارگرایی، جنبش سبز بود که می توان گفت تنها به خاطر مقاومت حاکمیت در برابر نیروهای اصلاح طلب به

وجود آمد. به زبان دیگر، به دلیل فقدان عنصر مذاکره میان دو طرف و بن بست در چانه زنی و بردن بحث سیاسی به کف خیابان. در حالی که توافق عموم کنشگران سیاسی آن است که نیرویی که اراده به گذار دارد باید راه مذاکره را جدی بگیرد.

۳. توافق عمومی بر سر منافع حداقلی: راه

گذار راه حداقلی است. راه خود را دارد که به زبان صندوق رای می شود گفت رای به میانه روها و عملگراهاست. به زبان صریح تر، ایده آلیست ها، هرج و مرج طلبان، افراطیون و مانند آنها نمی توانند در دوره گذار نقشی داشته باشند. انقلابی ها هم! کسانی که صفر-صفر صدی فکر می کنند یا همه چیز را یکجا می خواهند و قادر به بسیج مناسب نیروها هم نیستند باید در انتظار بمانند.

در دنباله نقش دولت اصلاحات نقش خاص دولت روحانی نمایندگی کردن از طرفداران چنین مسیری است یعنی جایی که دو نیروی متخاصم به نوعی توافق حداقلی می رسند. آن برجام داخلی معنایی جز این ندارد که به سمت راهکاری برد-برد برویم. چیزی بدهیم و چیزی بگیریم و اجازه ندهیم صحنه سیاست از ما خالی بماند چون به ضرر همه خواهد شد.

۴. اخلاقیات گذار - آیا مشروعیت می دهیم؟

در همه دوران های گذار که توافق با قدرت چیره و

زورمدار محل بحث است مساله مشروعیت هم پیش می آید. نمونه ایران از نمونه شیلی بدتر نیست. در آنجا اپوزیسیون تصمیم گرفت وارد مشارکت سیاسی شود و در همه پرسه قانون اساسی پینوشه شرکت کند. بحث های داغی مطرح می شد که آیا شرکت در همه پرسه دولت نظامی به معنای مشروعیت بخشی به آن نخواهد بود؟ حتی اگر چنین معنایی را داشت یا دولت نظامی چنین معنایی را در آن می دید و برجسته می کرد راه دیگری نبود. تعهد اساسی به این بود که از همان راهی که دولت حاکم و نامقبول باقی گذاشته و میدان محدودی برای بازی تعیین کرده استفاده کنیم و او را شکست دهیم. همین اتفاق هم افتاد. اما نزدیک به پانزده سال کش و قوس ادامه داشت تا سرانجام به نتیجه رسید.

۵. گفتگو با محافظه کاران: نکته دیگر که تنها بعد

از این مقدمات می شود به آن رسید، و به تعبیری مهمترین کار دولت و منتقدان حاکمیت ولایی است، این است که راه گفتگو با محافظه کاران را باز کنند. نمی توان تصور کرد که جامعه ایران تا زمانی که قطبی است و میان دو گروه اقلیت حاکم و پرزور و اکثریت رای دهنده و کم زور گرفتار است بتواند راه حلی پیدا کند. مسیر گذار دموکراتیک ایران را باید با برنامه های جدی دنبال کرد و گفتگو با محافظه کاران از اولویت های مهم راه گذار است و در هیچ کشور دیگری هم بدون این

مسیر گذار دموکراتیک ایران را باید با برنامه های جدی دنبال کرد و گفتگو با محافظه کاران از اولویت های مهم راه گذار است و در هیچ کشور دیگری هم بدون این گفتگو و سازش گذاری اتفاق نیافتاده است (هم نمونه شیلی و هم نمونه اسپانیا بعد از فرانکو). این اتفاق تا حدودی با مخلوط شدن لیست ها در انتخابات ۷ اسفند آغاز شده است. باید افراطیون از هر دو یا چند طرف را کنار گذاشت.

عمومی وصل است.

منظر دوم: پاپ و پادشاه

۱. سوی جمهوری و سوی اسلامی: از زمان دولت اصلاحات تنش میان خامنه ای و رئیس جمهوری همیشه وجود داشته است و حاصل آن را در محدودیت های اعمال شده بر محمد خاتمی می بینیم. در دوره سازندگی هم تنش بوده اما پنهان بوده است گرچه بعد همان تنش در رویارویی هاشمی و خامنه ای در سالهای اخیر آشکار شد. بنابراین می توان گفت دعوای خامنه ای و روحانی که سخنرانی نوروزی رهبر در مشهد اوج آن بود و هیچگونه قابل رفع و رجوع نیست، ادامه دعوایی است همیشگی میان دو قطب قدرت در جمهوری اسلامی. دو قطبی که یکی سوی جمهوری نظام است و دیگری سوی اسلامی اش.

مطالعه این دو قطبی در تاریخ معاصر ایران از مشروطه به بعد حائز اهمیت است. اما من می خواهم به تاریخ دورتر و متفاوت دولت و کلیسا در اروپا اشاره کنم چرا که به دلیل دوری از ما و روشن شدن همه پیامدهای تاریخی اش می تواند آسانتر به یک مدل تحلیلی تبدیل شود.

۲. معضل دانته: اگر تاریخ اروپا را مطالعه کنیم کشمکش دایمی میان پاپ و پادشاه را بروشنی می بینیم. در آغاز عصر حکومت مسیحی کسی مثل اوگوستین حرف اش بسیار خریدار داشت که می گفت قدرت و ولایت اصلی از آن کلیسا ست که نماینده خداوند است و پادشاه هم به نیابت از کلیسا ست که قدرت دارد. او شبیه روح الله خمینی بود. همه چیز باید دینی می بود و قدرت دولت باید از دین گرفته می شد و در این مسیر اگر لازم بود قلم ها و قدم ها شکسته شود هم باکی نیست. همین هم او را به فیلسوف تفتیش عقاید تبدیل کرد. اما کشاکش های دایمی افکار دیگری پدید آورد از جمله مکتب پاپ گلاسیوس که قائل به دو قلمرو در هم تنیده بود: قلمرو دنیوی یا سیاسی و قلمرو معنوی یا کلیسایی. یکی از چهره هایی که ما کمتر او را در مقام متفکر سیاسی می شناسیم دانته است.

«دانته در محدوده تئوری دو قلمرو گلاسیوس کاری کرد، اما دغدغه فوری او اعاده صلح مدنی بود که بر اثر دخالت کلیسا در امور داخلی ایتالیا، و ادعای پاپ در خصوص مصون بودن در قبال قدرت دولت، مختل شده بود. او این تنگ کردن

گفتگو و سازش گذاری اتفاق نیافتاده است (هم نمونه شیلی و هم نمونه اسپانیا بعد از فرانکو). این اتفاق تا حدودی با مخلوط شدن لیست ها در انتخابات ۷ اسفند آغاز شده است. باید افراطیون از هر دو یا چند طرف را کنار گذاشت (هم آنها که همچنان مردم را انگلیسی می شمارند و تهران را کوفه می دانند و هم آنها که به کمتر از براندازی ولو با کمک نظامی خارجی و تحریم همه جانبه و عاجزکننده راضی نمی شوند و یا فکر می کنند هدف آخر به هر حال سرنگونی این رژیم است و به چگونگی اش هم کاری ندارند) و باید به میانه روها توجه کرد و افراطیون را هم به میانه رو تبدیل کرد یا منفعل ساخت و از صحنه بازی کنار گذاشت.

۶. تغییر طیف بندی سیاسی: نتیجه قهری این روند که در دوره انتخابات آشکار شد نارسایی ترم های سیاسی محافظه کار و اصلاح طلب برای توصیف نقشه سیاسی در ایران امروز است. این نارسایی به دلیل تحولی است که در طیف بندی اتفاق افتاد و از هر دو صف کسانی به سوی میانه حرکت کردند (این مقاله نیویورک تایمز این نکته را برجسته کرده است). نشناختن این تحول باعث شد بسیاری بر اصلاح طلبان طعنه بزنند که دیگر چه فرقی با محافظه کاران دارند. اما واقعیت این است که فرق اساسی در صحنه سیاسی ایران تبعیت از ولایت یا حفظ موضع منتقد و مستقل از ولایت است. این صف بندی در زمان فعلی از همه صف بندی های دیگر معتبرتر است.

اخلاق مبارزه را باید با این واقعیت ها تنظیم کرد. اما این واقعیت دیگر را هم نباید دست کم گرفت که در میان طرفداران گذار هم باید توافقی ایجاد کرد و باید مراقبت کرد که نظریه های این و آن فرد و گروه باعث تفرقه نشود. این هم طبعاً نیازمند کار تئوریک است با تکیه بر ضرورت های راه حل های میانی و توافقی و عملگرایانه.

۷. مساله سپاه: تا به امروز دهها تحلیلگر از خطر سپاه سخن گفته اند. از نقش سپاه در اقتصاد ایران و در قاچاق. از نقش سپاه در تعیین رهبر آینده. اما هیچ کس نگفته است که این خطر را چگونه باید مهار و دفع کرد. راه برخورد دولت و منتقدان بیرون از دولت برای مقابله با زیاده خواهی سپاه و تهدید جمهوری چیست؟ بخشی از راه را دولت با نقد پنهان و آشکار از سپاه رفته و شروع کرده است. اما باید به دولت کمک کرد تا اقتدار واقعی در مقابل نیروهای مافیایی و مردمخوار داشته باشد. بخشی از این کمک می تواند متوجه ساختن عمومی به خطر پنهان و خزنده سپاه باشد. سپاه دولتی پنهان است که حد و اندازه کارهایش روشن و شفاف نیست. شفاف سازی می تواند کمک مهمی به دولت باشد تا بر این هیولای خودساخته و ولایت پرورده چیره شود. از آن گذشته، حساب بدنه سپاه را باید از سرداران ولایت جدا کرد. مساله اساسی هم در حساب و کتاب خواستن است و ممانعت از انحصار. در یک کشور متمدن همه نیروهای جامعه باید فعال باشند و هیچ کس حق انحصار ندارد خاصه وقتی به پول و منابع

اختیارات قلمرو سیاسی را در تضعیف موازنه قدرت عامل اصلی می دانست، موازنه ای که حد و مرز جامعه مدنی نسبتاً مسالمت آمیز را ترسیم کرده بود. دانته به دنبال پادشاه واحد و نیرومندی بود که نماینده امپراتوری جهانی خدا باشد و مسئولیت های امور غیر دینی جامعه را به عهده بگیرد. (جان ارنبرگ، ۴۹)

همه شواهد حاکی است که وضعیت امروز در ایران شبیه همین معضل دانته است. اگر فکر کنید دانته چه ربطی به دوره ما دارد باید گفت درست مثل قانقاریا که هر جا پدید آید فارغ از تاریخ و جغرافیا مسائل و مشکلات خود را درست می کند و راه حل خاص خود را دارد، درگیری دو قدرت در یک حوزه سیاسی هم مسائل مشابهی پدید می آورد. اگر مدل خود را تقابل دولت و کلیسا بگیریم، می بینیم رئیس جمهورهای ایران می خواهند همان پادشاهی باشند که دانته به دنبال آن بود. و خامنه ای پاپی است که نمی خواهد عقب نشینی کند و خود را رسماً و علناً و عملاً از خطا و نقد و استیضاح و پاسخگویی مصون می داند و فعال ما یشاء تصور می کند. این روند طبعاً باعث می شود که نهایتاً دولت جمهوری خود را از پاپیگری - یعنی قدرت دینی که خود را قدرت قاهره می داند اما پاسخگو نمی داند - دور کند.

۳. موقعیت بحران ساز خامنه ای: اما معضل دانته در دوره ما وضع خاصی یافته است. اگر در تقابل دولت و کلیسا ما دو سپهر دنیوی و معنوی داشتیم، در نظام ولایی سپهر پاپی با سپهر سیاسی در داخل "یک" نظام سیاسی یا دولت یا حاکمیت جای گرفته اند. تناقضی که خامنه ای گرفتار آن است و کل نظام سیاسی را با بحران روبرو کرده است همین است. در رفتار خامنه ای مثلاً می بینیم که او از یک طرف حوزه و روحانیت را تابع دستگاه دولت ساخته است (که به نحوی دولت را صاحب اقتدار می کند و حوزه را کارگزار او) و از طرف دیگر می خواهد بالاتر از دستگاه دولت قرار گیرد و خود را در نقشی مستقل از دولت تعریف کند. یعنی همان دستگاهی را که از آن برخاسته یک بار تابع دولت می کند و بار دیگر آن را برتر از دولت می نشاند. (مثلاً ائمه جمعه را ملاحظه کنید و نقش مخربی که در کار دولت دارند یا نمایندگان رهبر را در نهادها نگاه کنید که یک دولت به موازات دولت درست کرده اند.)

این که خامنه ای می گوید من انقلابی ام دیپلمات نیستم و از طرف دیگر انقلابی بودن را به اسلامی بودن جایگاه خود پیوند می زند بیان روشنی از این تمناهای سیاسی است که هم خود را دولت می داند و هم خود را از دولت بالاتر می پندارد. دیپلمات نبودن او یعنی از دولت فاصله دارد.

انقلابی بودن اش یعنی از دولت بالاتر است و قید و بندهای دولت را ندارد و نمی خواهد رعایت کند. اما چون خود را عین دولت و مشروعیت دولت را ناشی از ولایت خود می داند دستگاه روحانیت را تابع دولت می کند یعنی هم تابع خود



زبان شان صراحت بیشتری پیدا می کند و بعینه زندانی کردن آنها هزینه های بیشتری برای نظام سیاسی به بار می آورد. آخرین آنها شاعر طنزپرداز محمدرضا عالی پیام است که وقتی از زندان آزاد شد در نامه ای کل دستگاه قضا را هجو کرد و در پایان نامه اش سرود:

از چنین فرصتی که ساخته‌ای
من که بردم، ولی تو باخته‌ای

۶. خطر رهبر ضعیف: در عین حال رهبری فعلی گرچه آن قدر ضعیف است که نمی‌تواند مملکت را پشت سر ایده های افراطی خود متحد کند ولی هنوز آن قدر قوی هست که نگذارد دیگران مردم را با ایده های اعتدالی متحد کنند. از آنجا که برای خامنه ای رضایت عمومی شرط نیست و او به قدرت عریان با اندکی پوشش و زینت و لعاب مردم پسند می آید. او استاد جنگ پارتیزانی و ایجاد مزاحمت است. خطر خامنه ای آن است که به دلیل آن ضعف و این روش نامتقارن چریکی و آن میزان از قدرتی که برایش باقی مانده رفتارهایی پیشه کند که به منافع کشور آسیبی های بیشتری وارد سازد و زمان برای ایجاد و حفظ انسجام اجتماعی از دست برود. اما سوی دیگر ماجرا این است که خامنه ای هر چه در چنته داشته در دوره آخرالزمان ولایت و دولت مهدوی احمدی نژادی رو کرده است و نه توان سیاسی دارد و نه جبهه واحدی و نه بهره ای از عقلای نظام؛ و نه مشروعیت و آبرویی پیش مردمی که او را یکبار دیگر در انتخابات ۷ اسفند در چارچوب امکاناتی که داشتند طرد کردند.

در نظر گرفتن این دیالکتیک در کار طراحی کنش سیاسی بسیار مهم است. امری که تا حدود زیادی هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی با فهم آن هوشمندانه رفتار کرده اند و موسوی و کروبی نیز در دوره جنبش سبز از آن بهره بردند. در میان نیروهای اپوزیسیونی کمتر نیروی سرشناسی می شناسیم که از این دیالکتیک بخوبی بهره برده باشد. یک دلیل آن هم فقدان پشتوانه بزرگ مردمی برای چهره های اپوزیسیونی خارج از حاکمیت است. امری که اپوزیسیون دارای پشتوانه را به بازیگران داخلی و دارای پیشینه در حاکمیت محدود ساخته است.

۷. حامیان اقتصادی ولایت: اما اینجا هم نباید فراموش کرد که در کنار این مشروعیت فروپاشیده ولایتی، دستگاه رهبری و نظام امنیتی تحت امر او با پیش بینی موقعیت متزلزل خود و برای حفظ قدرت، بنیادهای بزرگ اقتصادی به وجود آورده تا مگر آن را در فقدان مشروعیت مردمی حمایت کنند. گرچه پیوند مردم با این گفتمان گسسته شده است، نقطه آغاز تحول سیاسی بعدی وقتی است که صاحبان این بنیادهای بزرگ درک کنند برای حفظ منافع خود هم که باشد نیازمند تغییر در گفتمان اند و باز کردن راه برای مردمی که بیرون حصارهای ولایت از بسیاری از امکانات مشروع شهروندی شان محروم شده اند. دولت روحانی می تواند این نقش تاریخی را پیدا کند و این تحول را سرعت بخشد. همه امکانات اجتماعی برای آن فراهم است. و این بازگشت به منظر اول بحث است؛ شناخت راههای گذار و مقید ماندن به آن و حمایت اپوزیسیون داخل و خارج از اقتدار یافتن دولت انتخابی در مقابل نهاد غیرپاسخگوی ولایتی و اذتاب اش.

آشکار شده و به وجدان عمومی تبدیل شده است. اما یک چیز روشن است: نظم نوینی که انقلاب آورد در عرض یک نسل - ۴۰ سال - کهنه شده و در حال فرسایش است. بر این بنای کهنه دیگر نمی توان چیزی ساخت. ممکن است عریضه کنند با خلق خدا که چرا دیگر انقلابی نیستند و مرتب انقلابی بودن را در بوق و کرنا کنند اما این دقیقاً نشانه ای از همان فرسایش است که دیگر قابل بازگشت نیست. از روزی که نمایندگی انقلاب به لپین ها و لباس شخصی ها و کیهانیان رسید فرسایش سرعت گرفت. امروز رهبر انقلابی تمام قد در کنار رجاله ها و فاسدان ایستاده و مال مردم خورها و اختلاس گران گرد او را گرفته اند. این دفاع از کدام انقلاب و انقلابیگری است؟ این نیست مگر اینکه انقلاب دیگر طرفدار حقیقی ندارد و تنها کسانی برای آن باقی مانده اند و نمایندگی اش می کنند که به طمع پولی و قدرتی گرد آن اند و برکشیده انقلاب و رهبر انقلابی اند. انقلاب نمایندگی اش را از خلق و توده باید می گرفت که امروز سپاهیان و قاضیان و امنیتی ها جانشین آنها شده اند. وانگهی آنها که امروز از خامنه ای حمایت می کنند لزوماً هوادار او نیستند. چه بسا کسانی اند که صرفاً می خواهند سر به تن رقبای خودشان در دولت و قوه مجریه نباشد. تشتت رای و فرقه فرقه شدن این هواداران در هنگامه انتخابات نشانه واضحی از این نفع گروهی است تا همسویی با رهبر واحد.

این نظم کهنه انقلاب می توانست در جریان جنبش سبز نو شود. سبز شود. تازه شود و به مردم بازگردد که سرچشمه اصلی قدرت اند. اما نشد. انقلاب به کسانی که مشتاق تحولی بودند تحویل نشد. ناگزیر ساعت انقلاب شکسته و از کار افتاده و دیگر کار نمی کند. حتی در همان دایره ای که ولایت پول خرج می کند هم قادر نیست بر خلاف طبیعت جامعه و مسیر تحولات نقش آفرینی کند. این است که حتی احمد خاتمی، خطیب نماز جمعه تهران و عضو مجلس خبرگان رهبری، نیز می گوید: «هر کسی که یک نگاه اجمالی به صحن حوزه علمیه بیندازد می بیند که آن شور و هیجان مقدس انقلابی، که در شان حوزه علمیه قم و همانند اول انقلاب باشد، وجود ندارد.»

یک سوی دیگر این شکستگی و از کار افتادگی وضعیت زندانیان سیاسی است که

هر قدر در زندان می ماندند آبرومندتر می شوند و

و هم تابع دستگاه دولتی که این روحانیت باید برود مثلاً در دادگستری اش کار کند و حقوق و مزایا بگیرد. وجه تناقضی دیگر ماجرا این است که خامنه ای تا آنجا که روحانیت را تابع دولت می کند کاری به سود دستگاه سکولار دولت می کند و وقتی خود را بالاتر از دولت می پندارد دستگاه دولت را تابع دستگاه فقهی و شرعی خود می سازد.

۴. مستقل سازی دولت از ولایت: مشکلی که روحانی در ادامه کار روسای جمهور قبلی باید آن را چاره کند و البته صرفاً سیاسی هم نیست مستقل سازی دولت از ولایت است. و تبدیل ولایت به بخشی از دولت و نه فرا-دولت. زیرا یک راه اساسی برای حل بحران حاکمیت یکپارچه است. البته نه زیر لوای ولایت که زیر لوای دولت منتخب.

آنچه زمینه مناسب را برای روحانی و دولت او فراهم می کند آشکار شدن ستیز مستمر خامنه ای با دولت است که در این چندماهه بعد از برجام و خاصه در آستانه انتخابات و پس از آن آشکار شده و در سخنرانی نوروزی خامنه ای عریان شده است. خامنه ای تا زمان جنبش سبز حاشیه امنیتی قوی داشت چون به نوعی عرض و طول دولت پنهان اش و منویات واقعی اش از نظرها پنهان بود. اما بعد از آن که در کنار رئیس جمهور نامحبوب ایستاد و رای مشکوک را تایید کرد به هدف اصلی اعتراض ها تبدیل شد. اینکه خامنه ای مدام آشکارتر موضع می گیرد در نفس خود نشانگر ضعیف شدن روزافزون خامنه ای است. زیرا او هر بار که شکست می خورد ناچار می شود تندتر و صریح تر حرف بزند و مخالفت اش با فکر عمومی و نظر اکثریت روشن تر می شود. طبعاً این زمینه بسیار پربهایی برای منزوی شدن خامنه ای است یعنی که دولت بدون اینکه کار ویژه ای انجام دهد به صرف بیان مواضع خود و مخالفت خامنه ای با آن مواضع به هدف منزوی کردن خامنه ای دست پیدا می کند.

اما این موضوع سیاسی صرف هم نیست چرا که پیش از عمل سیاسی یا همزمان با آن نیازمند کار نظری است. یعنی همان کاری که در جداسدن دولت از کلیسا در قرون میانه انجام شد یکبار دیگر باید در ایران انجام شود بر اساس اقتضانات خاص ما در زمانه قرن بیست و یک.

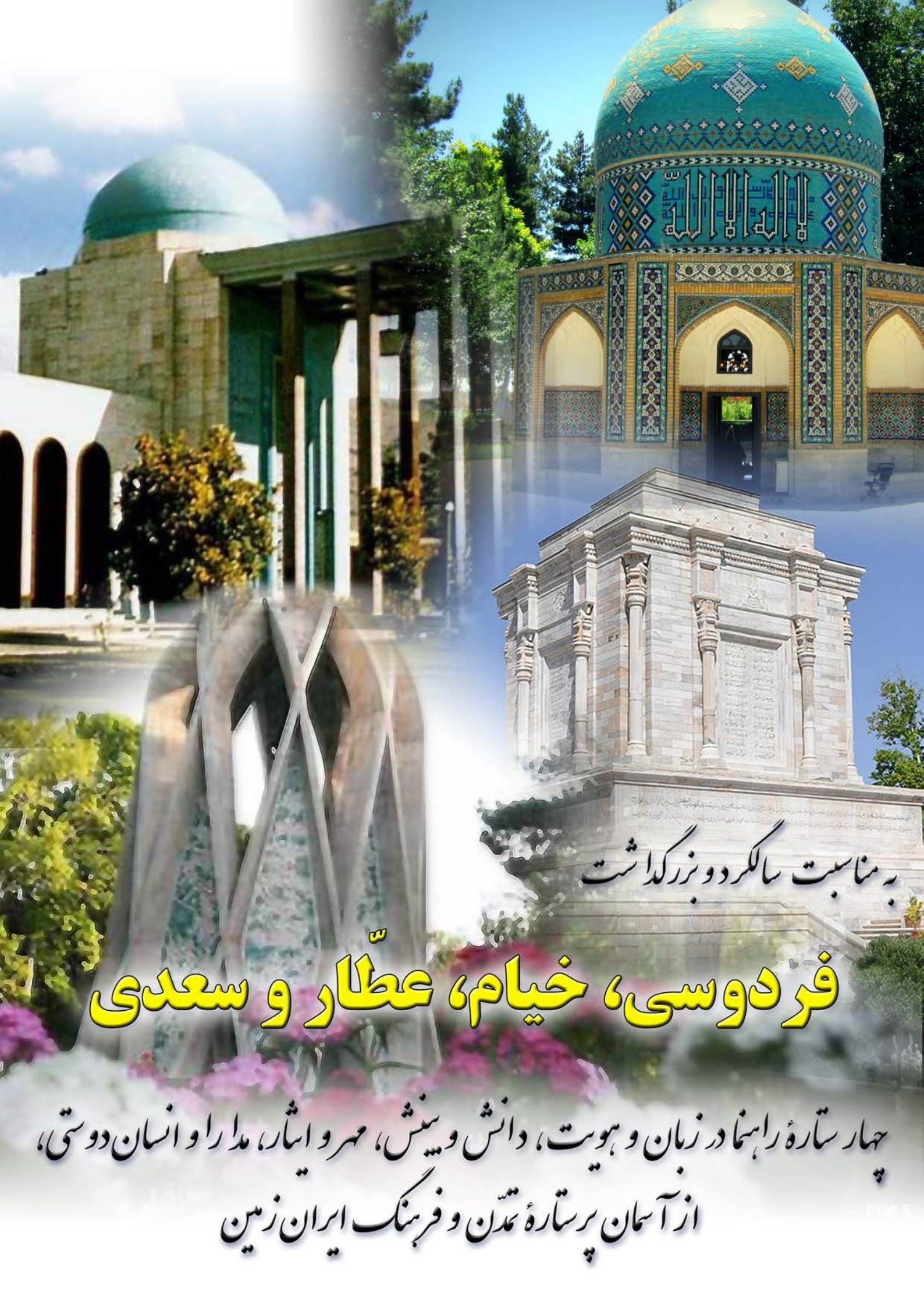
۵. نظم کهنه و فرسوده: حرکت در این مسیر البته مشکلات مختلفی دارد که

در هر مرحله از جنبش اصلاحی در ایران بخشی از آن



* بجز آنچه به صورت آنلاین لینک داده شد، این کتاب هم الهام بخش بحث در منظر دوم بوده است:

John Ehrenberg, Civil Society, the critical history of an idea, New York University Press, ۱۹۹۹.



به مناسبت سالگرد و بزرگداشت

فردوسی، خیام، عطار و سعدی

چهار ستاره راهنما در زبان و هویت، دانش و پیشش، مهر و ایثار، مدارا و انسان دوستی،
از آسمان پرستاره تمدن و فرهنگ ایران زمین



شماره بعدی خرداد و تیر ۱۳۹۵

اخلاق و سیاست

نشریه میهن از تمام صاحب نظران دعوت به همکاری می کند. لطفا مقالات خود را از طریق آدرس زیر ارسال فرمایید.

contact@mihan.net